

ابہامِ پستہ خزانہ

داکتر صادق فطرت و بیداری فرهنگی پشتونها

تدوین: منیژه نادری

شناسه:

ابهام «پته خزانہ»

داکتر صادق فطرت و بیداری فرهنگی پشتونہا

تدوین و برگ آرایي: منیژہ نادی

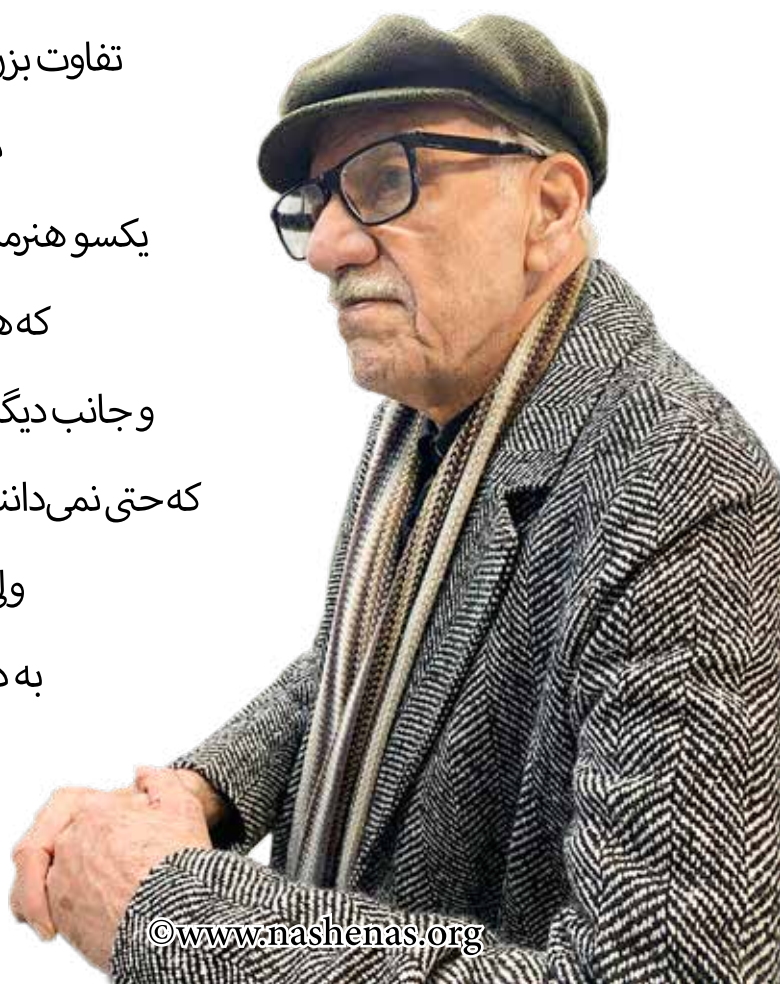
چاپ نخست: جون ۲۰۲۳

انتشارات شاهمامہ، هالند

info@shahmama.com

تیجی

تلخ‌ترین مورد این گفتمان،
تفاوت بزرگ میان فهم و دانش
دو جانب قضیه است؛
یکسو هنرمند ادیب و دانشمندی
که هرگز تکرار نخواهد شد
و جانب دیگر هیاهوی کم سوادانی
که حتی نمی‌دانند «پته خزان» چیست
ولی با عصبیت لجوجانه
به دفاع از آن پرداخته اند.



داکتر فطرت ناشناس

آزرده ام از زندگی در شکوه ام تزویر نیست
صد ناله زین بیهوده گی در ناله هم تأثیر نیست
پا تا به گیتی مانده ام، آه و فغان شد هم‌هم
زینجا روم با درد و غم بیش و کم تقدیر نیست
چون آمدم؟ چون می‌روم؟ بهر چه این شیب و فراز؟
هیئات عظم قد نداد این نکته را تفسیر نیست
مشت خصم بی اختیار هر سوی جریانم برد
راهی تو میدانی جز این برگو هنوزم دیر نیست
واحسرتا بگذشت زود ایام طفلی و شباب
اکنون انیس و همدم جز پیری بی پیر نیست
سیمای آرام نهفت طوفان باطن را ز غیر
هان انعکاس رنج و غم در قدرت تصویر نیست
انصاف و عدل از زورمند در بیشه و جنگل مجو
رحم و عطوفت بر ضعیف در قاموس خنزیر نیست
خشت نخست ما کج است ایراد این و آن چرا؟
این آب آلوده به گل از چشمه اش تقطیر نیست
فطرت منال از بیش و کم سودی نه بخشد قیل و قال
دیوانه را راه گریز از حلقه و زنجیر نیست

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۱	پته خزانه چگونه مطرح شد؟
۱۵	گفتمان «پته خزانه»
۱۷	گفتمان «پته خزانه» با افزونی هایی از داکتر صادق فطرت ناشناس
۱۹	«پته خزانه»، داکتر فطرت و رسانه های اجتماعی
۵۳	بحث پته خزانه از دید یک ناشر
۵۷	رها کردن گنج آشکار و چسپیدن به گنج پنهان! داکتر دستگیر رضایی
۵۹	استاد ناشناس از ستیغ هنر تا سپهر حقیقت عبدالحی خراسانی
۶۳	دنیای مجازی و آماج سخن ناشناس سالار عزیزپور
۶۷	نامه‌یی به یک هنرمند بزرگ داکتر ملک ستیز
۷۱	ناشناس، آبروی زبان پشتو است کلیم الله همسخن
۷۳	ابتذال تهمت بر ناشناس صاحب نظر مرادی
۷۵	چرا در مورد پته خزانه صحبت کرده ام؟! داکتر صادق فطرت ناشناس
۷۸	دکتر ناشناس، پته خزانه و کم سوادان خون گرم داکتر یعقوب یسنا
۸۲	داکتر ناشناس و بی مهری ها شکیب حمیدی
۸۵	اصل واقعیت کتاب پته خزانه حبیب الله احراری
۸۷	من و ناشناس بزرگ صدیق الله توحیدی
۸۸	ناشناس، هویتی در پس یک معما احمد رشاد بینش
۹۰	زبان پشتو و دکتر ناشناس ذبیح مهدی
۹۲	صدای ناشناس باز هم محبوب خواهد بود! سهیلا اصغری
۹۴	تبصره عزیز آریانفر
۹۷	از ناشناس مبارزه با «ریاضیات قومی» را بیاموزیم! عبدالشهید ثاقب

- ۱۰۱ محمدشاه فرهود پُته خزانہ و ماجرای ہشتاد سالہ آن
- ۱۰۷ داکتر صادق فطرت
- ۱۰۹ در پیوند بہ جعل «پته خزانہ» درگذشتہ
- ۱۱۱ مصاحبہ محمد حیدر اختر نصیرمہرین پیرامون پتہ خزانہ
- ۱۱۶ داکتر فطرت نام درخشان برای انقلاب فرهنگی در افغانستان
- ۱۱۸ عباس دلجو پتہ خزانہ و دیگران
- ۱۲۰ صبور رحیل دولت شاهی چرا پتہ خزانہ و چرا انکار از آن؟
- ۱۲۳ کاظم یزدانی پتہ خزانہ (گنجینہٴ پنهان)
- ۱۳۵ نجیب مایل ہروی پتہ خزانہ اصل است یا جعل
- ۱۴۰ منیژہ نادری پتہ خزانہ را از زمرہٴ مقدسات بیرون آوریم
- ۱۴۴ دکتور حمیداللہ مفید نگاہی بہ واژہ ہای پتہ خزانہ
- ۱۴۵ صبوراللہ سیاسنگ پتہ خزانہ از چند روزنہ
- ۱۷۷ سرودہٴ عبدالاحد تارشہی تو آہنگ مایی، تو آواز مایی...

پیشگفتار

زبان برای گوینده‌گانش نخستین پدیده غیر قابل لمس است که انسان آن را به کار می‌برد. زبان نخستین وسیله‌ی ست که ما با نزدیک ترین‌های خود با آن رابطه قایم می‌کنیم و پیشتر از باورهای مان با ما پیوند دارد. مادر نخستین پیامش را به فرزندش با واژه می‌فرستد. انسانها، اجتماع و جهانیان به وسیله زبان با هم رابطه می‌گیرند و بدون شک باید برای انسانها مهم و برای شماری به تناسب درک و خواسته‌های شان مقدس پنداشته شود؛ لذا می‌خواهم نخستین سطرهای این گردایه، تعهدی باشد به خواننده‌های مخالف و موافق بحث مان: سطری را در این کتاب نخواهید یافت که خلاف زبان و ادبیات وزین پشتو نگاشته شده باشد.

گفتمان این کتاب مسئله «پته خزان»^۱ است که اینک بار دوم در رسانه‌های اجتماعی اوج گرفته است که با تکذیب و تأیید این اثر غوغایی میان مخالفان و موافقان آن برپا شده است. بیشترین واکنش‌های مخالف و موافق از کسانی بوده اند که نه پته خزان را خوانده اند و نه از قضایای تاریخی کشور آگاهی داشته اند. موضوع پته خزان برای کسانی که در کار فرهنگی دخیل بوده اند، حل است و در محافل و صحبت‌های خصوصی خویش بر جعل آن اقرار کرده اند و به همین سبب تا امروز نویسنده‌های حامی پته خزان هیچ مقاله و سند مستدلی را در زمینه که پاسخ دقیق به منتقد باصلاحیت این کتاب جاودان یاد قلندر مومند^۲ (ادبیات‌شناس، پژوهشگر، شاعر و گردآورنده «دریاب» لغتنامه وزین زبان پشتو در هزار و چند صفحه) نتوانسته اند بنویسند. در نهایت مرحوم سلیمان لایق به داکتر فطرت ناشناس تأکید داشته اند که گویا «وقت این بحث نیست!»، ولی نگفته اند که او غلط می‌گوید.

برای حل این ابهام، گردآوری اسناد و استدلال‌های آمده در این دفتر را نیاز دیدیم و کتاب را اینگونه در نظر گرفتیم:

- نخست توضیح کوتاه خلق کتاب پته خزان؛
- گفته‌ها و اظهارات داکتر صادق فطرت ناشناس که داخل گیومه نگاشته می‌شوند، با توضیح و تدوین منیژه نادری؛
- مقاله‌های پخش شده و رسیده در زمینه^۳، البته گزینش مقالات بر اصل استدلال و حفظ احترام متقابل استوار است؛
- گفت‌و شنید حید اختر با نصیر مهرین تاریخ‌نگار ارجمند در نشریه رنگین و پاسخ به

۱ ما در این کتاب برای آسانی کار «پته خزان» را با الفبای فارسی می‌نویسیم.

۲ قلندر مومند مقالات فراوانی در همان آغاز نشر «پته خزان» در نقد آن (به زبان پشتو) نوشت و این مقالات در ۱۹۸۸ به گونه یک کتاب زیر عنوان «پته خزان فی المیزان» نشر شد که تا حال به دو گونه از سوی دکتر عبدالاحد وفا معصومی و ج. جلال اوحدی به زبان فارسی ترجمه شده است.

۳ از ۱۲ می ۲۰۲۳ به اینسو

پرسشی از انتشارات «شاهنامه»

- بحث های ماجرای پته خزانه بعد از چاپ کتاب «ناشناس ناشناس نیست» و در آخر مقالات پژوهشی و بررسی تحقیقی، از کتاب «من بی گناهم تو بدگمانی، گردآوری صبورالله سیاسنگ.

تأکید می شود که کتاب ابهام «پته خزانه» به هیچ صورت برای تخریب زبان پشتو فراهم نیامده است. هدف داکتر فطرت^۱ روشنگری برای بهتر سازی وضعیت فرهنگی و توجه بیشتر بر رشد زبان پشتو است که امیدواریم این تجربه، دریچه یی را برای همپذیری و راهنمایی نسل های آینده در پرداخت ها و رسالت های شان بکشد.

داکتر فطرت ناشناس با رسانه های اجتماعی تماس مستقیم ندارد. آنچه توسط من گرداننده در برگه های شان نوشته می شود، از نظر شان می گذرد؛ همچنان از صدها مورد، توانسته ایم اندک پیامها و نوشته های رسیده را برایش انتخاب کنیم و بخوانیم و گاه هم پیامها و مصاحبه های تلفونی از ایشان دریافت می کنیم و به شکل صوتی یا تحریری در صفحه شان به نشر می رسانیم.

منحیث گرداننده پروفایل های داکتر ناشناس می بینم که شماری با شلاق تعصب، جهالت و از روی ناآگاهی چگونه بروی می تازند. ناشناس نام بزرگ تاریخ موسیقی سرزمین ماست و ابراز نظر شان در رابطه به زبان مادری اش که عاشقانه در هنر به آن پرداخته است، مسئولیت نهایت بزرگ شان می باشد. تنویر اذهان مکرر بی خبران و ساده انگاران رسالت یک هنرمند و فرزند صادق یک سرزمین از جایگاه ناشناس است و دفاع از ناشناس در برابر هر اتهام بی بنیاد و ناشایست، وظیفه من گرداننده امور رسانه ای این هنرمند بزرگ افغانستان می باشد که با یاری میلیون ها خواهش در کشور و منطقه، به آن می پردازم.

گرچه بحث پته خزانه بار دوم، با نقض صریح تعهد ژورنالیستی - برنامه سازان وعده سپرده بودند که به این بحث نمی پردازند - از جانب تلویزیون «بهار» آگاهانه دامن زده شد و پیامد آن این کتاب است، ولی ما با «ابهام پته خزانه» که هم به شکل چاپ کاغذی در دسترس است و هم به گونه پی دی اف نشر می شود، می خواهیم برای بهبود این فضای آشفته، کار ارزنده و سودمند کرده باشیم.

با باور به حقیقت،
منیژه نادری

مسئول امور رسانه ای داکتر فطرت ناشناس

۱ در این کتاب نام داکتر صادق فطرت ناشناس گاهی بدون پیشوند و القاب و یک جزء آن به کار رفته است که خود اشاره به ابهت این اسم مسمی و جا افتاده دارد که امیدواریم خواهانانش خرده نگیرند، آنگونه که بزرگان فرهنگها و تاریخ دیگر نیاز به پیشوند و پسوند ستاینده اضافه ندارند.

پټه خزانه چگونډه مطرح شوه؟

منیره نادری

کتاب «پټه خزانه» در سال ۱۹۴۳ از جانب پشتو ټولنه بار نخست به چاپ رسید و به مردم افغانستان گفته شد که یک سند تاریخی ادبیات پشتو پیدا شده است. در این کتاب ذکر نام، فشرده زیستنامه و چند بیت یا نمونه کلام از ۵۱ شاعر است که ۶ بانو نیز شامل آن می باشد. آنچه بعد از مقدمه ها و «شرح رموز کتاب» می آید، شرح حال نامهای درج شده در کتاب با نمونه های شعر آنهاست.

خزانه نخست:

بابا هوتک، شیخ ملکیار، اسماعیل و خرشبون، شیخ متی، امیر کرور، شیخ اسعد سوری، شکارندوی، ابو محمد هاشم سروانی، شیخ تیمن، شیخ بستان بریث، شیخ رضی لودی، نصر لودی، شیخ عیسی مشوانی، سلطان بهلول لودی، خلیل خان نیازی، خوشحال خان، زرغون خان، دوست محمد کاکر، عبدالرحمن، شیخ محمد صالح.

خزانه دوم:

ملا باز توخی، شاه حسین هوتک، ملا زعفران، محمد یونس خان، محمد گل مسعود، عبدالقادر خان، بهادر خان، ملا محمد صدیق، ملا پیر محمد میاجی، اللهیار افریدی، بابو جان بایی، ریدی خان مهمند، ملا محمد عادل بریث، محمد طاهر، محمد عمر، محمد ایاز نیازی، ملا محمد حافظ بارکزی، نصرالدین خان اندر، ملا نور محمد غلجی، حافظ عبداللطیف اٹکزی، سیدال خان ناصر

خزانه سوم:

نازوتوخی، حلیمه حافظه، نیکبخته، بی بی زینب، زرغونه، رابعه

و آنچه بعد از چاپ کتاب دیده میشود، در آخر مطالبی در باره مؤلف، تعلیقات لغوی و تاریخی، حواشی، نگاهی به نثر کتاب، مراجع و مآخذ و فهرست ها درج گردیده است.

حکایت رسیدن کتاب پته خزانه به جاودان یاد عبدالحی حبیبی چنین توضیح شده است:

علامه عبدالعلی آخندزاده خالوزی کاکر را استاد حبیبی از نوجوانی می‌شناخت و مرحوم حبیبی با مطالعه آثار او، انگیزه اندیشه فلسفی را به او بخشید. در ۱۹۳۵ استاد حبیبی در راه هند، علامه آخندزاده خالوزی را بار نخست در کویت ملاقات می‌کند. نشریه «طلوع افغان» که به مدیریت پوهاند عبدالحی حبیبی در کندهار به چاپ می‌رسید، به علامه آخندزاده نیز فرستاده می‌شد.

در ۱۹۳۹ یعنی چهار سال بعد از دیدار حبیبی با آخندزاده خالوزی، حبیبی از او پیام می‌گیرد که آخندزاده خالوزی یک تذکره کهنه پشتو را یافته است و پیشنهاد چاپ آن را در کندهار دریافت می‌کند. حبیبی وعده می‌سپارد که از فرط این سعادت خود را به کویت برساند، ولی مصروفیت کاری گردانندگی پشتو ټولنه در کابل، مجالش نمی‌دهد. بالاخره در بهار ۱۹۴۳ به دیدار علامه عبدالعلی آخندزاده به کویت می‌شتابد. او کتاب پته خزانه (گنج پنهان) را برایش نشان می‌دهد که حبیبی نظیر آن را قبلاً ندیده است و به آخندزاده وعده چاپ آن را می‌سپارد. استاد حبیبی کتاب را با خود به کابل می‌آورد و تا زمانی که عبدالعلی آخندزاده خالوزی زنده است، نامی از او در پیوند به پته خزانه نمی‌برد.

پته خزانه از جانب دولت افغانستان چندین بار نشر می‌شود و در نصاب آموزشی مکاتب افغانستان و دانشکده ادبیات افزوده می‌شود.

جعل خواندن پته خزانه از جانب پژوهشگران و ادبیات شناسان پاکستان و افغانستان

مرحوم دوست محمد خان کامل با شاگرد و همکارش جاودان یاد قلندر مومند از جمله نویسنده گان مطرح زبان پشتو در آن سوی مرز دیورند می‌باشند که در همان آغاز نشر پته خزانه، به نقد و تثبیت جعل بودن آن کتاب پرداختند و طی مقالات و نامه های به دولت افغانستان، این کتاب را به چالش کشیدند و خواستند تا برای بحث اکادمیک به افغانستان سفر کنند. دولت وقت آثار آن دو نویسنده را ممنوع الطبع و خودشان را ممنون الدخول به افغانستان خواند. بعد ها در ۱۹۸۸ قلندر مومند مجموع مقالات خود را در کتابی زیر نام «پته خزانه فی المیزان» تجدید چاپ کرد، ولی پخش آن کتاب در داخل افغانستان دشوار بود و حتی نسخه های آن حد امکان از جانب حامیان پته خزانه از کتابفروشی های پشاور جمع آوری و حریق شد و تا حال پرسش ها و نکات مورد انتقاد دوست محمد کامل و قلندر مومند پاسخ نیافته اند.

همزمان بحث پته خزانه میان اجتماعات فرهنگی داخل کشور نیز گرم بود و همه به دیده ظن به آن می‌نگریستند. نوشته های نجیب مایل هروی، پروفیسور سلطان شاه همام و حاج کاظم یزدانی صرف چند نمونه از آن واکنش هاست.

اظهارات داکتر صادق فطرت «ناشناس» در مورد جعل پته خزانه

نخست فشرده زیستنامه: داکتر صادق فطرت آوازخوان و آهنگساز مطرح افغانستان است که در حدود هفتاد سال سابقه کار هنری، با اراییه نزدیک به ۶۰۰ آهنگ و ایجاد افزونتر از ۳۰۰ طرز یا کامپوز بکر در سه زبان پشتو، فارسی و اردو و آمیزش زبان ها با گزینش سروده های بلند شعری به اسطوره موسیقی افغانستان مبدل شده است و در سطح کشور و منطقه میلیونها هواخواه و شنونده دارد. تا کنون پنج کتاب^۱ در پیوند به این هنرمند محبوب مردم افغانستان و منطقه به چاپ رسیده است.

داکتر فطرت زاده شهر قندهار می باشد. آموزش های ابتدایی را در هندوستان فرا گرفته است و با زبان اردو پیوند و آشنایی عمیق دارد؛ تحصیلات عالی را در ۱۹۵۹ در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل به سر رسانید. در سال ۱۹۶۶ تیزس ماستری خویش را در رشته زبان روسی از مسکو به دست آورد. سپس پژوهش دکترای خویش را در زبان پشتو روی موضوع "عرفان و تصوف در شعر رحمان بابا" انجام داد. او سالهای مدیدی در کنار موسیقی در دوائر مختلف دولتی و مدتی هم در سفارت افغانستان در مسکو کار نموده است و از سپتمبر ۱۹۹۱ با خانواده در شهر لندن زندگی میکند.

داکتر فطرت با مرحوم استاد عبدالحی حبیبی پیوند خانواده گی داشت و استاد حبیبی پسر کاکای پدرش بود. ایشان با وجود تفاوت سن، نسبت علایق مشترک کار فرهنگی، با هم می دیدند و تبادل نظر می کردند.

گرچه داکتر فطرت قبل پته خزانه را از نظر گذشتانده بود و در جریان بحث ها بود، ولی بعد از دریافت سند دکتورا در زبان پشتو، همواره مورد پرسش تائید یا تکذیب کتاب پته خزانه قرار میگرفت. در ماههای اخیر زندگی استاد حبیبی مسئله را با ایشان مطرح می کند و در نتیجه بار دیگر بعد از نگاه عمومی به این کتاب از استاد حبیبی می شنود که این کتاب به دستور دولت شاهی وقت به همکاری استاد بینوا، پوهاند رشاد، امین خوگیانی و چند دیگر نوشته شده است و سروده های آن بیشتر از مرحوم بینوا می باشد.

رویکردها:

تذکره الشعرا پته خزانه، چاپ سوم، تحشیه و تعلیق پوهاند عبدالحی حبیبی، ۱۳۵۴
پته خزانه از چند روزنه نوشته صبور الله سیاسنگ، کتاب من بی گناه من تو بدگمانی
تارنمای ناشناس www.nashenas.org

۱ برای دریافت این آثار به انتشارات شاهمامه یا تارنمای ناشناس مراجعه فرمایید: www.shahmama.com

۱

گفتمان «پته خزانة»

May 2023

گڼښمان «پټه خزانه»

نگارش منيږه نادري

با افزونی هاپی از داکتر صادق فطرت ناشناس

امروز در گستره تمام علوم، به ویژه تاریخ ادبیات، پژوهش اساس بررسی و توسعه اطلاعات است که دست اندرکار نیاز به منابع و رویکردهای فراوان دارد و نوشته یا مقاله‌یی را بدون منبع و مأخذ، نمیتوان مهر تأیید گذاشت. پژوهشگر متعهد به حقیقت در هر قدم مواظب استدلال و منطق علمی خود بر پایه شواهد است تا خواننده را گام به گام با خود به سوی دریافت تازه‌یی بکشانند.

پشتو در کنار پارسی، زبان یکی از اقوام بزرگ افغانستان است و یکی از زبان‌های ملی ما که هر باشنده افغانستان از کودکی در محیط و از طریق رسانه‌ها با آن آشناست و مطابق ضرورت و نیاز آموخته‌اند و هم از مضامین اساسی نصاب تعلیمی کشور می‌باشد و آموزش آن بر شاگردان ضروری. لذا پرداختن به آن مانند زبان‌های دیگر کشور حق هر شهروند افغانستان است. همانگونه که آثار و بزرگان فرهنگ زبانهای دیگر کشور، افتخار مشترک همه مردم افغانستان‌اند، بزرگان و داشته‌های تاریخی زبان پشتو نیز افتخارات مشترک مردم این سرزمین به شمار می‌آید.

از جانبی، در فرهنگ‌های متمدن و قانونمند، بحث و نظریه پردازی روی مسایل علمی، تاریخی و ادبی کار صاحب‌نظران و دست اندرکاران همان عرصه‌ها می‌باشد و سایر مردم برداشتهای خویش را بر پایه اسناد و شواهد ارایه شده سمت و سو می‌دهند و هرگونه اغراض و کژروی به نقد کشیده می‌شود.

دوست محمد کامل و قلندر مؤمند صاحب‌نظران و پژوهشگران زبان پشتو در مسئله «پته خزانه» با همین اصل مواجه شدند و پژوهش‌های خویش را در مقالاتی به دولت افغانستان ارایه نمودند. طور نمونه آنچه دوست محمد کامل که کتاب مفصلی در رابطه با ارزیابی، بررسی و نقد اشعار رحمان بابا دارد، می‌نویسد: «سال تولد رحمان بابای پته خزانه [۱۶۳۲ یا ۱۶۳۳] را نمی‌پذیرم. سال وفاتش [۱۷۰۶ یا ۱۷۰۷] نیز بدون اگر و مگر نادرست است. گذشته ازین‌ها، پته خزانه در متن کارنامه دیگران نیز تبصره‌های نادرست و روایات ناتوان دارد.»

از جانب دیگر آغاز تألیف پته خزانه «روز جمعه، ۱۶ جمادی الثانی سنه ۱۱۴۱ هجری قمری»

از نام محمد هوتک درج شده است، در حالی که این روز به اساس «تقویم تطبیقی ۱۵۰۰ ساله هجری قمری و میلادی» جمعه نه بلکه دوشنبه است. مباحثی با جزئیات بیشتر در فرجامین مقاله پژوهشی این کتاب زیر عنوان «پته خزانہ از چند روزنہ» از قلم صبورالله سیاسنگ افزوده شده است که توضیحات زیادتر و هم نگاه جدی به «پته خزانہ فی المیزان» دارد.

برمی گردیم به منتقدین دیروز و امروز پته خزانہ. یکی از وجوه تشابه داکتر صادق فطرت و زنده یاد قلندر مؤمند روشنگریست. مؤمند در مقدمه کتابش می گوید: «طرز العمل و برخورد معاصرینم طوری بود که مرا به یک جر و بحث طولانی مجبور نموده و من هم این همه سختیها را به دلیلی به گردن گرفتم که برای نسلهای آینده بسیاری از گفتنی ها روشن گردد.» این سو داکتر فطرت همواره تأکید دارد: «حقیقت دیروز را برای درک درست امروز و تعیین مسیر فردا باید بدانیم.» دیده می شود که هر دو به هدف روشنگری از یک ابهام سخن می گویند که پذیرفتن حقیقت آن در جامعه مردود است.

جو و فضای سیاسی افغانستان در بدو نشر پته خزانہ، در مقالات متعدد این کتاب به بحث گرفته شده است. قلندر مؤمند این مبارزه را از فضای دیگر سیاسی- فرهنگی آغاز کرد و چون در محدوده مسلک و صلاحیتش بود، مقالات متعدّدش به پژوهش مستدل و مستند انجامید و زیر عنوان «پته خزانہ فی المیزان» یا پته خزانہ در ترازوی سنجش در ۱۹۸۸ چاپ شد. این نقد پته خزانہ اصالت آن اثر را در تمام ابعاد تاریخی، جغرافیایی، ادبی، زبانی و واژگانی زیر سوال برد و تا امروز پاسخ آن با جزئیاتی که دوست محمد کامل و قلندر مؤمند بر آن انگشت گذاشته اند، از جانب مدافعان «پته خزانہ» ارایه نگردید. در حقیقت نقد مؤمند نقطه پایان عمر پته خزانہ بود که نسخه اصل آن هرگز رونمایی نشد. نسخه های «پته خزانہ فی المیزان» در اسرع وقت از جانب حامیان پته خزانہ که در حاکمیت دولتی افغانستان نیز جایگاه داشتند، جمع آوری و حریق گردید. البته پرداخت بیشتر قلندر مؤمند به پته خزانہ در کنار رسالت وجدانی و فرهنگی اش به پیشنهاد و تأکید دوست محمد کامل نیز ربط می گیرد که در سالیان آخر زندگی که قلندر مؤمند نخستین نقدش بر پته خزانہ را نوشت، با او هم نظر و متفق بود و تأکید نمود که «وضاحت بیشتر به ملت پشتون تقدیم کند.» و دوست محمد کامل هم دریافت حقیقت را رسالت فرهنگی اش میدانسته است.

ادامه این گفتمان را به واکنش ها و پرسشهای منتقدان، استدلال داکتر فطرت (در ناخنکها...) و توضیحات من (گرداننده امور رسانه ای داکتر فطرت ناشناس) اختصاص داده ایم.

«پته خزانۀ» داکتر فطرت

و رسالۀ شای اجتماعي



مهمان برنامه محترم داکتر صادق فطرت ناشناس هنرمند محبوب کشور

داکتر فطرت ناشناس در حدود هفتاد سال زندگی هنریش منحصیث یک هنرمند بلند آوازه در هر سال بی گمان پیشنهادهای فراوانی برای انجام مصاحبه‌یی دریافت کرده است و شماری هم اتفاق افتاده است. گردانندگی صفحات ناشناس در رسانه ها هم پیگیری و توانایی می خواهد. البته تماس با هر سطح مردم و توقعاتی که مستقیم با پیامک های شان می فرستند ، فرساینده است؛ به گونه مثال هر روز بیشتر از ده پیام می رسد که وتساپ ایشان را برایم بفرستید، می خواهیم صحبت کنیم، یا این پیوست یا پیام را به استاد ناشناس برسانید.. چگونه می توانند توقع کنند که یک هنرمند با سن ۸۸ سال بتواند همواره برایشان حاضر باشد و پاسخ سوالهای شان را ارایه دارد یا با ایشان صحبت کند.

در نتیجه تصمیم شان بر این شد که درخواست بیشترین مصاحبه ها را باید پاسخ رد دهم چون تا این حال در مورد زندگی، کارکرد ها، هنر موسیقی و آهنگهای پنج کتاب، یک ویبسایت مفصل و شاید بیشتر از ۵۰ مصاحبه به نشر رسیده است و بیشترین پرسش ها هم یکنواخت و تکراری اند. اگر نیاز به تحقیق در مورد ایشان وجود دارد، بهتر است این همه برنامه ها شنیده و کتابها خوانده شود و اگر برنامه ساز پاسخ خود را در آن نیافت، میتواند مصاحبه کند.

حبیب هوتکی گرداننده یکی از برنامه های تلویزیون بهار که از امریکا پخش می شود، در گذشته چندین بار تلاش کرده بود که با داکتر فطرت مصاحبه‌یی انجام دهد ولی موفق نشده بود و این بار با پادرمیانی یکی از نزدیکان داکتر فطرت، این فرصت را میسر یافت و برای برنامه

جمعه ۱۲ می ۲۰۲۳ این قرار گذاشته شد و به داکتر فطرت تعهد سپرده شد که صحبت‌ها صرف درباره موسیقی است و روی مسائل دیگر تماس نمی‌گیرد؛ ولی برنامه گذار در ربع دوم این برنامه، موضوع پته خزانه را در میان می‌اندازد و مهمانش را برای پوزش خواستن در زمینه گوشزد می‌کند.

داکتر فطرت که چنین توقعی از این برنامه نداشت، خلاف تمرکزی که به محتوای برنامه نموده بود، خود را در موقعیتی یافت که دیگر گذشت و خاموشی پاسخ این برخورد نیست و با لحن منطقی و آرام به پاسخ پرداخت. هر زمانی که ایشان در نکته مهم صحبت خود می‌رسیدند، از جانب برنامه گذار اخلال می‌شد، زیرا او تلاش می‌کرد بحث را به سوی دیگر کشاند ولی داکتر فطرت با اعتمادی که بر سخنش داشت، به افشأ و توضیح حقایق پرداخت. در مورد این برنامه نوشته‌ها و اشاره‌های بیشتر در این کتاب خواهید خواند و اینجا از تکرار آن خودداری می‌شود؛ ولی برنامه بعدی این تلویزیون در این مسئله توطئه صریحی است برای پیوند دادن ناشناس با جریان‌های سیاسی که می‌تواند برای مردم افغانستان پرسش برانگیز شود.

صبورالله سیاسنگ، نویسنده، پژوهشگر و منتقد ادبی مطرح افغانستان دو کتاب «ناشناس ناشناس نیست» و «من بی‌گناهم، تو بدگمانی» را در پیوند به داکتر ناشناس گرد آورده است و بعد از نشر کتاب دوم و شاید چند مصاحبه در زمینه، دیگر هیچ پرداختی با بحث پته خزانه نداشتند و زان بعد شاید ماه یکبار جویای احوال داکتر فطرت از راه تلفون باشند.

شفیع عیار برنامه ساز مطرح و پربیننده افغانستان در امریکا به سر می‌برد، باری بعد از نشر کتاب «ناشناس ناشناس نیست» مصاحبه‌یی با داکتر فطرت انجام داد و بعد از آن دیگر هرگز همدیگر را ندیده‌اند. شاید عیار در دو سه برنامه اش اشاره‌های به ناشناس داشته است، ولی به احتمالی بعد از آن صحبت شاید یکی یا دو بار تماس تلفونی داشته‌اند و بس.

من گرداننده انتشارات شاهنامه در هالند، روزانه بیش از دو بار با داکتر فطرت تماس تلفونی داشته‌ام. طوریکه در نخست با چاپ کتاب «ناشناس ناشناس» نیست و نخستین برنامه روکشایی آن کتاب با ایشان افتخار معرفت حضوری یافت. سپس کار چاپ کتاب «من بی‌گناهم، تو بدگمانی» بود و کار روی کتاب «نوای ناشناس» به ادامه کتاب «نیم قرن با ترانه‌های ناشناس» و همزمان ایجاد صفحه فیسبوک «نوای ناشناس» به پیشنهاد خود هنرمند صورت گرفت. پسین‌ها پیشبرد امور رسانه‌ای استاد ناشناس هم به من از جانب خود ایشان پیشنهاد شد که با خرسندی پذیرفتم و در درگیری‌های مسئله کاپی رایت، از ایشان خواستم

که اگر یکی از اعضای خانواده شان رسمن حقوق کاپی رایت موسیقی و پروفایل های شان را نمایندگی کنند، شاید مسئله پیشبرد صفحات با قیودات حقوقی رسانه های اجتماعی حل شود. داکتر فطرت با شناخت من و ظرفیت های کاری ام در امور تخنیکی و هم آشنایی ام با کار نشرات و زبان پارسی، نگارش، ویرایش متن، برگ آرای و تدوین کتب، این مسؤولیت را به خودم حواله کردند و در نتیجه بعد از طی مراحل رسمی و قانونی و مشوره وکیل متخصص بخش کاپی رایت پروسه آن تکمیل شد.

قابل تذکر است که بر علاوه پیشبرد برگه های رسانه های اجتماعی استاد ناشناس، ویبسایت رسمی و کار چاپ کتاب های متعدد شان، در این مدت پنج سال برنامه ها و مصاحبه های زیادی از استاد ناشناس به همکاری من سامان یافته اند که بیشتر تمرکز روی کارهای هنری و موسیقی شان بوده است. همچنان تا این حال بر علاوه دهها آهنگ تصویر شده برای یوتیوب، چهل البوم آهنگهای شان در سه زبان (با متن هر سروده در صفحه) و دوازده البوم غزل آهنگهای ناشناس را به شکل مجزا در زبانهای فارسی، پشتو و اردو تهیه کرده ام که در صفحه یوتیوب شان به نشر رسیده اند.

داکتر فطرت در کتاب «ناشناس ناشناس نیست»، در کنار چهار صد پرسش، صرف به یک پرسش در مورد پته خزان گفت که «جعل محض است جعل محض» و تمام توضیحات در زمینه از پنج شش سطر تجاوز نمی کند، ولی هنگامه این سخن در یک هفته تمام افغانستان را فرا گرفت و متعصبان را تکان داد تا اینکه با اهانت ها و خشونت لفظی شان مواجه شد. در آن وضعیت آشفته فضای مجازی (اپریل و می ۲۰۱۹) که حتی در محیط خانه شان در لندن هم صدای دشنام و سنگ ملامت به ارسی و دروازه شان می رسید و حتی با آتش زدن در گوشه یی از بالکن خانه شان تهدید شدند، داوود اعظمی به نمایندگی از رادیوی بی بی سی با ایشان تماس می گیرد و برای بیرون رفت از آن وضعیت دشوار و امنیت خود و اعضای خانواده اش، داکتر فطرت را به عقب نشینی در مسئله مشوره می دهد و او با بهانه کبر سن مجبور به مدارا و کناره گیری می شود و آن مصاحبه استنطاق گونه رادیوی بی بی سی در داخل موتر سید ذاکر شاه سادات و در اثر سماجت وی انجام می یابد و موضوع طوری رسانه ای می شود که گویا ناشناس سخنش را پس گرفت.

وجدان بیدار ناشناس آرام نمی گیرد و تسلیم نمی شود و بعد از اتمام و بررسی کتاب «من بی گناهم، تو بدگمانی»، در مصاحبه اش در مورد جعل کتاب پته خزان، این بار واقعیت

تاریخی آن را بی‌هراس بیان می‌دارد و گره کور تاریخ را می‌کشاید که دوست محمد کامل و قلندر مومند برای بررسی آن ممنوع الدخول (به افغانستان) اعلان شده بودند، دهها نویسنده و چیز فهم افغانستان گواه بحث های داغ آن در دوران ظاهر شاه، داوود و حکومت های پسین بوده اند، مقاله های پژوهشی در زمینه هرگز جدی گرفته نشد و کتاب پته خزانہ را به ناموس متعصبان پشتون تبدیل کردند.

به تعقیب چاپ کتاب «من بی گناهم، تو بدگمانی»، اظهارات ناشناس به گونه مفصل در سه برنامه صوتی از طریق برگه های فیسبوک، ویبسایت و یوتیوب شان به نشر رسید و زان بعد اند باری که تازیانه متعصبان تاختن گرفت، واکنش ها ایجاب باز نشر آن برنامه ها را نمود تا این که این غایله آرامش یافت و بیشترین مردم افغانستان به شمول پشتونهای آگاه و خردمند، داکتر فطرت را تائید و استقبال کردند و نتیجه این شد که دیگر این بحث نیاز به پرداختن ندارد و از مصاحبه در زمینه خودداری شود، چون ناشناس تمام گفتنی های خویش را در اظهارات شان گفته اند.

حبیب هوتکی خلاف تعهدش، این مسئله را دامن زد و اکثریت بینندگان این کارش را توطئه می خوانند؛ گرچه از قرائن معلوم است چون همه هم عقیده های هوتکی به ترتیب در برنامه مجال صحبت یافتند و حتی کلیه های برای نمایش از قبل آماده گذاشته شده بود، ولی برداشت من از هوتکی، فهم نهایت ناقص او عدم آگاهی از ابعاد قضیه بیست که به آن دست می زند. شاید او از جانب کسانی استفاده شد که می خواستند به گریبان داکتر فطرت مستقیم دست اندازند. از سوی دیگر تأمین رابطه با یکی از فرزندان مرحوم استاد حبیبی (داکتر خوشحال حبیبی) خود طرح یک تشنج خانواده گیسست که هوتکی آن را به طریقه ماجراجویانه آغاز کرد.

با در نظر داشت واکنش های نخستین و پسین در جعل پته خزانہ، داکتر فطرت وظیفه خود دانست که آن انگشت انتقاد و غبار خیانت در تاریخ ادبیات پشتو را از نام وزین حبیبی صاحب برچیند و به مردم، به ویژه جامعه فرهنگی افغانستان بفهماند که او این کار را زیر فشار و اجبار دولت سلطنتی پذیرفته بود و تداوم حکومت های جمهوری و خلق و پرچم که در همه چهره های متعصب قومی آشکار بود و هرگز آن فضا در داخل کشور، نه در وقت زندگی استاد حبیبی و نه در هنگام اقامه استاد ناشناس در داخل کشور، فراهم نشد تا این قضیه روشن گردد. از جانب دیگر داکتر فطرت تصور می کرد که بالاخره یکی از فرزندان استاد حبیبی این واقعیت را خواهند گفت و از ابراز این سخن کناره بسته بود؛ ولی دید که نه گذشت

زمان این غبار را از نام بزرگ حبیبی زدود و نه یکی از فرزندان این مسئولیت را پذیرفتند تا این دین را ادا سازند. لذا در شرایط کنونی که تعصب بیداد می‌کند و باشندگان کشور به ویژه نخبه گان و مغزهای افغانستان از کشور فرار کرده اند و سپاه جهالت و تعصب قومی در همه نقاط کشور حکومت می‌کند، بار آخر صدایش را برای بیداری هم‌تبارانش، تند تر و مصمم تر از پیش بسیار آگاهانه و جسورانه بلند کرد و نامش را با خط درشت بر جبین فرهنگ کشور با جوهر روشنگری نوشت. همچنان با دانستن حقیقت جعل پته خزانه، امروز یکبار دیگر کارنامه های استاد حبیبی مورد توجه و بازنگری قرار می‌گیرد و با آن اظهارش به داکتر فطرت، از دید منتقدانش برائت تاریخی می‌یابد و اصطلاح «تاریخ‌ساز» از نامش برداشته می‌شود. از فرزندان ارجمند استاد حبیبی صمیمانه تمنا می‌شود که به متن و واقعیت زندگی پدر ورجاوند شان دقت کنند و بدانند که رویداد های زیستنامه او به ویژه آن ده سال تبعیدش در پاکستان، افتخار بزرگ و حساس ترین مرحله زندگی می‌باشد که با تمکین نکردن به خواسته های دستگاه ISI به وطن برمی‌گردد و با وضعیت دشوار تر دیگر مواجه می‌شود. او راه دیگر نداشت و تا آخر زندگی مجبور بود از خود و اصالت پته خزانه دفاع کند که کرد، ولی در کتاب یادداشتهای عبدالحمید مبارز نوشت که «من زبان مرده پشتورا زنده کردم.» این اشاره‌یی بوده است برای آینده‌ها.

آیا گاهی شما اندیشیده اید که اگر پته خزانه واقعیت داشته باشد و استاد حبیبی آن را از انظار مردم به فرمایش علامه آخندزاده خالوزی نهان کرده باشد، چه خیانت دیگری را در برابر تاریخ ادبیات پشتو مرتکب شده است؟ آیا بعد از درگذشت استاد حبیبی وظیفه شما فرزندان نبوده که آن اثر را از نهانخانه استاد حبیبی به آرشیف یا موزیم افغانستان انتقال می‌دادید؟ چرا چنین نکردید چون شما کدام تعهدی به آخند خالوزی نداشتید و آن گنجینه مشترک همه مردم افغانستان بوده است نه مال شخصی خانواده حبیبی صاحب؟! و البته از اینجا و آنجا شنیده شده است که گویا آن سند در کدام آرشیفی محفوظ است، در حالیکه نویسندگانی که به آن پرداخته اند، هرگز با سند اصلی آن روبرو نشده اند و هیچ برگی از پته خزانه در هیچ آرشیف افغانستان و یا جهان وجود ندارد و مارگنستر^۱ نارویژی تا آخرین لحظه تأکید بر ارایه آن جهت ارزشیابی داشت. به این برگی از کتاب پته خزانه که شنهسوار سنگروال و پسر استاد حبیبی به تصدیق آن توسط مارگنستر تأکید دارند، توجه کنید:

۱ مراجعه شود به کتاب پته خزانه، تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۵۴ خ. نوشته دانشمند مارگنستر و تبصره استاد حبیبی در زمینه.

نوشته دانشمند مارگن سترنه

درسنه ۱۳۲۴ ش هنگا میکه زبان شناس معروف مارگن سترنه نویزی بکابل آمد و من قبلا نسخه مطبوع این کتابرا باو فرستاده بودم، چون نظر او را خواستم پاسخ داد: مطالعه و تحقیق من در زبان پښتو بدرجه یی نرسیده که درباره ادبیات و سبکهای شعر و دوره های تحول این زبان اظهار نظر نمایم، ولی همین شخص دانشمند هنگا میکه در طبع دوم انگلیسی دائرةالمعارف اسلام بر موضوع پښتو مختصری نوشته در آنجا گوید:

« پښتو در اصل و ساختمان خود یکی از زبان های ایرانست، که آزادانه ازالسنه هندو اروپائی موادی را گرفته، واکثر قواعد تبا دل اصوات ایرانی دران جاریست و در صف السنه شرقیه ایرانی بشمار می آید، و با آن مطابقه و مماثله دارد، و شاید از لهجه های باقیما نده ساکای شمالی باشد که روابط آن زیاده تر با هم وابسته است.

تاکنون قدمت ادبیات پښتو از قرن ۱۷ م پیش نمی گذشت، ولی در سالنامه کابل ۱۹۴۰ م عبدالحی حبیبی پارچه هائی از تذکرة الاولیاء سلیمان ماکو نشر داد، که عمر آن به قرن دوم (ه) میرسد، و درسنه ۱۹۴۴ م هم وی کتاب پته خزانة محمد هوتک را انتشار داد که در کندهار در سنه ۱۷۲۹ م تألیف شده باشد. و این یک تذکرة شعراء پښتو ست از قرن ۸ م تا عصر مولف، که برخی از پرو بلم های عمیق زبان شناسی و تاریخی را با وجود می آورد، و مسئله اصالت آن تاوقتی

۳

به فیصله نهائی نخواهد رسید، نا که نسخه های خطی آن برای بازرسی و شناسایی های فیلا لو ژی میسر نگردد.

اگر اصالت پته خزانة پذیرفته هم شود، پس تعیین اوقات کهن ترین شعر پښتو که محمد هوتک کرده محل شکست. زیرا بسو ل راورتنی: شمیخ ملی تاریخ یوسفی را در سنه ۱۷۷۱ م = ۸۲۱ ق نوشته و ما بیش ازین خبری ازان نداریم...

(دائرةالمعارف اسلام ۲۲۰۱ طبع لندن ۱۹۶۰)

اگر داکتر فطرت این شهادت را نمی‌داد، پژوهش قلندر مؤمن، مبنی بر عدم موجودیت سند اصل پته خزانه که تا امروز پیدا نشده و همین یک جمله ذکر شده در یادداشت‌های عبدالحمید مبارز برای کشف حقیقت این جعل کافی نیست؟ داکتر فطرت این موضوع را برای وضاحت شرایط دشوار زندگی استاد حبیبی بیان میدارد و میگوید: «حبیبی را برائت دادم.» این جمله کوتاه بیانگر عمق نیت پاکش به استاد حبیبی و صفای وجدان اوست. ناشناس افغانستان در متن جامعه فرهنگی کشور روئیده و زیسته است و خوب و زشت، حق و باطل و راست و دروغ جزئیات فرهنگ و تاریخ افغانستان را از ریشه می‌داند و پی‌برده بود که چه نفرت عجیبی در ذهن بیشترین آگاهان مسئله به ویژه فرهنگیان و قلمبستان از استاد حبیبی که شمار زیاد آثارش در زبان فارسی دری نیز می‌باشد، به خاطر جعل پته خزانه وجود دارد.

داکتر صادق فطرت در مورد بازگشت پوهاند عبدالحی حبیبی از پاکستان وضاحت بیشتر می‌دهد:

«مرحوم عبدالحی حبیبی ده سال از ترس حکومت‌های وقت افغانستان به کشور پاکستان فراری و متواری بود. زمانی که یک سلسله تحولات و تغییرات معتدل در داخل نظام سلطنت به وجود آمد و محمد داوود خان منحیث رکن اساسی و به مثابه یک مقام دارای قدرت تصمیم گیرنده در داخل نظام شاهی گردید، مرحوم حبیبی از جناب محمدهاشم میوندوال منحیث واسطه و وسیله عذرخواهی نزد داوود خان درخواست نمود تا به وساطت ایشان به وی اجازه برگشت به وطن داده شود. البته، مرحوم حبیبی جهت استدلال علاوه کرده بود که چون دستگاه استخبارات مرکزی ISI پاکستان مرا شدیداً زیر فشار برای جاسوس شدن قرار داده است، اما من نمی‌خواهم به همچو ذلت و سخافت تن بدهم، لذا از مقامات صالحه التماس میکنم که زمینه را برایم مساعد سازند تا با حفظ عزت‌النفس خود به وطن عزیز برگردم.»

آنگاه استاد حبیبی نمی‌دانست که در چه ماجرای گیر می‌افتد که همه کارنامه ارجمندش را در دید جامعه فرهنگی افغانستان زیر پرسش می‌برد.

امروز بعد از تجارب تلخ تاریخی و حوادث جاری در کشور، نوشته‌های هر تاریخنگار آن روزگار قابل مکت و بررسی است تا واقعیت‌ها بار دیگر بررسی شوند و اسناد و شواهد از نظر بگذرند.

داکتر فطرت در جایی گفته است که پته خزانه را با دقت خوانده است. این استدلال را از زبان خودش می‌شنویم: «یک انسان اگر اندک شعور ادبی و اجتماعی داشته باشد، این

کتاب ملال آور را که هیچ تنوع ادبی ندارد و همه سروده هایش از یکی دو ذهن تراوش یافته است، تا آخر خوانده نمی تواند. من سه بار آن را گرفتم ولی هر سه بار نتوانستم با علاقمندی بخوانم چون همه اش لاف و دروغ است. چرا باید خواننده را اغفال کرد؟ من عمرم به مطالعه کتاب هایی به زبانهای فارسی، پشتو، اردو، روسی و گاهی هم انگلیسی گذشته است. با نگاهی به کتاب و مطالعه چند صفحه آن می توانم به زودی به نتیجه برسم که آن کتاب ارزش خواندن را دارد یا خواندن آن بیهوده و عبث است. پته خزانة تذکره جعلی شاعرانی است که در تاریخ وجود نداشته اند. چگونه ممکن است شاعری چون «نازوانا» دو هزار بیت داشته باشد، و از عمر آن روزگار دو سه صد سال بیش نگذرد، ولی صرف دو بیت آن باقی مانده باشد که آن هم ترجمه شعر اقبال باشد؛ ولی شاعر دیگری به ادعای پته خزانة به نام امیرکرور حدود یک هزار و سه صد سال قبل زیسته باشد و همه بیت های یک سروده اش مکمل در حافظه و سینه تاریخ، بدون اینکه جایی درج شود و برگه اصلی آن در دست باشد، باقی مانده باشد و دیگر هیچ شعری از او وجود نداشته باشد و درونمایه متن آن سروده هم همه انعکاس آگاهی های قرنهای آخر با زبان امروز باشد؟ شما سروده های رودکی را با غزل، مثنوی، رباعی و دوبیتی های عصر فردوسی، خیام، نظامی، سعدی، حافظ، مولانا تا امیر خسرو دهلوی، ناصر خسرو، جامی، بیدل و سپس سیمین بهبانی، فروغ، سپهری و ... تا امروز مقایسه کنید؛ سیر تحول زبان را به سادگی درک می توانید ولی شعر امیرکرور تکاملش را ۱۳۰۰ قبل در یک گام پیموده است که خرد پژوهشی امروز آن را رد می کند. این کتاب جعل محضی بیش نیست.»

از بیست سال به اینسو که مصروف کار انتشارات شاهنامه می باشم، کتابهای فراوانی برای نشر می رسند. می خواهم تجارب خود را اینجا با شما شریک سازم.

حسب معمول از نویسندگان های تازه کاری که از قبل با ایشان معرفت ندارم، در صحبت نخست می خواهم که چند صفحه کتاب شان را برای بررسی به من بفرستند تا نظر و پیشنهاد خود را در زمینه چاپ اثر شان ارایه دارم. بعد از دریافت چند برگه و نگاهی به روش نگارش، پرداخت و محتوای کتاب می توانم به راحتی پیشنهاد اصلاح آن را برای یکی از ویراستارهای مطرح سازم، مشکلات کار تخیلی شان را برجسته نموده و روش نگارش شان را بررسی کنم؛ با وجود این تجاربم، اگر در میان نویسندگان های مطرح زبان پارسی باسواد پذیرفته شوم، خرسند و قانع استم و هیچ کدام ادعای بیش ندارم.

داکتر فطرت ناشناس با آشنایی اساسی با چهار زبان و ادبیات زبانهای پشتو، فارسی و

اردو در حد لازم مطرح است و دست آورد آن همه اندوخته ها، آهنگهای بیست که با دو و حتی سه زبان در یک پارچه، همراه با هم آهنگی مفهومی و ادبی آراسته شده اند و توجه میلیونها شنونده اش را به خود جلب داشته است.

ناشناس در ترجمهٔ آثاری از زبان روسی به فارسی نیز دست یازیده است که از آن کمتر شنیده شده است و آن دربرگیرندهٔ داستانهای کوتاه انتون چخوف، «تاریخ شوروی» و «تصوف و ادبیات تصوف» از برتلس (برای ویراستاری به پوهاند حبیبی ارایه شد) میباشند و هم از زبان اردو (از دایرةالمعارف اردو چاپ پاکستان) به فارسی (برای دایرةالمعارف آریانا) ترجمه های داشته اند. لذا هنرمند دانشمندی با داشتن سند دکتورا در زبان مادری اش، با خواندن ده بیست صفحهٔ پته خزان می تواند دیدگاه و بررسی خود را داشته باشد. از جانبی بحث های داغ زمانش در رابطه به جعل آن کتاب هم این قضیه را در ذهنش حل ساخته بود و نیاز به پرداختن بیشتر به آن نداشت. حال تصور کنید در برنامهٔ هوتکی یک بیسواد بر این هنرمند دانشمند می تازد و فهم او را از شعر زیر سوال می برد و او مجبور به خوانش یکی از سروده هایش می شود. بر بیچاره گی این جماعت نادان سوگمندانه باید گریست.

برمیگردیم به دو برنامهٔ تلویزیون بهار در پیوند به جعل پته خزان و داکتر فطرت ناشناس: حال و هوای هر دو برنامه طوری بود که مداخلهٔ گرداننده و تماس های حاصله، سطح پایین کار رسانه ای را نشان می دهد. هوتکی کدام پیام یا سند قوی از کدام پژوهشگر زبان پشتو ارایه نتوانست و چند بیسواد بی خبر را گرد آورده بود که به جز اهانت و اتهام بر داکتر فطرت و دیگران چیزی در سر نداشتند. برچسپ دادن داکتر فطرت به اشخاص گویا سیاسی سرکلافهٔ توطئه را راحت در دست منتقد می گذارد. از جانبی پیوند دادن نام ناشناس با شفیع عیار خود برنامه یی ست که اگر تحلیل درست نشود، برای ذهن مردم متدین ما می تواند پرسش برانگیز باشد.

استاد سیاسنگ در رابطهٔ گذشتهٔ سیاسی اش همه جا از قلم خود نوشته است و کدام باکی از پخش آن ندارد و البته آن هیچ ربطی به داکتر فطرت ندارد. شفیع عیار اگر عضو کدام جناح سیاسی بوده یا نبوده است، هم ربطی به داکتر فطرت ندارد، چون طوری که میدانیم، ایشان هیچ رابطه یی به جز تهیهٔ یک برنامه، با هم نداشته اند.

من هیچگونه سابقهٔ سیاسی نداشته ام. گاهی تلاش کرده ام که زنان را منسجم سازم تا اگر کاری انجام دهیم، ولی به عدم ایجاد فضای کار مشترک با زنان نسبت نارسایی های مسلکی، فرهنگی و اجتماعی شان، موفق نبوده ام و کار به جایی نرسیده است. من چون منتقد

جدی وضعیت، کارکرد های احزاب چپ به قدرت رسیده و اندیشه های بنیادگرایی بوده ام، در گروپ های تازه تشکیل زنان هم نمی توانم جا داشته باشم چون تأثیر و بقایای آن جریان ها در این جنبش ها محسوس می شود. یگانه برجستگی که بارها بر من حواله شده است، اتهام منسوب کردنم به جریان شعله ای هاست. گرچه در روزگاری که آن جریان شکل گرفت، متولد نشده نبودم و در دوران انشعاب آن که دیگر هرگز جمع نشد، من کودک بودم؛ ولی با در نظر داشت چهره های مطرح امروز که هر آن که سرش به تنش می آرزد، جرعه ای از آن جریان نوشیده است، این اتهام را دوست دارم و از قلب استقبال می کنم، با این تفاوت که ای کاش آن جریان با همان شکوهش باقی می ماند و از هم پاشیده نمی شد. در نهایت برای کمسودان و بی خبران قضایای سیاسی افغانستان که گاهی در هویت تحلیل گران سیاسی تبارز می یابند، هر دگر اندیشی که خلقی و پرچمی نبوده است، پس شعله ای است، ولو که آن جریان هرگز حزب نشده و طی همان سه سال نخست فعالیت خویش دچار انشعاب چندین باره گردید.

منحیث گرداننده امور رسانه ای داکتر فطرت ناشناس، هنرمند بزرگی که هم در عرصه موسیقی ماندنش خواهد آمد و هم در بعد شخصیت فردی اش در ابراز حقیقت - برای جماعتی که آرزوی شنیدن حقیقت را ندارد و خواب آرام خویش را خراب نمی خواهند- با وضعیت دشواری مواجهم که تحمل و توان می طلبد. فقط می خواهم از روزن همین کتاب به مخاطبان خویش برسانم که آنانی که کتاب قلندر مؤمند، پژوهش های حاج کاظم یزدانی و استاد سیاسنگ و دهها نوشته دیگر قلم بدستان مطرح افغانستان را نادیده می گیرند و با مرکب جهالت خویش بی باکانه به هر سمت می تازند، روانه ناکجا آباد اند و فرزندان آگاه امروز و نسل های آینده بر ریش و جهالت شان می خندند؛ زیرا منزل این تاخت و تاز چون حکومت های پوشالی و میان تهی چند دهه اخیر کشور، کوتاه است و بدون شک در نیمه راه فرو می افتند چون نسل های امروز و فردا با معیار های بلند جهانی آشنایند و سخن خیالپردازانه عاری از درونمایه پژوهشی دیگر خریدار ندارد.

از دید من ماجرای «پته خزان» بیشتر بحث سیاسی بوده است تا یک تذکره ادبی شاعران پشتو و چه بسا که حتی سخن گفتن در موردش ممنوع بود. هواداران پته خزان را آن تقدس نامه یی جلوه داده بودند که هیچ چرایی در بابش گنجایش نداشت. ناشناس که دغدغه زندگیش ادبیات بوده است، خود را آنگونه قربانی ساخت که به اسطوره تاریخ مبدل شد. من بارها متهم به دامن زدن به این بحث شده ام. با موقعیت کاری و مسؤولیتی که دارم،

خواهی نخواهی با این بحث مواجهم. از دید من کسانی به این بحث بپردازند که حداقل پته خزان و نقد قلندر مؤمن را خوانده باشند. ما که در غرب به سر می‌بریم، اینجا آشتی فرهنگها و همزیستی مسالمت آمیز همه اقوام، زبانها، باورها و فرهنگها را مشاهده و تجربه می‌کنیم، برماست که در انتقال این فرهنگ و در حل مناقشات و انتقاد برکثروی هایی که باعث کشیده‌گی ها و منازعات فرهنگی در کشور فرهنگی شده است، بکوشیم.

امیدوارم نه خود را آزار دهید و نه گریبان دیگران را بگیرید. وقتی داد از وحدت ملی می‌شود، وقتی پشتویکی از زبانهای ملی مردم افغانستان معرفی می‌شود، همه حق داریم در زمینه ابران نظر کنیم. بیایید برای بهبود وضعیت کشور مشترک خویش با صفای هم‌پذیری، معقولیت و تفاهم خردورانه بر بنیاد حقایق بکوشیم. اکثریت فارسی زبانان امروز هم کدام تاج باشکوهی بر سر زبان و فرهنگ خویش گذاشته نتوانسته اند و بیشتر کسانی که درگیر این ماجرا بوده اند و با اهانت به قوم دیگر نفرت پراکنی می‌کنند، در هر دو جانب درگیر مسئله دارای سواد و آگاهی اندک اند که در اصل صلاحیت صحبت این مورد حساس امروز را ندارند. اینجا من می‌خواهم در این مجموعه از نشانی داکتر فطرت ناشناس بر این ابهام نقطه پایان گذارم تا این بحث را خاتمه دهیم.

منیژه نادری



محمد شاه فرهود:

برنامه را دیدم

آفرین به شهادت و درایت داکتر ناشناس

بانو نادری عزیز

در وضعیتی که بشر و ما قرار داریم، با تسلط امپراطوری انترنت و شهنشاهی دیجیتال، تفکر و احساس را از آدمیان ربوده اند. ذوق و سلیقه ما دستکاری می‌شوند، افکار و تخیل ما دچار استحاله می‌گردند، حتا لحظه های نفس کشیدن ما در زیر کنترل سرمایه، قرار دارد.

حالا که بشر مدرن در چنین وضعیتی قرار گرفته، مردمی که در زیر قمچین طالبان (که نماد انسان های منقرض شده ی دوره حجر هستند) افتیده، در چه حال و هوایی می‌توانند باشند؟

روشنگری و اندیشیدن، ایستادن و نترسیدن، ابزار هایی هستند که می‌تواند ما را از زیر استبداد حجری بسوی جامعه انسانی تر، انتقال دهد.

برای من خیلی تکاندنده است که داکتر ناشناس، چگونه در موضع دفاع از حقیقت قرار گرفته است؟ صد ها تحصیلیافته تاریخ و باستانشناسی وجود دارد که بخاطر ترس یا گرایش تباری، از گفتن حقیقت دهن را می‌بندد اما داکتر ناشناس، در برابر تاریخ های جعلی یکتنه می‌ایستد.

شاید یک بانوی روشنگر، یک ناشر نترس، مانند کوه شاه‌مامه، در کنار داکتر ناشناس ایستاده است



Habibullah Habibi

عزیزم منیژه نادری: شما و استاد ناشناس گفته اید که پدرم علامه حبیبی پته خزانه را جعل کرده است. پته خزانه را مستشرقین غرب بحیث یک کتاب مؤثق قبول کرده اند و از ان اقتباسات نموده اند همچنان بازماندگان استاد حبیبی از وصیت او در باره ی پته خزانه هیچ آگاه نیستند و چنین وصیتی درمیان نیست لطف کرده به سایت فیس بوک Habibullah Habibi بروید و درانجا نظرات مستشرقین را در باره ی پته خزانه و منشأ زبان پشتو به انگلیسی بخوانید. با سپاس.

Like · Reply · 52m



Manizha Naderi منیژه نادری

2 May 2020 · 🌐

محترم جناب حبیب الله حبیبی فرزند جاودان یاد استاد عبدالحی حبیبی یادداشت شما قابل مکث است. برداشت من از آن اینست که شما شناخت لازم را از دانش و مقام پدر ارجمند خویش ندارید و او را را به گونه یی دست نگر به غریبان و خارجیان معرفی میکنید که دنبال زبان شناسان و ادبیات شناسان پشتو می گشت تا پته خزانه را تصدیق کند، در حالی که فهم و دانش حبیبی به مراتب بلند تر از آن «مستشرقین» ی بوده است که به تصدیق شان نیاز داشت. از جانبی هم، زبان زادهه یک کشور حیثیت فرزند را دارد و تائید پته خزانه از جانب شرق شناسان و پشتو شناسان غربی به آن می ماند که مادری فرزندی به دنیا آرد و برای تائید هویت فرزندش به بیگانگان مراجعه کند. ما برای شاهنامه و بوستان و گلستان حدیقه و مثنوی و دهها کتاب زبان پارسی دنبال مهر تائید مستشرقی نرفته ایم تا اصالت آن را تثبیت کند. شما ناآگاهانه پدر ارجمند خویش را که خدمات ارزنده یی در راه پیشرفت زبان پشتو نموده است، اهانت میکنید. با داکتر صاحب فطرت تماس گرفتم و میتوانید شماره خویش را برایم در پیامخانه بگذارید، ایشان با شما صحبت خواهند کرد.



You, Rafiullah Safdari, Abdul Hai Khurasani and 20 others

1 comment 1 share

داکتر فطرت: «آرزو داشتم فرزندان استاد بزرگوار حبیبی صاحب دوست ارجمندم با من تماس بگیرند تا برایشان توضیحات بیشتر ارایه دارم که پدر مرحوم شان با من چقدر روابط داشت و چه حرف و سخن و کارهای مشترکی با هم داشتیم که شاید ایشان هرگز در زمینه نشنیده باشند. من حبیبی صاحب را برائت دادم، انگشت انتقاد را از نام بلندش برداشتم و دین خود را در برابرش ادا کردم.»



Wakil Adham

ما فرض می کنیم که جعلی بودن پته خزانه را ثابت کردی . اگر جعلی بودن اش ثابت نمی شد چه پیامت منفی داشت ؟ حالا که ثابت شد چه نتیجه مثبت دارد؟

Like Reply Hide Send message 5 d



Author

Nashenas ناشناس

Wakil Adham

وقتی ما از وحدت ملی و زبانهای ملی صحبت می کنیم، تاریخ آن به ما هم ارتباط میگیرد. ما جعل را نمیپذیریم و در تاریخ های سیاسی و هم ادبی خویش شفافیت و صداقت می خواهیم و کتاب دروغ را جز نصاب تعلیمی مکتب و فرزندان خویش نمی پذیریم!

«ادمین»





سید عبدالقدوس سید

ناشناس در سال ۶۹ خ با حمایت از سیاست جهاد پروری پاکستان به انجاه پناه برد . قرار اظهار خودش ای اس ای برایش ۱۲ هزار روپیه ماهانه معاش می پرداخت ، ما میدانیم ان سازمان جهنمی بکسی پول مجانی پرداخت نمیکند یکی از فرضیه ها شاید این باشد که تا بحال اواز خوان معروف اقای ناشناس در ریسمان ای اس ای وابسته مانده و چنین مسایل مانند سوال سابقه پته خزان که به نفاق و شقاق در میان افغانها دامن زند سناریوهای ان سازمان خواهد بود .

Like Reply Hide 2 d



Author

Manizha Naderi منیژه نادری

اگر افغانستان در طول تاریخ چند شخصیت با نام مطرح داشته باشد، یکی آن ناشناس است شرم تان باد که اینقدر دزد و رهن و فاسد را گذاشته اید اینجا بر پاک ترین پشتون تاریخ تان میتازید

همه یک به یک در کتاب «ابهام پته خزان» پاسخ داده میشود. مرد شوید باز بخوانید!!!

Like Reply 19 h Edited



سید عبدالقدوس سید

- جاسوسی هم پاسخ خواهد داشت زن می شوم و نمی خوانم !!!

Like Reply Hide 14 h



Author

Manizha Naderi منیژه نادری

سید عبدالقدوس سید

تو زن شده نمی توانی زن بودن شهادت میطلبی که در تو دیده نمیشود چون از خواندن استدلال میترسی و در کله چیزی و راهی دیگر نیست جز اتهام بستن!!

Like Reply 11 h Edited



سید عبدالقدوس سید

- عجب دنیای است با نو باختری نازنین حقیقت را بیان کردم ، و مقهور جنسیت قرار گرفتم ایا این اعتراف شخص ناشناس که از ای اس ای معاش ۱۲ هزاری میگرفت دروغ است یا این اتهام بستن است خودش در تلویزیون بی بی سی بیان کرد شما در کمنت قبلی تان گفتید یکا یک دلائل انرا پاسخ میدهید پس چه شد بجای پاسخ به رکاکت پر داخته اید خود تان در اطاق شیشه بی دفاع از یک معاش خور ان سازمان جهنمی نشسته اید اما بطرف ما کمینه ها سنگ پرتاب می کنید خانم محترم اگر اشراق را در بحث میخواهید بیابید در اصل موضوع استدلال و بحث نماییم قهر نشوید که از سجایای انسانی و رعایت فرهنگ بحث و مباحثه بدور است

Like Reply Hide 5 h



Author

Manizha Naderi منیژه نادری

سید عبدالقدوس سید

گفتم در کتاب پاسخ میدهم. این پرسش از ذهن بی خبری منبع گرفته است و پاسخ معقولی به آن ارایه میشود.

Like Reply 5 m



AlimShah Afghan

سید عبدالقدوس سید . دقیقا ، یکبار که حلقه غلامی به گردن بسته شد ، خلاص کردنش مهال است باید تا پای مرگ برایش خدمت کرد .

منحیث گردانندهٔ پروفایل های ناشناس، با این مناقشه بار بار مواجه شده ام. برای پرسشگرانی که میخواهند بدانند «چرا ناشناس در مدت اقامه اش در پاکستان از معاشی برای رهایش در آنجا برخوردار بود» و سپس او را برجسپ پیوند «جاسوس ISI پاکستان» و ... می زنند، می گویم که: نخست شما جایگاه هنری و موقعیت اجتماعی ناشناس را در سطح خود تنزل می دهید و بعد بلبل استدلال شما ترانهٔ اتهام میخواند که گویا ناشناس خوشخدمتی هایی نشان داده است که مستحق چنین پذیرایی و انعام شده است.

شهرت هنری ناشناس بسیار پیش از تشکیل حکومت های مزدور شوروی و پاکستان در افغانستان، کشور های پاکستان، هند و حتی تاجکستان و ایران را فرا گرفته بود. ناشناس همانگونه که در میان مردم کشور میلیونها دوستدار و شنونده داشته است، در پاکستان هم میلیونها همزبان و هواخواه دارد. ناشناس به دو زبان مطرح پاکستان (پشتو و اردو) در سطوح بلندی آهنگ ساخته است. برنامه های ویژهٔ تلویزیونی پاکستان در بزرگداشت از این هنرمند تهیه شده است و بر علاوهٔ همعصران ناشناس، امروز نسل جوان این کشور نیز هنر ناشناس را مشتاقانه می ستاید، آهنگهایش را بازخوانی می کنند و همواره ژورنالیست های این کشور با من جهت زمینه سازی برای مصاحبه با ناشناس، تماس می گیرند که ما در این مدت صرف به یک مصاحبه لبیک گفته ایم و آن به زودی به زبان انگلیسی در یکی از نشریه ها (در امریکا) به چاپ میرسد.

تصور کنید اگر یکی از هنرمندان مطرح منطقه چون جگجیت سنگه، مهدی حسن، نصرت فتح علی خان و یا گوگوش در دوران دولت های گذشته، به افغانستان پناهنده می شد، برخورد دولت افغانستان با ایشان چه گونه می بود؟ آیا ابتدایی ترین امکانات برایشان فراهم نمی شد؟! خدا می داند که اهالی ارگ چه برنامه هایی برایش در نظر می گرفتند و مردم عادی پشت دروازهٔ خانه اش صف می بستند. امروز پاکستانی ها ناشناس ما را در سطح نصرت فتح علی خان و مهدی حسن می پذیرند. این سخن را خانم نغمه در تلویزیون بهار نیز یاد آور شد و من هم بار بار از ژورنالیست های پاکستانی شنیده ام.

سال پاریکی از هنرمندان پاکستان پروفیسور محمد یاسر برای اجرای چند آهنگ ناشناس تماس گرفت و بعد از دریافت اجازه و مشوره های لازم استاد ناشناس، دو آهنگش را ضبط کرد و کارهای دیگری هم در نظر دارد. البته یاسر خان با افتخار خود را پیگیر سبک و مکتب ناشناس می خواند.

دقیق به خاطر دارم، در همسایگی مان در منطقه G9/1 اسلام آباد خانواده فیاض (اهل لاهور) را که همسرش طاهره فیاض، چقدر به آهنگ های ناشناس گوش می داد و در هنگام نشر آن از تلویزیون های پاکستان، مرا به شنیدن فرا می خواند.

ناشناس با شناختی که از خود و هنرش دارد، مقام و موقعیت خود را در منطقه و میان هواخواهان بسیار خوب می داند و رفتن ناشناس به پاکستان، یکی از خوشبختی های مردم آنجا بود که مدتی افتخار حضور این هنرمند فرهیخته را در کشور خویش کسب کردند. لذا دریافت معاش حد اقل تأمین معیشت های زندگی از جانب دولت پاکستان که بیشتر تحت تأثیر شبکه ISI می باشد، سخن عجیب نیست. اگر ناشناس ریگی در کفش می داشت، با شناختی که از وضعیت و سطح آگاهی مردمش دارد، این سخن را هرگز به زبان نمی آورد، خود را به دهن ابلهان کوتاه بین و بهانه جو نمی انداخت و مانند صدها انسان دیگر که از امتیازات سازمان های دولتهای دیگر سود جسته اند و خلاف مصلحت ملی کشور شان فعالیت کرده اند، خاموش می ماند و هم اگر خودش این مورد را در مصاحبه اش نمی گفت، آیا تواز آن خبر می شدی؟!

می خواهم فشرده رویدادهای بیشتر فضای زندگی ناشناس را اینجا توضیح دهم. ناشناس در روزهای نخست مهاجرت به پاکستان، برای نجات خانواده مانند میلیون ها آواره دیگر افغانستان، جهت کسب پناهندگی، راهی دفتر ملل متحد می شود. در آنجا شماری از افغانها منتظر دریافت وقت می باشند ولی داکتر فطرت ناشناس نسبت داشتن کارت دیپلوماتیک بیشتر انتظار نمی ماند و به دفتر ملل متحد راه می یابد. دفتر ملل متحد او را به سفارت امریکا راجع می سازد. در آنجا با خانمی به نام ساندره به خاطر پذیرش و پروسه مهاجرت مصاحبه می دهد. شخصی که خود را نماینده فرهنگی سفارت امریکا معرفی کرده بود، ولی در واقعیت کارمند CIA بود و با ISI ارتباط داشت، آن سازمان را در جریان حضور ناشناس در کشور شان قرار داد. گرچه درخواست پناهندگی به امریکا پذیرفته نمی شود ولی از این دریچه دولت پاکستان از جریان حضور ناشناس در کشور شان مطلع می شود. روز بعد شخصی به نام محمد علی با ناشناس تماس می گیرد و جویای احوال و وضعیت زندگی شان می شود. بعدها معلوم می شود که نام اصلی آن شخص دگروال طارق محمود است. محمود به نمایندگی از دولت پاکستان با داکتر فطرت ناشناس همواره در تماس می ماند و زمینه رهایش خانواده شان را با پرداخت معاش (در دو ماه نخست ده هزار کلدار و پسین ها ۸ هزار کلدار پاکستانی) که آن وقت یک خانواده ابتدایی ترین ضروریات را با این مبلغ می توانست تأمین سازد، فراهم می کند.

ناشناس: «در گذشته شخصی بنام جان بیلی John Baily از انگلستان، جهت آشنایی بیشتر با موسیقی افغانستان به هرات رفت. در آنجا با «گل پسند ها» (به اصطلاح اهل خرابات هرات) معرفی شد و مدتی را با ایشان سپری کرد. البته جناب مددی صاحب نیز با ایشان همکاری فراوان نموده بودند. جان بیلی بسیار خوب رباب می نوازده. نتیجه پژوهش او، اثری در گستره موسیقی هرات و افغانستان است که به چاپ رسید.

پسین ها در پاکستان (۱۹۹۱) برنامه‌یی به مناسبت چهل و چندمین سالگرد تأسیس ملل متحد برگزار می گردید و به آن مناسبت، یکی از برنامه های این نهاد در آن بزرگداشت، تهیه سی دی «شیوه غزلخوانی در افغانستان» بود که من برای همکاری با آن انتخاب شدم. «فیلیپ» نماینده ملل متحد در کویته، برای دیدن من به اسلام آباد آمد و در رابطه به گزینش چند آهنگ پشتو و فارسی از راگها و گونه های مختلف به تفاهم رسیدیم. فیلیپ کتابی را که جان بیلی نگاشته بود، برایم هدیه داد. برایم بسیار جالب بود که نام شماری از هنرمندان افغانستان در آن ذکر یافته بودند ولی حتی برای یکبار هم از من در آن یاد نشده بود.

سی دی که از جمله دو آهنگ «خط پر مخ د صنم راغی» و «زهی چمن ساز صبح فطرت تبسم لعل مهر جویت» نیز شامل آن می باشند، ضبط گردید و من حق الزحمه ۵۰۰۰ دالر از آن دریافت کردم.

زمانی که در کشور انگلستان به حیث پناهنده پذیرفته شدیم، پول تکت طیاره پنج عضو خانواده ام که ۶۰ هزار کلداری می شد، از همین مبلغ بدست آمده از سی دی ام تهیه شد. البته در آخرین روزهای اقامتم در پاکستان، سند خرید تکت ها را که از پول شخصی خودم بود، به طارق محمود، به پاس کمک ها و حسن نیتی که با من داشت، سپردم چون او در مدت بودنم در پاکستان، هرگز مرا وادار به اجرای برنامه یا کاری خلاف میل نمود. او برگه پرداخت تکت ها را به سرعت در جیبش گذاشت و به اینگونه من خود را از شر احسان او و منتی که بر من گذاشته بود، رهایی بخشیدم.»

میخواهم به پاسخ این کمنت نویسان بگویم که داکتر ناشناس در تار صداقتش گیر مانده است و در هر مصاحبه و گفت و شنید، بدون این که به نیت پرسشگران توجه کرده باشد، همه خاطره ها و تجربه هایش را صادقانه و بدون خودسانسوری شریک ساخته است. این که حال تو و امثال تان چه برداشت و تفسیری از آن می کنید، برمی گردد به نیت ها و تجارب شخصی شما ها از زندگی تان که دیگران را راحت در آن آینه می بینید.



Admin · Follow · سہیلا اصغری

کار نیک کردی!
همیشه توانا بمانی!

Like Reply Share 3 h

→ h 2 replies 2 · replied سہیلا اصغری



سید ذاکر شاہ سادات

غرزی صاحب اینکہ شما نظر بہ کدام محلوٰی؟! چنین تصمیم را گرفته اید مربوط خود شما می‌شود اما لحاظ کردن و ترجم کردن بر خلاف ورزی های مکرر ناشناس بہ آدرس بزرگان تاریخ افغانستان بذات چه معنی می‌دهد؟!

در میان واکنش های تند مطرح شده بعد از مصاحبهٔ داکتر ناشناس با تلویزیون بہار، یکی ہم واکنش آقای غرزی لایق بود کہ ایشان دو بار با لحن دشنام آلود بہ نشانی داکتر فطرت پرداخت کہ بار دوم با پاسخ زشت من مواجه شد. در نتیجہ با نشر یک پیام صمیمانہ بہ نشانی داکتر فطرت، از او و هواخواہانش پوزش خواست. او دو پُست قبلی خود را از صفحۂ فیسبوکس حذف کرد و من ہم پیام خویش را از صفحۂ ناشناس برداشتم. البتہ نکتۂ قابل مکت برای من اقرار غرزی لایق بہ جعل پتہ خزانہ می‌باشد کہ در تماس تلفونی کہ با من داشت، چنین یاد آور شدہ بود: «پدرم (سلیمان لایق) می‌دانستند کہ پتہ خزانہ جعل است» و در جواب پرسش من کہ چرا مردانہ در کنار ناشناس نہ ایستاد و حد اقل در این آخر عمر نام نیکی کمایی می‌کرد و در دل مردم جا می‌یافت، گفت: «وقت گفتن این سخن نبود.»

همچنان ما اہانت سلیمان لایق را در یک مصاحبهٔ تلویزیونی، با وجود دانستن حقیقت جعل پتہ خزانہ، شاهد استیم. او نگفت کہ داکتر ناشناس درست نمی‌گوید، صرف اشارہ نمود کہ وقت گفتن این سخن نیست. البتہ غرزی لایق سخن جعل دانستن پتہ خزانہ از زبان پدرش را بہ شمار دیگر دوستان و آشنایانش نیز اقرار کردہ است و من یگانہ شاهد این سخن نیستم. در پای پوزشنامۂ غرزی، بانو سہیلا اصغری خوشبینی خویش را نوشت و این عمل را ستود ولی سید ذاکر شاہ سادات کہ ہمہ بیشتر او را اجیر معاشخوار ISI می‌دانند تا یک افغان باورمند بہ مصلحت های ملی و مردمی، بانو اصغری را با سنگ ملامت نواخت.

در نخستین برنامهٔ روکشایی کتاب «ناشناس ناشناس نیست» در ہالند، ذاکر شاہ سادات لحظہیی از کنار ناشناس دور نبود. حتی کتابی کہ با روی جلد مقوای و کیفیت عالیتر بہ داکتر فطرت از جانب انتشارات شاہمامہ ہدیہ شدہ بود، لندن نارسیدہ از جانب این شخص سرقت

شد. حال چنین چهره‌یی می‌آید، بر داکتر فطرت عقده‌مندانه می‌تازد و ناسزا می‌گوید و در نهایت همان سخن سلیمان لایق را با عبارت دیگر تکرار میکند که گویا «در این مقطع زمانی» گفتن حقیقت مجاز نیست.

داکتر فطرت به هیچ بزرگ پشتونها که گاهی در آن جغرافیا واقعیت فزیزی داشته‌اند و در سطح شاعر یا شخصیت بزرگی مطرح بوده‌اند، تعرض نکرده است. او از جعل تاریخ پرده برداشته است که از جهالت سرچشمه گرفته و با لجاجت پیش برده میشود. ناشناس: «از این استفاده جوی متملق توقع دیگری نمی‌توانستم داشته باشم.»



حامد متوکل

ناشناس درد شناخته شده‌ی یک حقیقت خفته‌ی تاریخ. سپاس‌گزاریم بابت جرأت و متانت استاد بزرگوار.

...



Khan Nassery

فکر نمیکنم برای بیداری فرهنگی پشتون‌ها نیاز به "جعلی" ثابت کردن یک جلد کتاب داشته باشیم. به این همه سرو صداها و تقلاهای که بیشتر بوی تعصب، عقده و کدورت میدهند هیچ نیازی دیده نمیشود. درست و یا نادرست بودن یک جلد کتاب هیچگاهی نمیتواند مشکل فرهنگی جامعه پشتون را حل کند و نه میتواند هویت فرهنگی پشتون‌ها را به حیث یک جامعه‌ی کهن بشری صدمه آنچنانی بزند که بعضی از چهره‌های متعصب و پر از کینه در سر میپروارند. اقلاً در ۱۰۰ سال گذشته قدرت‌های بزرگ جهان از هر طرف به پشتون‌ها تاختند و این جمعیت را در جغرافیای خودشان ناگزیر به جنگ که در نهایت یک رکن اساسی برای بقا به شمار میرود، ساختند. اگر میخواهیم پشتون‌ها به بیداری فرهنگی برسند باید مانع کوبیدن به در و دیوارشان شویم. طفل پشتون اگر باسواد شود دیگر نیازی نخواهد بود که به این ترتیب خود را برای بیداری به اصطلاح فرهنگی‌شان زحمت بدهیم. چریک ساختن آقای ناشناس و ایجاد هلله‌های فیسبوی فقط میتواند وسیله‌ی برای ابراز عقده و تعصب از جانب یک عده آدم‌ها برای "تسکین کاذب" روح خودشان و ملوث ساختن دیگران به پدیده شوم تعصب باشد اما هیچ دردی دیگری را در تن هیچکسی دوا نخواهد کرد.

Like Reply Hide [Send message](#) 3 d Edited



"Most relevant" is selected, so some replies may have been filtered out.



Author

ناشناس Nashenas

Khan Nassery

ابهام پته خزانه به هیچگونه نیتی برای سرکوبی و یا تاختن بر زبان پشتو ندارد برعکس با باور و اعتماد به شعر و ویژه‌گی‌های زبان پشتو استوار است که مدافعان پته خزانه به آن دقت نکرده‌اند و ابروی خود را صرف در آن سند جعلی میبینند در حالی که موجودیت شاعران بزرگ این زبان دال بر اصالت آن زبان است. هیچ مکتبی را در مناطق پشتون نشین کدام تاجیک یا هزاره نسوخته‌اند است. بسیار خوب است که آن بدبختی‌های طفل مکتب نرفته را با ذهن آرام ریشه یابی کنید. م. ن.



ظاهر تایمن

24 May at 23:21 · 🌐

...

کاش بانو منیژه نادری مسوول نشر "شاهمامه" می دانست که با پخش و نشر های پسین اش به تنفر پراگنی قومی و فرهنگی دامن می زند ... پرداختن به "پته خزان" تنفر پراگنی است. در قرن بیست و یک پرداختن به کتابی که بعد از نشرش سال ها می شود که مرده، حالا یعنی چی؟

پ.ن

حماقت عام شده در فضای فرهنگی ما خیلی عجیب است. در کنش ها و واکنش ها به آن ها حیران می مانی ...



Ubaid Safi

از صفحه که نشر میکند، کاش بنام خودش میبود.

Like Reply 1 d

➔ View 4 previous replies



Manizha Naderi

Ubaid Safi

در کتابی که رویدست است این همه واضح میشود

Like Reply 13 h



Ubaid Safi

Manizha Naderi

شما ترور شخصیت نمودید، ناشناس فرد سیاسی قومی نبود، او به این مسایل توجه نداشت، در یک روند مبارزه ملیت گیرائی، او را گوسفند قربانی ساختید، ناشناس منیچت یک دانشمند حق دارد که نظریات خود را بر کتابی تاریخی که بزبان مادری اش نوشته شده است، نظر بدهد. شما حق ندارید که در مبارزه تان از او (گوسفند قربانی بسازید)، شما شاید به ادبیات و تاریخ خدمت کرده باشید ولی به ناشناس خیانت کردید، ما همه ناشناس عزیز را دوست داریم، مثل من هزاران هموطن ماسا که به اصلاً پته خزانه برایش اهمیت ندارد، ولی نمیتواند این (پیر بزرگوار) را در میدان بوکس تعصب و قومی گرائی ببیند. (لطفاً این مبارزه تان را بنام خود نشر کنید)

من در کنار ناشناس زمانی ایستادم که او سخنش را سالها پیش در مصاحبه اش گفته بود. مهم نیست شما چه تعبیر می کنید. من در موضع رسانیدن حقیقت کنار انسانی می مانم که وجدانش یک لحظه از آنچه گفته است و برایش بسیار هم گران تمام شده است، غافل نمانده و به این روشنگری پایبند است و البته بعد از خواندن این کتاب شاید بتوانید در مورد شخصیت قلابی که برای ناشناس در ذهن خویش پروانده اید، تجدید نظر کنید.



Freshta Nabeel اینجافرشته نبیل اهانتی به نشانی
من نوشت.

Like Reply 23 h



Manizha Naderi
Freshta Nabeel

آفرین بانو
کاش زن نمیبودی
آقای تایمن شما با چه موجوداتی سر و کار دارید!

Like Reply 15 h Edited



Author

ظاهر تایمن

... بانو نادری، نمی شود آدم ها را مجبور کرد که چی بگویند و یا هم نگویند

کاش آقای ظاهر تایمن می دانست که آن تفکر و
نطفه هایی که با تاریخ های جعل و زورگویی
ها بسته شدند، سر نوشت تحصیل کرده هایش
را به هیچی و پوچی کشانیده است که با وجود
«مرده خواندن» پته خزانه، خواهی نخواهی خود
را مسؤول می دانند تا در موضع دفاع از جعل و
جهل از زاویه دیگری بپردازند.

پته خزانه جزء نصاب تعلیمی کشور بوده و شاگردان دانشکده های ادبیات در افغانستان هم مکلف به خواندنش
بودند. شما که شاید خویش را یک و سرو گردن بلندتر بدانید، تصور نمی کنید که کتابی را که خود مرده می خوانید،
همردیف آثار شاعران بزرگ زبان پشتو قرار گیرد و هم در دانشکده هایی که اندیشه های قله های زبان پارسی و
خردگرایی جهان در آن به شاگردان تدریس می شوند، تحمیل شود؟! و البته باید بدانید که مرز درستی وجود دارد
میان آزادی بیان و آزادی هیجان.



**دو ادعای ضد و نقیض سنگروال در مورد
پته خزانه در دو برنامه طی یک هفته**
جناب شهسوار سنگروال در برنامه رونمایی
کتاب ناشناس ناشناس نیست در لندن، بعد
از یک مقدمه تحسین آمیز در مورد خود، ادعا
کرد «آن چند بیت سروده (زه یم زمری په دې
نړۍ له ما اتل نسته - په هند و سند و پر تخار
او په کابل نسته - بل په زابل نسته - له ما
اتل نسته که در کتاب پته خزانه منسوب

به امیر کرور خوانده شده است) در پته خزانه قطع نیست.» فردای آن در صفحه خود مرا (با وجودی که در
حضورش شعر پشتو نیز زمزمه کردم) ایرانی خواند و برنامه را محکوم و تحریم کرد و هنگامه راه انداخت. دو سه
روز بعد با پررویی تمام در برنامه تلویزیون «هستی» کنار داکتر فطرت ناشناس ظاهر شد و همان سروده را بدون
این که از داکتر صاحب پوزش بخواهد و یا بر روی خود بیاورد، از روی کتاب پته خزانه به خوانش گرفت و تعجب
همه شنوندگان را برانگیخت.

سنگروال نویسنده کتاب «د پشتو ادبیاتو معاصر تاریخ» که در برگیرنده بیش از ۳۶۰ رویکرد است، چگونه نمیداند
که این شعر در پته خزانه جا داده شده است و برای من حیث یک علاقمند مطالعه تاریخ و کتاب به مثابه گواه تحریری
تاریخ، آثار شان من حیث یک پژوهشگر و محقق زبان پشتو طوری که مدعی شده است، زیر سوال میرود. از جانبی
شما شکسته نفسی داکتر ناشناس را در فهم زبان پشتو ببینید که با وجود داشتن سند دکتورا درین زبان، میگوید
که پشتو کم میدانم و این پرمدعایی سنگروال مرا به حیرت واداشت. البته ناشناس می دانست که آن کتاب چند بار
تجدید چاپ یافته و شاید نسخه یی نزد سنگروال باشد که این شعر از آن حذف شده باشد. منیژه نادری



Khaleq Khaleqi

باز بازار پته خزانة گرم شده و هوډاران اش هنرمندی را که تا چند سال پیش افتخار کل قوم بود و امروز که جَغله (همو ریگ دگه 😊) کفش شان را یاد کرده و منکر قرآن شان شده، به رگبار دشنام و تهمت و افترا بسته اند.

چرا ناشناس حق نداشته باشد که نظر خود را منحيث دارنده دکتورای زبان پشتو در باره اثر گم نامی بنام پته خزانة نگوید؟ اثری که نسخه اصلی آن را نه کسی دیده و نه از کدام مرجع ذیصلاحی هم تصدیق شده. اثری که هم چون تاریخ سرکاری از چاپخانه حکام منصب سر برون کشیده. حکامی که خود شان هم بزبان این اثر متکلم نبوده اند. اثری که برای به کرسی نشاندن هویت زبانی جعل شد که تا قرن شانزدهم از خود رسم الخطی نداشت. در راست و دروغ این اثر به حد کافی هم گفته شده و درینجا بیشتر هم جا ندارد که تکرار مکرر گفته شود.

در بین دو جناح موافقان و مخالفان این اثر، تعدادی دیگری هم وجود دارد که این بحث را با ایجاب و مصلحت نمی‌خواهند که مطرح گردد. یکی از ترفند های پایدار این جماعت خدشه‌دار نساختن وحدت نام‌نهاد ملی است که خودشان هم از جاده یک‌طرفه بودن آن باخبر اند مگر با تجاهل عارفانه از آن طرفه می‌روند. منافع این جماعت درین میان چیست؟ آیا این چنین برخورد با جعل تاریخ، ثقہ گذاشتن به تاریخ جعلی سرکاری نیست که تهداب آن از صنف اول مکتب با "ما ملت افغانیم، صد شکر مسلمانیم" به خورد شاگردان داده شده؟ تاریخی که در آن قاتل ها قهرمان و خاین ها غازی بشمار می‌روند؟ تاریخی که وزیر اکبر خان را غازی می‌گوید و آن هم در حالی که اگر انگلیس مستمری پدر اش را حواله می‌کرد نه تنها مکانات را نمی‌کشت بلکه خدا داند که چند میل تفنگچه و تفنگ دیگر هم تحفه می‌گرفت. تاریخی که نادر غدار را غازی می‌گوید و نجیب قاتل را هم، هنوز به تاریخ نکشیده، شهید؟

داکتر فطرت: جناب خالقی از رسم الخط زبان پشتو در قرن ۱۶ یاد کرده اند که نبوده است. پنجصد سال پیش از امروز د و کتاب خیر البیان از جانب بایزید روشن و مخزن الاسلام نوشته آخوند درويزه بر علیه خیر البیان نوشته شده بودند؛ لذا اگر ما کتابهایی از ۵۰۰ سال پیش داشته ایم، پس رسم الخط زبان پشتو هم قبل از آن وجود داشته است و در قرن ۱۶ زبان پشتو رسم الخط داشته است.



Nahida Aziz

استاد ناشناس انسان وطن دوست است و این وظیفه ای وجدانی و ایمانی اش بوده که همچون یک دروغ بزرگ را افشا کرده است مطمئن باشید بخاطر این کارش همیشه اسمش جاویدان تر خواهد شد 🙏🙏



Rahnoward Shabgard Rahyab

من در شمال افغانستان بزرگ شده ام. جاییکه مردمان اصلی و بومی آنرا هموطنان ترک‌تبار ما تشکیل می‌دهد و از نقطه نظر پیشینه زیستی صاحبان اصلی آن قسمتی از جغرافیا هستند. آنها نیز شمارا میشناسند و آهنگ های تانرا میشوند. در حقیقت شما یکی از پیشقدمان نشر زبان پشتو در آن سمت هستید و این افتخار از آن شماست زیرا شما از راه دل‌ها وارد شدید نه از راه پروژه های سیاسی و استبدادی. ایام یکام تان باد.



Ahmad Yama

منحيث یک پشتون به شما افتخار میکنم که نسل جوان را از حقایق آگاهی می‌دهید این کار خیلی دشوار است اما شما وظیفه وجدانی تانرا انجام می‌دهید چون نمی‌شود با جعل و نیرنگ بالای افکار مردم خود تحمیل کنیم حالا عصر تکنولوژی است همه این نسل آنچه درست و غلط است می‌دانند عمر طولانی داشته باشید جناب آقای صادق فطرت ناشناس. ❤️

Love Reply Hide 1w



داکتر صادق فطرت و بیداری فرهنگی پشتونها



Obaid Mahdi · Follow

در هر فرهنگ و هر زبان به انسان‌های خردگرا و روشنگر چون استاد ناشناس نیاز است تا جلو عصبیت‌های پوچ و میان‌تهی را بگیرند. بدون تردید این شهامت و جسارت به معنای پذیرش خطر است که تنها انسان‌های شجاع و وارسته از پس آن بر می‌آیند. مکتب فکری و ترانه‌های ناشناس ثبت تاریخ هنر و فرهنگ است.



72

Love Reply Hide Send message 3 d



Wahid Reza

ناشناس می‌گوید بیاید بیدار شویم چشم‌های مانرا باز کنیم حقایق را با دلایل منطقی دریابیم. اما خدا یار جان یک‌عده از برادران ما می‌گویند خواب ما را خراب مکن ما به افسانه‌ها ایمان داریم.....



24

Like Reply Hide Send message 3 d



Mueen Jalali

در جامعه ما نمیدانم چرا هر موضوع و هر مسله به زور و فشار قبولانده میشه ،واقعیت ها باید نادیده گرفته شود ونظرات باید محکوم شود در حقیقت همه چیز مطابق میل و خواست خودما باشد ولو اگر تاریخ باشد مطابق میل خود ما باید اظهار شود و دیزاین گردد ، عجیب 😊 از انجاییکه ما همه افغان هستیم ، هر قوم با حضور و تولد خود شامل شکل گیری در جامعه شده که زمان همان طور ایجاب کرده و تاریخ چه گونه گی انرا در خود درج داشته ، بناء انسانها و افراد و اشخاص که چیز فهم استند حق دارند راجع به ان نظر بدهند ، با تأسف مسله بحث (پته خزانه) يك عده زیاد راکه حتي روشنفکران هم اند خیلی متأثر و عصبانی ساخته ، يك عکس العمل غیر نارمل ، این موضوع بهتر است به عوض نگرانی و عصبانیت فرصت داده شودتحقیقات بیشتر صورت بگیرند ما باید بپذیریم چیز که در دیگ باشد حتما بعد از پخت و پز در بشقاب همراه کفگیر تزیین خواهد شد .



حبیب الله محشر

قضاوت درحق دکتور صادق فطرت ناشناس را شخصیت های مساوی و موازی بخودش درعلمیت و هنر، می توانند نمایند .



Mohammad Zaman Rezayee

این در ذات خود خدمت بزرگی برای جامعه پشتون است. هر جامعه ی نیاز دارد برپایه های حقیقت تاریخ و ارزش‌های تاریخی شان را داشته باشند.



Zabiullah Bairang

خدمت که شما با آهنگ هایتان به زبان پشتو کرده اید جناب استاد هیچ کسی نکرده است به عنوان مثال من خودم به عنوان یک هزاره فارسی زبان اولین آهنگ پشتو را(جانانه رشه په گلشن نوی بهار دی) از شما شنیدم یاد گرفتم به آهنگ ها نظم و نثر پشتو علاقه‌مند شدم. کسانیکی انتقاد میکنند علمیت شان در حدی بحث شما نیست جناب استاد.



34

Love Reply Hide 1 w



Zubair Hashimi

خشت نخست ما کج است، ایراد این و آن چرا؟
این آب آلوده به گل از چشمه‌اش تقطیر نیست...
خداوند برای استاد وجود صحت‌مند و عمر بیشتر نصیب کند تا از اندیشه عالی و انسانی شان بیاموزیم و لذت ببریم.



5

Like Reply Hide 1 w



Khan Kaweyan

داکتر صاحب ناشناس با آنکه درین اواخر با اتمام حجت باعث
جدل و کج گویی مشیت از نا اندیشان قرار گرفت اما روی دیگر
سکه که همانا اهل تفکر و معنی استند صداقت او را بیشتر و
عظمت او را عمیقتر یافتند،
جان سخن من درباب هنر موسیقی ناشناس است که نباید با رفتن
او سبک و سیاق اش نیز برود، بر هنرمندان جوان ماست که از این
مشعل جاودان در تنویر راه هنری خود بهره ببرند،
اینکه تاهنوز چرا کسی از مکتب هنری ناشناس پیروی نکرده سوال
زننده یی است، شباهت صدا مصداق نیست چون الیاس شهنای و
معدود تن چند دیگر، مکتب هنری ناشناس چیز جدا از تشابه
تصادف همنوعی صداست،

منیژه نادری:

درد آقای خان محمد کاویان،
بدون شک ما در این مورد
تنها صدا و علاقمندی به
موسیقی و شعر را در یک
آوازخوان نباید جست و جو
کنیم. مکتب ناشناس در کنار

صدا و آشنایی با موسیقی، فهم بلند ادبی می‌خواهد و هنرمند رسالتمند می‌طلبد که همه در یک
واژه صرف در «ناشناس» خلاصه شده میتواند و ما مواردی از این سه اصل آثار هنریش را در
هنرمندانی می‌توانیم جستجو کنیم نه همه و ویژه گی‌ها و ظرافت‌های ناشناسی را که می‌شناسیم.
لذا میتوان گفت این مسیر رهروانی داشته است و خواهد داشت برای رسیدن به ناشناس، ولی چه
کسی چقدر این راه را پیموده می‌تواند، هنوز امیدوار نیستیم.



Amir Ansari

Najeeb Af اصلی بابا ناشناس دی
شه په مسولیت خلگو ته رنایی راوری



Zhenos Zare Latif

داکتر ناشناس عزت و افتخار زبان پشتو هستند. اگر یکی توانسته زبان پشتو را زبان محبت ارایه دهد او
تنها داکتر صادق ناشناس است. دیگران بجای کار کردن به زبان پشتو، با جعل و جهل باعث نیستی و
زشتی این زبان شده اند. عمر داکتر صاحب دراز!

Like Reply Hide 1 w



Huma Madadgar

داکتر صاحب گرانمایه!
این کم سودان اگر کمی به حقایق رجوع کنند در میابند که پته خزانة را خود شان هم به چشم ندیده اند
ولی اهنگ های زیبای پشتو را شما به در خانه های هریک فارسی زبانان آوردید.
خدمتی را که شما به زبان پشتو نموده اید هزار ها جلد پته خزانة های دیگر نیز از انجام آن عاجزند.

با مهر

Love Reply Hide 1 w



Qudsia Tahmas

بگفته دشمنان انسانیت وحقانیت اگر استاد بخاطر کهولت سن عقلش را از دست داده، بفرمائید قبل
ازینکه شما عقل اندک خود را از دست بدهید کتاب پته خزانة را توسط نسخه شناسان جهان مشروعیت
بدهید تا سلیلی محکم به دهن انتقاد کنندگان زده باشید.
مردم نمی‌توانند در قرن بیست ویکم پته خزانة، پته امیرالمؤمنین یا امیرالشیاطین را بزور و ستم قبول
کنند..

Like Reply Hide 1 w





Younus Zhwand

پته خزانه شاید جعل باشد یا نباشد نمیدانم، اما این را خوب فهمیدم که چقدر وطنداران اقوام دیگر مانند تاجیک ها و غیر... به بهانه همین بحث از تحقیر پشتون و زبان پشتو لذت میبرد. اگر ناشناس ازین بحث لذت نمی برد چرا نوشته ها و دلایل خود را تنها به زبان دری نوشته چون بحث ادبیات پشتو است دلایل خود را باید به پشتو نیز ارایه می کرد. مه به گفتگو و تبادل نظر منطقی اعتقاد دارم، هیچ وقت طرفداری دشنام و زشت گفتن به ناشناس نمی کنم باید افراد آگاه ادبیات پشتو درین مورد بحث و تبادل نظر کند. هر فرد بی سواد میآید و حق تحقیر پشتو ره به خود میدهد، شرم است ما خو هیچ وقت از تحقیر دری یا فارسی لذت نبردم و نه حق این را به خود میدهم.

Love Reply Hide 1w



Author

ناشناس Nashenas

درد بر شما آقای یونس ژوند Younus Zhwand

بدون شک باید صاحب نظران زبانهای افغانستان گرد بیایند و روی این موضوع صحبت کنند نه مردم عامی که چهار جمله فارسی یا پشتو را درست نوشته نمی توانند. پشتو یکی از زبانهای ملی مردم ماست و باید با حرمت با آن برخورد شود. داکتر ناشناس امکانات تخنیکی برای سهم در این بحث ها ندارند و بسیار کم اتفاق می افتد که به کمک دوستانش این صفحه را بخواند ولی خوشبختانه پشتونهای عزیز ما با زبان فارسی دری بلد اند و می توانند این بحث ها را دنبال کنند. شما در هر جایی که در این پُست ها اهانت به قوم یا زبان پشتو می بینید، مرا تگ کنید تا آن پُست برداشته شود. من زمان کافی برای خواندن همه یادداشت ها ندارم و رسیدگی نمی توانم. بدون شک گفتگو و تبادل نظر منطقی راه حل مسئله است. البته تمام نوشته های این صفحه همیشه از نظر داکتر فطرت ناشناس گذشته و بعد به نشر رسیده اند. سپاس، م. ن.



Ayob Ahmadzi

پته خزانه یا عقده پر درد برای تعدادی از انسانهای بی تمدن! چرا باید کتاب پته خزانه که صرف حاوی تذکره چند شاعر پشتو زبان است و هیچ ربطی به ادبیات فارسی/ دری ندارد اینهمه مورد غضب، نفرت و خشم یکسان ادیبان متعصب و بیسوادان بی خبر تاجیک که ادعای تمدن خراسانی دارند باشد؟ شاعران این کتاب بنیان گذاران ادبیات پشتو هم نیستند. این مقام از نظر تاریخی به پیر روشن رحمان بابا و خوشحال خان تعلق دارد. در حالیکه در مساجد هر ده و قریه پشتون نشین افغانستان کتابهای بوستان و گلستان سعدی و غزلیات حافظ به کودکان بدون هیچ تعصبی با شوق تدریس میگردد و نتیجه آن کمک به دانستن زبان فارسی/ دری توسط اکثر پشتو زبانان و بی خبری کامل زبان پشتو توسط تاجیکان است. کدام این عمال نشانه تمدن است؟ مطالعه کتاب پته خزانه را برای همه توصیه میکنم شش ماه بعد امتحان می گیرم!

#Noor Ahmad khalidi

Like Reply Hide 1w



Author

ناشناس Nashenas

آقای ایوب احمدزی را درود می فرستم. بخش هایی از آنچه که نقل قول کرده اید، دقیق اند. مثلاً پته خزانه ربطی به فارسی دری ندارد و این سخن هم دقیق است که شماری از بیسوادان تاجیک و فارسی زبان به آن چسبیده اند. این نکته بسیار درست است که مقام ادبی خوشحال ختک، رحمان بابا و دیگرانی چون حمید ماشو خیل و حمزه شینواری که من سروده های شان را خوانده ام، ستون های ادبیات وزین پشتو اند. یگانه مشکلی که با پته خزانه وجود دارد این است که وقتی زبان پشتو حد اقل پنجمصد سال پیش مخزن الاسلام و خیر البیان را داشت، دیگر نیاز به جعل کردن اضافی چی بود؟ وقتی پشتو زبان ملی کشور ماست، چرا بگذاریم با آن خیانت صورت گیرد؟ پته خزانه به آن بودای خمیده دست نیافته می ماند که می گویند در دل منطقه یی از بامیان وجود دارد و حال اگر بودایی های کشورهای دیگر به عبادت آن پردازند، تو بر ایشان با تأسف نمی نگری؟



Follow · عزیزالله آریافر

نوشته‌ی ارزشمند و آموزنده. ناشناس نامی‌ست که با موسیقی، عرفان و عشق پیوندی جاودان دارد. آنهایی که در برابر او قرار گرفته اند حتا به اندازه یک آهنگ او هم در گسترش زبان پشتو نقش نداشته اند. ناشناس اسطوره است، رویارویی در برابر یک اسطوره هم‌چون تقابل خس با توفان است. چندین کتاب باید بنویسید تا به اندازه‌ی یک آهنگ «خوژی شوندی دی شکری ندی سه دی» در تعریف و شناساندن زیبایی‌های زبان پشتو اثر بگذارد.

Like Reply Hide 1 w Edited



Daoud Malikyar

کسانی که بدون ارائه اسناد و دلایل معقول در بارهٔ صحت و سقم "پته خزان"، بالای شخصیت و یا نیت داکتر ناشناس حمله و انتقاد میکنند، نه تنها ضعف منطق شان را برملا می سازند، بلکه قومگرایی و عدم رشد سیاسی شانرا در سطح نازل، به نمایش میگذارند!!

Like Reply Hide 1 w Edited



Najeeb Barwar · Follow

جناب استاد ناشناس عزیز و بزرگوار، حالا که شما این واقعیت را برملا کردید، بگذارید من هم اعترافی بکنم. مطالعاتی که من دارم، دریافته‌ام که زبان پشتو از عصر اوستا وجود داشته، این زبان نزدیکی‌هایی به زبان اوستا دارد و هم‌چون زبان گردی اشتقاق‌یافته‌ی زبان‌های بسیار کلاسیک و بومی است. این را برای آن گفتم تا واضح بسازم که عده‌ی ناقص، به جای شکافتن دل تمدن، معده‌ی خود را شکافتند تا برای پشتو پشتوانه‌ی تاریخی بسازند حالانکه من من‌حیث یک تاجیک ملی‌گرا اعتراف می‌کنم پشتو قدامت چندصدساله نه بلکه قدامت چندهزارساله دارد. از این بگذریم، این‌که زبان پشتو چرا در این محیط مهجور مانده است، ریشه‌های سیاسی داشته، البته نه از این سیاست‌های پوچ امروزی بلکه ریشه‌های سیاسی بزرگ در جنگ تمدن‌ها. فارسی میان‌دار منطقه‌ای بود و طبیعی بود که منابع اکثر متنی با آن شکل بگیرد. مهم‌ترین آثار ملی و تمدنی مشرق قدیم با همین زبان مطرح شدند و ادیبان بزرگی در گسترش آن سهم گرفتند. پته‌خزان نویسان فکر می‌کردند که با جعل کردن یک متن می‌توانند روایت‌های ناقص سیاسی خود را تکمیل کنند، حالانکه نیاز اساسی زبان پشتو تقویت و گسترش آن بود، نه جعل کردن تاریخی برای آن. پشتو نسبت به هر زمان دیگر نیازمند احیا بود، احیا با خلق منابع، احیا با قابلیت پذیر کردن زبان برای ایجاد گفت‌وگو و گفت‌وگو، احیا با ترجمه کردن متون زبان‌های دیگر و احیا با هزار شیوه‌ی معقول دیگر، همین عقلانیت تحمیل‌گر پته‌خزانه دقیق و درست در سکوی سیاسی هم نشسته، ذهن تنگ خود را مثل فضای تنگ فرهنگی‌اش با زور به مردم تعمیم می‌دهد. امثال غریزی که چیزی جز (غر) زدن بلد نیستند، بانپان چنین وقاحت بسته و متعصب هستند، برای آن دروغ تباری به مراتب بهتر از بیان حقیقت‌های انسانی است. همین‌جاست که مفهوم تبعیض و تنگ‌نظری نمود پیدا می‌کند که یک مفت‌خور سیاسی که عمرش را صرف فساد ایمانی کرده است، بر یک هنرمند ملی می‌تازد و با نشیمن‌گاهش سخن می‌گوید. این ذهنیت مردود است و مردود خواند بود!

Like Reply Hide 1 w Edited



Ardashir Andarabi

توانا بود هرکه دانا بود
زدانش دل پیر برنا بود

واقعن انسان های عالم و دانشمند جعل، دروغ و ریا کاری را نمی پسندند چون می دانند در مقابل مردم و خدا خواهند روزی جواب‌گو بود افتخار ما استبد بزرگ مرد قلم سخن صدا استاد فطرت ناشناس نمک حلال است انسان صادق و شناسا در تاریخ نوین ملت افتخار میکنم با شما بزرگواران پشتو و پشتون های اصیل که حق میگوئید حراس هم ندارید.

داکتر صادق فطرت و بیداری فرهنگی پشتونها



Dr. Farid Younos Page · Follow

جناب دکتړ ناشناس گرلمې و گرانقدر . مشکل افغانستان قوم گرايي و قوم پرستي است . يك دليل كه در جوامع عقب مانده حقيقت بسيار تلخ است براي اين است قوم و قوم پرستي. جاي هر گونه منطق و استدلال و حقانيت را گرفته است . شما منحيث يك تحصيل يافته يك رسالت داريد و وظيفه خود را انجام داديد و حالا تاريخ قضاوت مي كند . هميشه سرفراز باشيد
مردمان حق پرست نه قوم پرست شما را دوست دارند ، احترام دارند و به وجود شما افتخار مي كنند

Like Reply Hide 1w



Ainuddin Bieg

نا شناس گرامي ! از حق نگذریم من اشعار و آهنگ پشتو را در آواز شما شنیدم و از آن خوشم آمد و همچنان سروده روان شاد اولمیر که سروده بود « مست منگی بر ولیده ، ذله می دلبر ولیده » خدا کند اشتباه ننوشته باشم ، نیز خیلی خوشم آمد شما خود نمودی از زبان و ادب زبان افغانی و پشتو هستيد كه در دل مليون ها انسان جا داريد .
زمانیکه من در دانشگاه درس می خواندم در مضمون ادبیات پشتو استاد ما همین شعر را خواند و آنرا متعلق به یکهزار سال پیش برد و گفت که در پته خزانه آمده است « زه یم رمزی زما اتل نشته » ، و من در همان موقع گفتم که این شعر زمان حال است نه از ادبیات شعر یک هزار سال پیش پشتو ، همانطور که شما هم با صداقت تمام آن حرف و سخن حق را در مورد آن شعر درج شده در کتاب مسما به پته خزانه گفتید و دانستم که شما چقدر واقعیت را بیان کردید و این گفته شما از روی دلسوزی به زبان و ادبیات پشتو و نقد تخنیک ادبیات شعر است که برادران پشتون ما از جعل کاری بگذرند به خدمت گذاری برای زبان پشتو از آثار فراوان زبان پارسی کار بگیرند من همیشه به برادران روشنفکر پشتون گفتم خداوند به شما یک نعمت بزرگ اعطا کرده که دو زبان را کامل یاد دارید و از این سرمایه استفاده کنید و زبان خود را پر بار بسازید و از آثار سعدی ، مولوی ، خیام ، سنایی ، فردوسی ، امام غزالی و دیگر آثار بزرگان پارسی را به پشتو ترجمه کنید و در خدمت مردم تان قرار بدهید ، یک بار اگر به کتاب فروشی های کابل سر بزنید می بینید که هیچ آثاری به زبان پشتو وجود ندارد همه به زبان فارسی است و اگر است هم بسیار اندک چرا شما بصورت واقعی بالای زبان تان کار نمی کنید .
ناشناس گرامی من جرات و صلابت شما را می ستایم و می دانم که شما پیرو خط مولانا و حافظ تصوف هستید و عرفان در اندیشه های شما بخوبی جا دارد و شما را بجای رسانده که به گفته مولانا : از دیو دد ملولم و انسانم ارزوست ؛ و بجز انسانیت در هیچ خط مرز جعل تقلب نیستید ، باور کنید که هر بار آهنگ شما را که در مورد مولانا سرده اید و می شنوم مو در بدنم راست می شود و با چی زبان و صدای می گوید : چون نی به نوا آمد با نغمه مستانه / رندی به طرب بر خاست از گوشه میخانه ؛
در اخیر از خداوند بزرگ برایت عمر طولانی و صحت سلامتی آرزو دارم .

Like Reply Hide 1w Edited



Rashed Rostami

از صداقت در گفتار و بیان تان ممنونم. مصاحبه را دیدم ، متاسفم به حال آقای هوتکی و ممنونم از پاسخ های ارزش مند تان. به دوستانیکه مسله پته خزانه را به یک مسله " ناموسی" تبدیل کرده اند گوشزد باید کرد که جعلی بودن این نوشته هیچ ضرری به زبان شیرین پشتو نمی رساند. پشتو مثل دیگر زبان های این سرزمین میراث فرهنگی ما ست و باید تقویه گردد. کسانی که از زبان ، قوم و تبار با اغراض شوم شان استفاده ابزاری میکنند و معرکه می آفرینند درخور هر نوع نكوهش اند.



Jan Nisan

داکتر صادق فطرت ، ناشناس ، با شخصیت استوار ، با آهنگ های نهایت زیبا و پیام اور عاری از هر گونه طبقه بندی است . او نمادی از نسل قرن بیست و بیست و یک و نسل فردا هاست . او مبرا از هر نوع افراط و تفریط میباشد. زندگی او با عشق ، عرفان و تلاش عجین گردیده است.

Like Reply Hide 1w Edited





Mujib Mujib

درد بی پایان خدمت استاد بزرگ. فراموش نکنید که شما دوکتورای تان را در زبان پشتو از خارج گرفته اید. از کشوری گرفته اید که پشتو زبان اصلی آنها نبوده و تحقیق چندان در مورد تاریخ این زبان نکرده. ممنون!

در افغانستان در آن زمان سند ماستری داده نمی شد^۱ چه رسد به دکتورا. دانشگاهی که داکتر فطرت دکتورای خود را دفاع کرد، برای کشور های دیگر هم ماستری و دکتورا می داد و یک نهاد معتبر بود. آنگاه سه کشور انگلستان، شوروی و به احتمالی امریکا دانشگاههایی داشته اند که دارای صلاحیت ارایه اسناد ماستری و دکتورا بودند. البته ۵۰-۶۰ سال پیش اتباع ایران هم دکتورای خود را از یکی از همین کشورها می گرفتند. در نگارش تیزس دکتورا در کنار سطح آموزشی دانشجو، نیاز به فهم زبانی است که به آن دکتورا نوشته می شود و داکتر فطرت این دانش را داشتند چون ماستری در زبان روسی گرفته بودند. پایان نامه دکتورا باید دارای ویژه گی های پژوهشی و نوآورانه در زمینه تخصصی شخص باشد که به گسترش دانش در مورد انتخاب شده افزایش دهد و به فهم جامعه علمی کمک کند.

داکتر فطرت موضوع دکتورای خود را «رحمان بابا» انتخاب کرده بود که به پژوهش در ابعاد زندگی اجتماعی و شعر رحمان بابا کتابهای مورد نیاز خویش را در دسترس داشتند و طوری که از آهنگهای شان در می یابیم، ناشناس با شعر نفس می کشید و چنین پژوهشی برایشان دشوار نبود. طور نمونه یکی از آثار مهمی که در تیزس خویش از آن استفاده کرده اند، تالیفی از دوست محمد کامل تحت نام «رحمان بابا» است که به شباهت های شعر حافظ در کلام رحمان بابا پرداخته شده است و این بحث در تیزس دکتورای داکتر فطرت نیز آمده است. همچنان ویژه گی های کلام رحمان بابا یکی از بحث های تیزس بود که برای این هنرمند دانشمند، پرداختن به آن کار دشوار نبوده است. برای معلومات شما باید افزود که در نگارش تیزس

دکتورا حتی در ادبیات هم نیاز نیست به همان زبانی که شاعر و یا شخصیت ادبی دیگری موضوع بحث باشد، تیزس را به آن زبان نوشت و سعادت داکتر فطرت در این بود که زبان روسی را به وجهه حسن می دانست و دکتورای خود را در مورد «رحمان بابا» به راحتی دفاع توانسته بود. {==}

طوری که نوشتید معلوم میشود که علاقه به فهمیدن موضوع ندارید و به لجاجت تان پافشاری دارید. برای سند دکتورا در هر موردی که باشد باید به دانشگاهها و نهاد های معتبر اکادمیک جهان مراجعه کرد. فهم داکتر فطرت در زبان پشتو برای دریافت دکتورا تثبیت بود. شیوه و پرداخت ایشان به

رحمان بابا مطرح بحث بود که چگونه زندگی و شعر او را بررسی کرده اند و همان معیار های تعیین شده را باید رعایت و تکمیل میکردند. در آنجا کسی امتحان زبان پشتو نمیگیرد، پایان نامه و پژوهش دقیق میخواهند.

البته داکتر فطرت اضافه کردند که در آنجا (۱۹۶۲) دو فرهنگ لغت به زبانهای روسی- پشتو و روسی- دری موجود بود که آن را در افغانستان ندیده اند و از نگاه حجم معادل فرهنگ دریاب قلندر مومن بودند یعنی بیشتر از هزار صفحه و به احتمالی به تلاش همان کانون علمی تهیه و چاپ شده اند. امید فهمیده باشید.

Mujib Mujib

ناشناس Nashenas شما خود موضوع را روشن ساختید که استاد ناشناس مدرک دوکتورای شان را در مورد رحمان بابا از روس ها گرفته اند. اگر استاد ناشناس سند دوکتورای شان را در یک رشته تکنالوژی و یا هم صنعتی از روسیه می گرفت باز قبول بود اما حالا که در مورد زبان پشتو گرفته، به این معنی که روس ها بیشتر از افغان ها پشتو نمیدانند و با فرهنگ و تاریخ این زبان بیشتر از افغان ها آشنا نیستند. روس ها پشتو را از افغان ها یاد گرفته اند و در پوهنتون هایشان به عنوان یک مضمون آنرا جا داده اند که قابل تقدیر است اما هیچگاه بیشتر از افغان ها پشتو نمیدانند.

۱ سند فراغت شاگردان دانشکده طب برابر به مافوق لیسانس است و اصلاح «راکتر» که به دانشجویان طب استعمال میشود معادل داکتر متخصص PhD در کدام رشته خاص نیست.

داکتر صادق فطرت و بیداری فرهنگی پشتونها



Shafie Sultani

استاد ناشناس گرامی تابو شکن را درود، شما مسولیت ایمانی و وجدانی تانرا ادا کردید، تمام حقایق رایبان نمودید، کسانیکه هنوز هم سنگ پته خزانہ جعلی را به سینه میزنند، در حقیقت بزرگترین جفا در قسمت زبان پشتو انجام میدهند، بگذارید آن کوردلان در جهل بمانند.

Like Reply Hide 1 w



Edrees Shamal

خدا یارت، صداقت و شجاعتان قابل تحسین است، پشتو و فارسی و همه زبان های مروج وطن ما به ما مانند میوه های یک درخت تنومند وطن است، باجاهلان سلام است و بس.

Like Reply Hide 1 w



Najibulla Soltany

داکتر صاحب بزرگوار را درود و سلام،
من برنامه آقای هوتکی را با مصاحبه شما تا آخر شنیدم
حقایق را قسمیکه نام شما صادق است، صادقانه بیان نمودید شما افتخار همه مردم ما چه پشتون، تاجک، ازبک و.... هستید
در برنامه تلویزیون عده از هواداران هوتکی صاحب تیلیفونی به شما ناسزا گوئی و بی احترامی کردند
هوتکی صاحب که خود مجری برنامه بود با وجودی که اعلان بیطرفی می کند، متأسفانه که چنین نیست، در خون این جناب و آقای سمسور تمویل کننده برنامه شان برتری جوئی قومی و زبانی فطرتاً دیده می شود
شرم است به آنعده از پشتونها که به هم زبان خود (داکتر صاحب) که عمرش را صرف خدمت به مردم بخصوص به معرفی و شگوفائی زبان پشتو در داخل و خارج نموده است، ناسزا و بی احترامی می کنند
داکتر صاحب دوست تان داریم عمر تان دراز، صحت و سلامتی نصیب تان

Like Reply Hide 1 w Edited



Mary Koshani

جناب داکتر صاحب به واقعیت که صادق هستی

Like Reply Hide 1 w



Hakimi Rahmatullah

من از کودکی زبان پشتو را با صدای زیبای شما شنیده ام، شما خدمات ارزنده به زبان پشتو انجام داده اید. استاد بزرگ سخن و آواز برای تان طول عمر، صحت و تندرستی تمنا دارم.

Like Reply Hide 1 w



Ahmadi Wardak

جناب استاد گرامی! شما سرمایه این وطن، غنیمت موسیقی و دوکتور زبان و ادبیات پشتو ما هستید
باینکه شما را داریم افتخار میکنیم ای کاش هموطنان ما قدر داشته های خود را میدانستند به این حالت مواجه نمی شدیم

Like Reply Hide 1 w



Ali Akhi

استاد گرامی من تنها میتوانم بگویم که شیر پیر شد ولی شیر ماند و صادق با فطرتش صادق ماند!!!
خداوند را شکر میکنم که آواز ناشناس مونس روزها و سالهایم بوده!



برکت الله بهزاد

حس انسانی و حقیقت پویی شما درخور ستایش است، شما شاد و کامران باشید!



Ab Ismat

20 May at 14:33 · 🌐

...

پته خزان هم قلبی وخته!

آیا تاسی په خپله هم پته خزان لوستی؟ آیا ستاسی د ادبیاتو کچه د یوه ستر هنرمند څخه لکه د ناشناس لوړه ده؟ که تاسی هم د مشرانو په هدایت پرته له شکه ایمان په راوړی؟

یو ستر هنرمند چی په زرهاو شعرونه او بیتونه یی په زرهاو واری لوستی وی په خپل پوست یی تنفس او احساس کړی وی هغه هنرمند په خپل ذات کی د ادبیاتو یو ماستر دی. که ناشناس یوازی دوه بیته د پتی خزانې هم لوستی وی د ناشناس برداشت د پتی خزان څخه په مراتبو لوړ او دقیقتره دی تر هغه بادی شیخ بریتو پښتنو چی په خپله یی نه دوی ورکی د پتی خزانې لوستی او نه یی لیدلی خو صرف وایی (مارو)

هیڅ وخت د یوه علم او یا د کوم هنر تقلبی دفاع مه کوی چی هغه په خپله د ځان حقیقی دفاع نشی کولی. خیر مه ډاریکی دغه غور پشمی پروتان به مو شمال نه وری. که نن پته خزان نه وی سبا به شی. پته خزان ولولی او لزت تر واخلی خو افتخار په زړتوب کی نه دی افتخار هغه مامی دی چی هر وخت یی د اوبو څخه ونیسی تازه او لرتبخشه دی.

ناشناس اوس هم په خپلو خبرو باوری دی خو جاهلانو سخت په پښمانه کړی خو غم یی مکرې ناشناس د کوچنیوالی څخه د خپل کور د ننه او بهر د جهل سره پنجه نرمه کړی.



Zeraak Pakhtoon

Amir Ahmadi

د جعل شوی هویت څخه نه هویت بهتره دی، په کلتور، هنر، تاریخ کې جعل سازی گنجایش نشته تاریخی دروغو باندې یو ملت ته هویتی اډانه جوړل غټ جرم دی، او تاریخ ټپ دا واقعیت څخه داسې بیلوي لکه اوبه چې دا گندګې څخه پاک شی. دا بریتورو په درواغو باندې دا ملت خپل هویت نشي جوړولای هویت په هنر، کلتور جوړونه وخت غواړي دا هوا نه راځي لکه جبرائیل 🙏



Razaq Rahimi

قوت و شکوه یک زبان وقتی نمودار میشود که گرد و غبار ابهام و جعل و دروغ از پیشینه اش پاک شود. جناب داکتر ناشناس هنرمند محبوب ما با این ابهام زدایی از چهرهٔ زبان شیرین پشتو خدمت بزرگی را به این زبان و گویندگان آن نموده است که به مذاق متعصبین و آنهایی که با جعل و افسانه و دروغ عادت کرده اند، برابر نیست. حقیقت همیشه تلخ بوده و متأسفانه حقیقت گویان در طول تاریخ از سوی جهال دروغ پسند همواره مورد اهانت و اذیت و آزار قرار گرفته اند.

ایشان که با کمال امانت داری و صداقت از یک دروغ تاریخی به اسم پته خزان پرده برداشته است، می‌دانست که مورد هجوم خشم و طعن و لعن مشتت متعصب و مدافعین جعل و دروغ قرار می‌گیرد. اما او بدون هیچ کرنشی یک تنه در سنگر دفاع از حق و حقیقت قرار گرفت و دین و رسالت تاریخی اش را شجاعانه ادا نمود. قدر این شخصیت فرزانه را بدانیم و او را درین مبارزهٔ نفسگیر همراهی و حمایت کنیم.

Love Reply Hide Send message 5 d Edited



Zohra Mayel

ناشناس خود یک گنجینه هنر و ادب است . یک کتاب به تنهایی نمیتواند تاریخ ادبیات یک زبان را مشخص کند . غنای یک زبان را آثاری میسازد که به آن زبان نوشته شده است . بالای زبان باید کار صورت بگیرد .



محمد فیاض

استاد ناشناس در قلب همه جای دارند استاد عزیز همه ماست او زبان ویا آهنگ خود را برکسی تحمیل نکرده اند بلکه خود خواسته مردم به آهنگهای فارسی و پشتوی وی علاقمندند عمرشان بادوام باد



Ab Ismat

21 May at 00:21 · 🌐

...

د پټی خزانی د تقلب یو څو دلایل

د مکمل کتاب لوستل دومره مهم ندی لکه په موضوع باندی ځان پوهول او پرته له تعصبه د خلاصو ماغزو کارول. د نړی ډیرو سکالرانو د ژبو او اثارو کار پوهانو هم د پټی خزانه په هکله نظرونه او دلایل ورکړي چې اکثر یی وایی چې پټه خزانه یو جعلی کتاب دی خو دا په د معنا نه چی خدای مکړه د پښتو ادبیات ظعیفه دی او یا پخوانی لیتریچر او ادبیات نه لری. نور د اصلی نخسو یا د اثارو نشتوالی او دلایل خو یوه خواته پریکده یوازی دغه دوه حروف هم د دغه کتاب جعلیتوب ثابتولی شی. دیویت نیل میکینزی د مختلپو ژبو یو عالم یا متخصص یو ډیر شه دلیل د پټی خزانی په هکله وړاندی کړی، هغه وایی چی د پټی خزانی په کاپی کی دوه ډیر معلومداره حروف کارول شوی (ږ) او (ن) چی دغه دوه حروف صرف پس له ۱۹۳۵ میلادی کال څخه د پښتو ژبی ته را منځ ته شول. عبدالحی حبیبي چا چی په ۱۹۴۴ کال کی د پټی خزانه د اثارو د کشف علان وکړ او په ۱۹۷۵ کال کی یی د پټی خزانه په نامه یو کتاب چاپ کړ هغه یو ډیر قدرتمند او نشنلست پښتون وا. هغه د خپل شخصی خواهش له عمله غوشتل چی پښتانه هم باید د شاهنامه په څیر د شو او پخوانیو د اشعارو یو کتاب ولری خو بدبختانه چی پښتانه هر شی په زور غواړی نه په علم او حوصله چی په نتیجه کی یی حبیبي صاحب د پښتو پخوانی او واقعی اشعار د یوه جعلی کتاب تر نامه لاندی را ټول او معرفی کړل چی هم یی واقعی اشعار وشرمول او هم یی پښتانه. دغه سل کاله د نړی سکالران ورته وایی چی د اثار پیژندلی د علم له مخی د دغه خزانه اثار د اولسمی پیری اثار ندی بلکی د نونسمی پیری جعلکاری ده خو بریتور پښتانو لکه همیش پرته له د چی په اصلی موضوع ځان پو کړی چی د څه شی او څنکه جعلکاری څنکه او چیرته داوری پښی په یوه موزه کی کوی صرف د نورو پښتنو سره خپل غږ بدرکه کوی وایی چی نه زموږ په غورو څنډو او بریتو کی به کار نه لری.





Follow · کاظم همایون

دروډ به مرد دوراندیش و واقعیت‌گرا

Like Reply 5 d



Ahmad Ra

واقعاً که شما یک شخص صادق و با عزت هستید.
افتخار افغانستان.

Like Reply 5 d



Shawali Masudi

برای ما یک سوال خلق شده محترماً
۱۰۰ سال پیش همین هالند شما تکنالوجی امروز نداشت
ولی کتابهای وجود دارد که قدامت ان بیشتر از ۴۰۰ سال زیاد است
(کتابهای که در کتابخانه هالیند پیش از ۱۰۰ قدامت دارد مبنأ بادروغ است)

Like Reply 1 w



منیژه نادری

Shawali Masudi

آن کتابهای موزیم های هالند در یک شرایط معین نگهداری شده اند نه در خانه آخوندزاده خالوزی!
از آن کتابها در تاریخ در جایجایی یاد شده دهها نفر از آن ها در نوشته های خود ریفرنس و مأخذ
نشان داده اند نه اینکه هرگز در هیچ اثر تاریخی از آنها یاد نشود و بالاخره آخوندزاده آن را به
حبیبی صاحب تسلیم کند و بگوید تنها تو حق داری آن را ببینی و دیگری حق دیدن آن را ندارد و
این را پنهان کن!
شما چرا به جای این که ناشناس را محکوم می‌کنید، دنبال آن کتاب نمی‌روید تا پیدا شود که
بالاخره در کدام تهکوی خانه عبدالحی حبیبی پنهان شده است، اگر آن یک اثر بزرگ تاریخ ادبیات
پشتو است؟!



Yaad Royae

مرغ فاشیزم یک لنگ دارد هیچ حاضر نیستند که به واقعیت ها وطن و تاریخ تن در دهند تا به طرف
توسعه و پیشرفت و آبادانی حرکت کنیم



Moner Warna

جناب محترم با کمال معذرت امید ببخشید. خدا و راستی از این قدر پته خزان و تاریخ های ضد و
نقیص شنید شنید خسته شدیم. امکان دارد که این جنجال را خاتمه دهید. باز هم ببخشید از گستاخی.
آه ناگفته نماند اگر از شورای نظاری ها کدام منفعت برایتان میریزد و تشویق تان می‌کنند . بدانید که
ملت غم دیده را بنام های زبان از هم متفرق میکنید.

Like Reply Hide 6 d Edited



Author

Nashenas

Moner Warna

امکان دارد که شما چندی اینجا مراجعه نکنید؟
گستاخی شما توجیهی ندارد چون اگر استاد اهل برداشتن ریخته ها میبود، دعوت اشرفغنی به
ارگ را که خود غنی تماس گرفته بود، می‌پذیرفت، شورای نظاری ها چه بودند
«ادمین»



مسکینار نمیداند که غری لایق پسر سلیمان لایق به روز ۲۲ می رسمن از استاد ناشناس پوزش خواست.

چقدر جالب است، کسی که خود را ژورنالیست و برنامه ساز و برنامه گذار می گیرد، چهار کلمه برای استدلال ندارد. سخنان پر از قباح و دور از منطق غری را به خوانش می گیرد و حد اقل مکث نمی کند که در آن گاهی که پته خزانه مطرح و خلق شد، داکتر فطرت ناشناس چند سال داشت؟! به احتمال زیاد ۹ یا ۱۰ سال و این ادعای غری لایق را که هیچ استدلال دیگر ندارد و به جعل بودن پته خزانه (به دوستانش و من) اقرار کرده است، به خوانش می گیرد و در پایان، مسکینار فقط چند دشنام و سخن بی مایه در سطح خودش را نثار استاد ناشناس می کند که اوج عقده، نادانی و بی خبری او را از قضیه و شناخت این هنرمند ادیب و دانشمند به نمایش می گذارد. بی گمان کشوری که «پته خزانه» سند تاریخی اش باشد، ژورنالیست و تحلیل گر سیاسی آن هم باید نبیل غمین مسکینار باشد!

برای تو (مسکینار) هنوز مشکل است متنی را از روی خط درست بخوانی و تا زنده استی به همین تمرین ادامه خواهی داد، چه رسد به قضاوت تو در مورد هنرمندی که میلیونها دوستدار و هواخواه در میان دوست و دشمن خود داشته باشد.

همین حال همان کسانی که از جهالت و نسبت عدم مطالعه هنوز به واقعیت مسئله پی نبرده اند هم در خلوت های خویش «ناشناس» می شنوند؛ یک کتله بزرگ از خانواده فرهنگی افغانستان و روشنفکران همه اقوام در حمایت داکتر فطرت ناشناس ایستاده اند و به استواری و مقاومتش در برابر این جعل در سطح تاریخ ادبیات یکی از زبان های ملی افغانستان، سر تعظیم فرو

می آورند. تو اگر شمه یی خرد می داشتی، با توجه به نقد اکادمیک جاودان یاد قلندر مومند، شاعر، نویسنده، پژوهشگر و گردآورنده بزرگترین لغتنامه زبان پشتو و دهها مقاله پژوهشی از قلم نویسنده گان مطرح افغانستان، حد اقل برای حفظ آبرو و پنهان ساختن بی خردی ات به این مسئله اینگونه نامردانه تماس نمیگرفتی.

فرض میکنیم قرار ادعای تو و غرزی، محمد صادق حبیبی دیروز یا داکتر صادق فطرت امروز نوجوان در نوشتن پته خزان سهم داشته است، آیا این خود مهر تایید گذاشتن بر جعلی بودن آن کتاب نیست؟

میخواهم از تو و امثال تان که استاد ناشناس را متهم به پشتو و پشتون ستیزی می کنید، بپرسم که بروید یک جمله استاد ناشناس و یا مقالات نوشته شده در صفحه شان را دریابید که خلاف زبان، تاریخ و اصالت زبان پشتو باشد. اخیراً کتابی (ابهام پته خزان، داکتر فطرت ناشناس و بیداری فرهنگی پشتونها)^۱ در زمینه تدوین شده است و این شرط رعایت حرمت زبان پشتو و استدلال بر پایه منطق و شواهد در مورد این کتاب هم صدق میکند.

استاد ناشناس لسان خود را در اقتصاد و علوم سیاسی دارد، ماستری خویش را در زبان روسی زمانی گرفت که هنوز خلق و پرچم دست چپ و راست و کشور به اصطلاح «شورا» های خود را نمی شناختند و اجیر نشده بودند، دکترای خود را در رابطه به رحمان بابا گرفت (نه خوشحال خان) که یکاش گاهی ترجمه شود و ببینی که چه بحث های ارزشمندی دارد، موسیقی را علمی میداند و به سه زبان منطقه تسلط ادبی دارد و صدها آهنگ ناب در سطح والای هنری آفریده است و با گزینش سروده های بلند پشتو و فارسی و آمیزش زبانها، در بیشتر از ده راگی که در زبان زیبای پشتو خوانده است و اثر آفریده است، تا امروز هیچ هنرمند اینسو و آنسو مرز به آن دست نیازیده است.

باید یاد شود که تو با زیر پا گذاشتن تمام موازین اخلاقی، متن توهین آمیز اصلی را به شیوه بی ادبانه تغییر دادی و درجه اهانت آن را عنوانی شخصیت داکتر فطرت زیاده ساختی و در پایان هم با گفتن چند دشنام کودکانه برخاسته از عقده جهالت، تنزل شخصیت خویش را به نمایش گذاشتی. ناشناس امروز در جایگاهی قرار دارد که هیچ گستاخی و سخن وقیحی را جدی نمیگیرد.

در مورد تو باید گفت که چه خوب میبود اگر با همان دهل و «درم» خویش مصروف میماندی و در تارهای بالا، بلند تر از آگاهی و دانش دست نمیزی تا بار بار به زمین نمیخوردی.

منیژه نادری

مسئول امور رسانه ای داکتر فطرت ناشناس

۱ این نوشته بعد از چاپ نخست این کتاب در جون ۲۰۲۳ به این مجموعه افزوده شد.



Waled Kabuli

دکتر ناشناس مرا با سخنانش متعجب ساخت که چطور نام خدا حافظه اش در این سن و سال قوی است از سفر ۷ سالگی خود قصه میکند، سخنانش به هم پیوسته و دقیق است واقعا نابغه است باوجودی که در وقت مصاحبه آقای هوتک چند بار دخالت کرد و و نمی گذاشت ناشناس حقایق را بگوید ولی یکبار دیگر به گفته خودش با گفتن حقایق خود را از درون دل ارام ساخت خداوند حفظ اش کند و صحت کامل نصیب اش کند

Love Reply Hide Send message 5 d



Author

ناشناس Nashenas

Waled Kabuli

ایکاش این مردم همینقدر بدانند که او هم سطح شان نیست انسانی با وجدان سالم است که اندک جعل و دروغ را نمیپذیرد. «م. ن.»



قسیم خیر

6h · 🌐

...

د پښتو ورځې په مناسبت

پښتانه یو ډولسانین قوم دی. له پښتو وروسته، فارسي زموږ تاریخي، فرهنگي، ادبي او علمي ژبه ده. موږ چې کومه رابطه له فارسي سره لرو دا له هغې ډیره ژوره ده چې له اړودو یا عربي سره یې لرو یا فارسي یې له عربي سره لري او یا هم اروپا له لاتین سره لرله. فارسي له لاتین ژبې هم په پښتنو کې ژورې رېښې لري. لاتین یواځې علمي او فرهنگي ژبه وه، مګر فارسي نه یواځې چې علمي فرهنگي ژبه وه، بلکې د ډیرو پښتنو ژبه هم وه. صوفیان، شاعران، دیني کتابونه، کابلي نخبه پښتانه، هرات و فراه پښتانه، په مشرقي کې چې موږ ته معلوم دي، لکه لغمان، سرخروډ، بهسود، کنډیباغ او داسې بلها ډیر پښتانه فارسیوان او یا فارسیوان پښتانه یې مثالونه دي. خوشال خان خټک چې په دستارنامه کې د ماشومانو لپاره کوم نصاب جوړ کړی، په هغې کې یو کتاب هم پښتو نه شته بلکې ټول فارسي دي. د مورنۍ ژبې مفهوم، د قوم مفهوم او دا ذهنیت چې یو قوم یوه ژبه لري او پښتانه هغه خلک دي چې په پښتو خبرې کوي، او فارسي د تاجیکانو ژبه ده، دا اروپايي او استعماري ذهنیت دی.

د پښتنو علمي، ادبي، فرهنگي او سیاسي تاریخ له پښتو ژبې پراخ او پخوانی دی. همدارنګه د پښتو ادبیاتو تاریخ که له پټې خزائې شروع کېږي او یا که له پیرروښانه، دا د پښتنو د ادبي او فرهنگي تاریخ یوه برخه ضرور ده مګر د پښتنو ټول علمي و فرهنگي تاریخ نه دی. د پښتو ژبې پر اساس د پښتنو ادبي او علمي تاریخ لیکل ناقص دي. په پښتو ژبه کې د ادب، فرهنگ او تفکر تاریخ په پښتنو کې د ادب، فرهنگ او تفکر د تاریخ جز دی مګر ټول تاریخ په هیڅ صورت نه دی. دا چې په پښتو ژبه په تاریخي لحاظ علمي کتابونه کم دي، د دې دا مانا نه ده چې پښتانه له علمه بې برخې و، بلکې د دې مانا دا ده چې پښتنو فارسي لرله. متأسفانه نن فارسي ژبه په وطن کې ستمیانو او په سیمه کې ایران استملک او اختطاف کړې ده او له بل اړخه په مهاجرت او جنګ کې لوي شوي پښتانه له افغانستانه او فارسي بیګانه دي او فارسي ته په هغه سترګه نه ګوري په کومه چې لازمه ده.

ځیني خلک د فارسي د هیڅموني له منځه تلل د پښتنو ظهور ګڼي، مګر داسې نه ده، بلکې دا د پښتوویونکو پښتنو ظهور دی، د شلمې پېړۍ له نیمایي مخکې فارسي ژبې پښتانه په قدرت کې وه، مګر له هغې وروسته پښتو ویونکي پښتانه قدرت ته ورسېدل. لکه څرنګه چې پښتانه له پښتو ژبې پراخ دي، په ورته ډول درې فارسي له فارسیوانه و تاجیکه پراخه ده. دا فرق ډیر مهم دی چې تاجیک فارسیوان دی مګر فارسي تاجیکه نه ده. په تېرو پېښو سوو کلونو کې د هیواد له شماله ډیر کتابونه په جنوب کې په فارسي ژبه لیکل شوي دي.

پښتو ژبې له فارسي سره یوه ډیره اوږده موده په مینه او راکړه ورکړه کې ژوند کړی دی، مګر نن د غلطو سیاسي تعاملاتو له امله دغه رابطه خنډنۍ کېږي. روښانفکران په دې اړه مسولیت لري چې دا رابطه راوسپړي او وساتي.

از خامه‌ی قسیم خیر، ترجمه حمید مهرورز

به مناسبت روز پشتو

پشتون‌ها قوم دوزبانه‌اند. پس از پشتو، فارسی زبان تاریخی، فرهنگی، ادبی و علمی ماست. رابطه ما با فارسی بسیار عمیق‌تر از آن چیزی است که با اردو یا عربی داریم یا فارسی با عربی دارد یا اروپا با لاتین داشت. فارسی بیشتر از نمونه‌ی زبان لاتین در اروپا در میان پشتون‌ها ریشه‌های ژرف دارد. لاتین تنها زبان آکادمیک و فرهنگی بود، اما فارسی نه تنها زبان آکادمیک و فرهنگی، بلکه زبان بسیاری از پشتون‌ها نیز بود. صوفیان، شاعران، کتب مذهبی، پشتون‌های نخبه‌ی کابلی، پشتون‌های هرات و فراه؛ و چنان که در مشرقی می‌شناسیم: مانند لغمان، سرخورد، بهسود، کندی باغ و غیره، بسیاری آنان از نمونه‌های پشتون‌های فارسیوان یا فارسیوان‌های پشتون‌اند. در برنامه‌ی درسی که خوشحال خان خټک در «دستارنامه» برای کودکان ساخته است، حتی یک کتاب هم به زبان پشتو وجود ندارد، بلکه همه آنها به زبان فارسی‌اند. مفهوم زبان مادری، مفهوم ملت و این ذهنیت که یک ملت یک زبان دارد و پشتون‌ها مردمانی هستند که پشتو صحبت می‌کنند و فارسی زبانان (تنها) تاجیکان‌اند، یک ذهنیت اروپایی و استعماری است. تاریخ علمی، ادبی، فرهنگی و سیاسی پشتون‌ها گسترده‌تر و قدیمی‌تر از زبان پشتو است. همچنین تاریخ ادبیات پشتو، چه با پته خزانة (گنج پنهان) آغاز شود و چه با پیرروشان، بخشی از تاریخ ادبی و فرهنگی پشتون‌هاست، اما تمام تاریخ علمی و فرهنگی پشتون‌ها نیست. نوشتن تاریخ ادبی و علمی پشتون‌ها بر اساس زبان پشتو اشکال دارد. تاریخ ادبیات، فرهنگ و اندیشه در زبان پشتو بخشی از تاریخ ادبیات، فرهنگ و اندیشه پشتون است، اما به هیچ وجه کل تاریخ آن نیست. این که کتاب‌های علمی به زبان پشتو کم است به معنای محروم بودن پشتون‌ها از دانش نیست، بلکه بدین معناست که پشتون‌ها فارسی را داشتند. متأسفانه امروز زبان فارسی در وطن توسط ستمی‌ها و در منطقه توسط ایران استملاک و ربوده شده است. از سوی دیگر پشتون‌های بزرگ شده در مهاجرت و جنگ، بیگانه از افغانستان و فارسی هستند و به فارسی بدان گونه که باید نگاه نمی‌کنند.

شماری نابودی هژمونی فارسی را ظهور پشتون‌ها می‌پندارند، اما چنین نیست، بلکه ظهور پشتون‌زبان‌های پشتون است، قبل از اواسط قرن بیستم پشتون‌های فارسی‌زبان در قدرت بودند، اما بعد از آن، پشتون‌های پشتو زبان به قدرت رسیدند. همان گونه که پشتون از زبان پشتو گسترده‌تر است، فارسی - دری نیز از فارسیوان و تاجیک گسترده‌تر است. این تفاوت بسیار مهم است که تاجیک، فارسیوان است اما فارسی تنها از تاجیک نیست. در پنج صد سال گذشته، نسبت به شمال کشور، کتاب‌های زیادی به زبان فارسی در جنوب نوشته شده است. زبان پشتو از دیرباز با زبان فارسی در مهر و دادوگرفت زندگی کرده است، اما امروزه به دلیل تعاملات سیاسی نادرست موانعی بر سر راه این رابطه ایجاد شده است. روشنفکران مسئول ایجاد مجدد و نگاهداشت این رابطه هستند.

پښتانه پټه خزانه اړه ډیډ پیک ناشر

منیره نادری

مسئول امور رسانه‌ای داکتر ناشناس و گرداننده انتشارات شاهنامه

گرچه بحث پټه خزانه برای موافقان و مخالفان تمام و حل شده است و من تمنا داشتم که به آن بیشتر پرداخته نشود ولی امروز بار دیگر در برنامه ویژه داکتر ناشناس توسط آقای حبیب هوتکی مطرح شد. داکتر ناشناس پاسخ عالمانه و خاطره‌شان را از استاد حبیبی ارایه کردند. البته فضا طوری بود که وقتی داکتر صاحب به نکته مهم و کلیدی رسید، صحبت از جانب گرداننده قطع و موضوع عوض شد. برعلاوه، برنامه امنیت و سطح لازم را برای دعوت هنرمند بزرگی نداشت؛ شماری از متعصبان که از صداقت داکتر فطرت ناشناس عصبانی شده بودند، بی‌رحمانه می‌تاختند و ضعف منطق خود را تثبیت می‌کردند سطح مدافعان پټه خزانه در این برنامه، بی‌گمان روایت از محتوای آن کتاب داشت.

می‌خواهم منحيث ناشری که حد اقل بیست سال است با کاغذ و صنعت چاپ سر و کار دارم، نظر خویش را از دید تخنیکي به عمر یک کتاب ارایه دارم. کتابهایی را که چاپ سی سال پیش پاکستان، ایران و افغانستان می‌باشند، فعلاً در وترین کتابخانه ام دارم. هالند کشوریست با هوای نهایت گوارا و رطوبت و حرارت قابل تحمل در هر چهار فصل، ولی کتبی را که در اقامت دارم، روبه فرسودگی‌ست. حال تصور کنید، کتابی در پاکستان با رطوبت شدید، نور (؟) و گرمای بلندتر از چهل درجه در تابستانهای بیشتر از دو قرن، چند سال می‌تواند دوام بیاورد؟ از جانبی صنعت تولید کاغذ حدود ۳۰۰ سال پیش چگونه بوده است و عمر کاغذ آن وقت چند سال بود؟

کتابهایی را که بنیاد شاهنامه چاپ می‌کند، از طرف چاپخانه - در اروپای قرن ۲۱ - حدود ۵۰ سال گزشتگی می‌شود. گزشتگی کاغذ خوب در صنعت امروز برای حدود ۲۰۰ سال است و بیشتر بستگی به شرایط نگهداری، نوع کاغذ و نحوه استفاده آن دارد. حال تصور کنید، در روزگاری که در آن محیط فرهنگی شعر مکتوب نمی‌شد، یعنی استفاده کاغذ معمول نبود و پیرمردی دروازه به دروازه برای جمع آوری اشعاری سرگردان می‌رود و بالاخره دست یافته هایش را جمع می‌کند، در چگونه کاغذی می‌نویسد؟ بعد از آن دفتر باز نویسی شده در کدام شرایط نگهداری می‌شود که کاغذ آن حدود ۳۰۰ سال دوام می‌آورد و سرانجام بدست استاد حبیبی

به چه وضعیتی می‌رسد؟ آیا آن جامعه از آن سطح فرهنگی برخوردار بود که به اهمیت آن کتاب توجه صورت می‌گرفت؟ چرا از آن کتاب در اسناد تاریخی دیگر کشور یاد نشده است؟ اگر از دوران محمد هوتک باقی ماند، جزء میراث فرهنگی آن زمان بود و باید در دربار و گنجینه های آن روزگار باقی می‌ماند. علامه عبدالعلی آخندزاده خالوزی کاکر آن را در کویته به حبیبی می‌دهد و استاد حبیبی بعد از مرگ آخندزاده خالوزی حکایت این کتاب را مطرح می‌کند. آیا صفحه گردانی آن کتاب برای حبیبی ممکن بوده است؟ در نهایت چرا استاد حبیبی اصل آن را نمایان نکرد که نسخه کاپی را برای چاپ پیشکش نمود؟ چرا دولت آن وقت استاد حبیبی را به خاطر این پنهان کاری در تاریخ مورد پرسش قرار نداد؟ آیا آن کتاب میراث فرهنگی قوم شریف پشتون نبود که حبیبی با پنهان کردن آن تاریخ ادبیات پشتورا به چالش کشید؟!!

اوراق مهم تاریخی در موزیم ها در شرایط معین به دور از گرما، سرما، رطوبت و نور در قشر های ویژه محافظت می‌شوند و کسی اجازه تماس به آنها را ندارد و از لحاظ حقوقی مال شخصی هیچ فرد شده نمی‌تواند و پنهانکاری آن جرم شمرده می‌شود.

استاد ناشناس من حیث یک انسان صادق به وجدان و مردمش، واقعیت را به خاطری با تأکید گفت که نمی‌خواهد با زبان و فرهنگش خیانت صورت گیرد. نمی‌خواهد مردمش با جعلیات، خود را قناعت دهند و کار نکنند. می‌خواهد همانگونه که با جادوی هنرش، خود را در منطقه مطرح ساخت، سایر دست اندرکاران عرصه های علوم و فرهنگ کشور نیز در حد توانایی خود تلاش کنند و کشور را از این بحران فرهنگی و اجتماعی بیرون کشند. او به یک آینده روشن به هموطنان و به ویژه همزبانانش می‌اندیشد و آرزو دارد به جای قناعت به نداشته های گذشته، جوان امروز با خلاقیت در همه عرصه ها به ویژه علوم، زبان و ادبیات بپردازند و از خودشیفتگی تاریخ پنج هزار ساله یک کشور ۹۵ در صد بیسواد نجات یابند.

May 12th, 2023, Holland

وښا کړه چې گنج آشکار و چسپیدن په گنج پنهان!

دوکتور دستگیر رضایی

دکتر فطرت ناشناس با داشتن شاخص‌های ارزشی چون: آموزش عالی (درجه‌ی دکترا در زبان پشتو)؛ هنر والا؛ آهنگ‌های به زبان‌های پشتو، فارسی و اردو با اشعاری از شاعران بلند جای‌گاه زبان پشتو و فارسی، هنرمند خدمت‌نشان داد، دوست‌داشتنی و حلقه‌ی پیوند میان اقوام و فرهنگ‌های افغانستان، بی‌گمان گنجی‌ست عریان، سزاوار ارج و پاس‌داری!

با دریغ این گنج، پس از بیان خاطره‌اش از زبان زنده یاد حبیبی: که کتاب «پته خزانه» وجود ندارد، او (حبیبی) به من گفت که زیر فشار حاکمیت وقت به همکاری چند تن دیگر نوشته است. (نقل به مضمون)؛ دیده می‌شود که از طرف شماری آگاهانه و ناآگاهانه هتک حرمت می‌شود.

هرچند افشای این امر ابتکار ناشناس نیست، پیش از وی کسانی دیگری از جمله قلندر مومند در کتابش «پته خزانه فی المیزان» سال‌ها پیش به افشای آن پرداخته که در سال ۱۹۸۸ کتاب چاپ شد و بعد بوسیله‌ی دکتر وفا معصومی به فارسی برگردان شده است. ولی اهمیت افشاگری ناشناس از زبان زنده یاد حبیبی در این است که وی یک پشتون افغانستانی، از وابستگان نزدیک به زنده یاد حبیبی و یک شخصیت شناخته شده‌ی ادبی، هنری و علمی می‌باشد.

بنابر این اثرگذاری آن بالای موافقان و مخالفان بیانش در حد بالا بوده است. به ویژه بالای مخالفانش که نه تنها سبب ناخشنودی که سبب واکنش‌ها شد. چنان‌که این رفتار در برنامه‌ی گفت‌وگو با حبیب «هوتکی» به گونه‌ی آشکار دیده شد.

در این گفت‌وگو پاسخ‌ها و توضیحات مهمان (ناشناس) سنجیده، منطقی، مدلل، خونسردانه و شجاعانه بود اما رفتار گرداننده نه تنها حرفه‌ی نبود که آگاهانه و بی‌مورد به سخنانش می‌پريد و تلاش در تغییر مسیر بحث می‌کرد، به ویژه که بحث به نقطه‌ی حساس می‌رسید.

زشت‌تر این‌که برخی پرسش‌های ناوارد همراه با احساسات از جانب کسانی مطرح می‌شد که فهم و صلاحیت در موضوع نداشتند. درحالی‌که می‌بایست، پرسش‌ها و ایرادها موردی مطرح می‌شد تا مهمان موردی پاسخ می‌داد. این‌گونه هم قناعت پرسش‌دهنده و بیننده و شنونده

حاصل می‌شد و هم حرمت مهمان برنامه و فرهنگ بحث پروا می‌گردید.

به باور من جای بررسی این‌گونه موضوعات بیشتر در دانش‌گاه‌ها و کانون‌های پژوهشی‌ست نه در برنامه‌های فاقد صلاحیت و مدیریت حرفه‌ای!

همین‌گونه، کسانی صلاحیت نقد گفته‌ی ناشناس و زیر پرسش بردن فهم و دانش وی را دارند که از سواد اساسی، علمی، ادبی و هنری در سطح ایشان برخوردار باشند نه هر انسان بی‌خبر، بی‌مدرک و دلیل!

با آن‌که فضای مناسب در این گفت‌وگو وجود نداشت اما ناشناس با پیش‌بینی واکنش‌های مخالفان آگاهانه و با اعتماد به نفس کامل سخن گفت و به ادعایش تأکید کرد.

به باور من، صراحت لهجه، داشتن اعتماد به نفس و شهادت گفتن مطلب، نشان‌گر وجدان اخلاقی، راستی و دلسوزی ناشناس در مورد تاریخ زبان پشتو می‌باشد نه بی‌مهری یا نیت سو!

افزون بر آن خدمت‌گزاری ناشناس به حیث هنرمندی که آوازخوانی به زبان‌های فارسی و پشتو را با کمال رسانده و جای‌گاه بلند هنری را در جامعه کسب کرده است. همین‌گونه اصالت هنرش برخوردار از ظرفیتی‌ست که جایش را در میان نسل‌های آینده نیز نگه می‌دارد. از این‌رو، چنین ویژگی به شخصیت و هنرش جای‌گاه ارزش ملی یا «گنج-خزانه‌ی آشکار» بخشیده که بی‌گمان سزاوار ارج‌گزاری جامعه می‌باشد.

به نظرم، مخالفان به جای کینه ورزی با ناشناس به نقد کسانی و سیاست‌های بپردازند که آگاهانه کوشیدند تا باور مردم را بر دروغ پایه‌گذاری کنند و سرمایه‌ها، فرصت‌ها و زمان ارزشمند را در این راه به هدر دهند.

اگر بجای هزینه‌های هنگفت برای داستان‌سازی پته خزانه به رشد و تکامل زبان پشتو و آموزش و پرورش در مناطق پشتون‌نشین هزینه و سرمایه‌گذاری می‌شد، بی‌گمان زبان پشتو، جامعه پشتون و در کل جامعه افغانستان سیمای متفاوت و پیش‌رفته از امروز می‌داشت.

به باور من، ناشناس به حیث یک دانشمند با گفتن حقیقت در مورد «پته خزانه» از زبان زنده یاد حبیبی (آن‌گونه که ادعا می‌کند)، خدمت بزرگ به معارف افغانستان و به ویژه به نسل امروز و آینده‌ی گویندگان زبان پشتو انجام داده و با این کار از ضرورت فضیلت ساخته است. بنابراین سزاوار ستایش است نه نکوهش!

در نهایت کتاب «پته خزانه» اصلی باشد یا جعلی، کمکی به جای گاه زبان پشتون نمی‌کند، اما بی‌مهری، رنجاندن و کم بهادادن به شخصیت و هنر ناشناس، زیان رساندن به یکی از افتخارات زبان پشتو (گنج آشکار) است. طبیعی ست که چنین کار خردمندانه نمی‌تواند باشد. هرگاه باز هم ایراد و نقدی بر ناشناس باشد، با روی کرد علمی و پروایی فرهنگ متمدنانه گفتمان انجام شود. اما پیش از وی بهتر است به ادعای قلندر «مومند» و دیگران پرداخته شود. این راه به نظرم سازنده می‌رسد.

May 13th, 2023, Holland

استاد ناشناسی از ستیغ شتر قاسم حقیقت

عبدالحی خراسانی

گفت آن یار کز او گشت سردار بلند جُرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
مصاحبه‌ی بی‌ریا، فروتنانه و قاطع دکتور صادق فطرت ناشناس با حبیب هوتکی در تلویزیون
بهار؛ بار دیگر این هنرمند محبوب را مورد تهاجم بیرحمانه اصحاب تعصب قرار داده است.
اینجا بنا ندارم به نقل موارد مصاحبه پیردازم و دوستان می‌توانند؛ با مراجعه به کامنت
نخست مصاحبه را مشاهده نمایند.

اما می‌خواهم به حکم دفاع از حق و عدالت مراتب قدر شناسی خود را از صداقت، صراحت و
جسارت این هنرمند کم نظیر تاریخ معاصر موسیقی افغانستان؛ ادا نمایم.

* انگار کاهنان و طاعنان چهار سوق بازار جهل و جعل فراموش کرده اند که زمزمه‌های
دلنشین استاد ناشناس «دکان وحدتست» و به حق او «برای وصل کردن» آمده است که
صراط عرفان و معنویت؛ دروغ و کذب و خیانت و ریا را بر نمی‌تابد.

ناشناس سیاستمدار نیست تا حق و حقیقت را به گنداب ریا و دروغ بیالاید و با شعارهای
پوپولیستی مردم فریب صدر نشین بساط معیشت فاسدان و جاعلان روزگار باشد.

استاد ناشناس مصداق و نماد صادق این فریاد بلند خداوندگار بلخ است که فرمود:

پس زبان محرمی خود دیگرست همدلی از هم‌زبانی بهترست

استاد ناشناس هنرمند ملی و فرزند صادق این سرزمین است که با کلک معجزه آسا و صدای
سحرانگیزش، پیام آور مهر و محبت از قندهار به بلخ، از کابل به هریوا و از ننگرهار به بامیان
بوده است.

ناشناس مانند غواص متبحر و مجرب با شنا در بحر ادب و فرهنگ و هنر زبان پارسی/ دری
تا اعماق متلاطم تاریخ رفته است و بهترین اشعار را از بطن و متن متون و دوااین به سطح و
زبان جامعه آورده است؛ او بیگمان پیام آور عشق و محبت به تمام مردمان این سرزمین است.

استاد ناشناس با ذره‌بین هنر و موسیقی از میان امواج ادبیات پشتو؛ بهترین و ناب‌ترین

سروده ها را در زیباترین نوع آن به جامعه معرفی کرده است.

تمام شهروندان افغانستان و امدار این هنرمند عارف مشرب و فقیر (به اصطلاح عرفا) می باشند.

* متأسفانه بعد از مصاحبه‌ی جدید دکتر ناشناس باری دیگر حملات ناجوانمردانه و اتهام‌های سخیف علیه او از طرف جریان‌های متعصب و جزم اندیش آغاز گردیده است که در خوش بیانه ترین تحلیل می‌توان ریشه این همه ستیزه جویی ها را باید در جهل جاهلان و جعل جاعلان جستجو کرد.

دکتر ناشناس با بیان روایت حقیقت تاریخ در باره پته خزانه آنهم از زبان شادروان علامه حبیبی در واقع رسالت معنوی و تاریخی خود را ادا نموده است.

ناشناس با ذکر این روایت دین بزرگ و سنگینی را از شان‌های علامه حبیبی برداشته است و درواقع سفیر صادق پیام او و شادروان بینوا به مردم و تاریخ معاصر ماست.

دکتر ناشناس با بیان گفتگوی خود با علامه حبیبی در باره پته خزانه، نه تنها خدمت بزرگی به زبان و فرهنگ پشتو/افغانی نمود که دامن تاریخ کشور را از جعل پاک نمود و حبیبی را برائت داد که مأمور بوده است و معذور.

* کلام آخر و اتمام حجت

من به تمام کسانی که استاد ناشناس را مورد انتقاد قرار می‌دهند؛ یک پیشنهاد ساده و علمی دارم.

چرا یک برگ از این پته خزانه را جهت آزمایش لابراتوار کاربن ۱۴ به آلمان یا انگلیس انتقال نمی‌دهید تا برای یک بار و همیشه به این منازعه تکراری خاتمه داده شود و «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد؟»

مگر این پته خزانه از قرآن صنعا و قرآن دانشگاه بیرمنگام حساس تر مهمتر و با اهمیت تر است؟

* ناشناس در قامت شاعر عارف

ناشناس در پاسخ به سوال طعنه آمیز یک جوان ناآگاه مجبور شد؛ این سروده زیبای عرفانی خود را که نشان می‌دهد از نوع اشعار مولانا و سنایی است و در حال و احوال پختگی و سوختگی معنوی و عرفانی سروده شده است، قرائت نمود:

آزرده ام از زندگی در شکوه ام تزویر نیست
صد ناله زین بیهودگی در ناله ام تأثیر نیست
پا تا به گیتی مانده ام آه و فغان شد مهرم
زینجا روم با درد و غم بیش و کم تقدیر نیست
چون آمدم؟ چون می روم؟ بهر چه این شیب و فراز
هیئات عقم قد نداد این نکته را تفسیر نیست
مشت خصم بی اختیار هر سوی جریانم برد
راهی تو می دانی جز این برگو هنوز هم دیر نیست
واحیر تا بگذشت زود ایام طفلی و شباب
اکنون انیس و همدم جز پیری بی پیر نیست
خشت نخست ما کج است ایراد این و آن چرا
این آب آلوده به گل از چشمه اش تقطیر نیست
سیمای آرام نهفت طوفان باطن را ز غیر
هان انعکاس رنج و غم در قدرت تصویر نیست
فطرت منال از بیش و کم سودی نبخشد قیل و قال
دیوانه را راه گریز از حلقه و زنجیر نیست

ضمن آرزوی سلامت و سعادت برای استاد ناشناس، امیدوارم افراطیون و تفریطیان دل این هنرمند فرزانه و صدیق کشور را بیش از این میازارند؛ که حضورش غنیمت بزرگ در سپهر بلند موسیقی و هنر سرزمین پهناور خراسان بزرگ و افغانستان عزیز می باشد.

May 14th, 2023, London

دنیای مجازی و آماج سخن ناشناس

سالار عزیزپور

گفتمان حاکم و «پته خزان»

باب اول

— گفتمان حاکم:

— محمود طرزی و گفتمان افغانی

— پته خزان

— سقوی دوم

باب دوم

فضل تقدم:

تأثیر نظام‌های سیاسی.. از دوکتور حسن فضایی

دوکتور عبدالاحد معصومی «پته خزان فی المیزان»

کاظم یزدانی و «گنج باد آورده»

باب سوم:

حسن ختام و ناشناس

گفتمان حاکم

گفتمان حاکم معانی و تعبیر گوناگونی را بر می‌تابد. در این متن به گفتمانی نظر دارم که پراتیک قدرت و سیاست را یدک می‌کشد. همواره در خدمت استعمار و برای اهداف تجاوزکاران دست از پا نمی‌شناسد. پیشاپیش و یا تنگاتنگ با دست‌گاه قدرت نفس می‌کشد. ترس و هراس بر پا می‌دارد. چنگ و دندان نشان می‌دهد. حکم و فتوا صادر می‌کند، فلسفه می‌بافد، تاریخ و ستایش‌نامه جعل می‌کند. جغرافیای تمدنی، زبانی و فرهنگی برای خود رقم می‌زند. نام‌های خیابان و معابد تاریخی را بی‌هیچ منطقی به گونه دیگر می‌نویسد. خلاصه به زندگی تمامی شهروندانش مداخله و فضولی می‌کند. اقوام و تیره‌های نژادی و تباری را به جان هم می‌اندازد و در راستای تفرقه بینداز و حکومت کن، از هیچ نیرنگ و خدعه‌ی دست بر نمی‌دارد.

محمود طرزی وگفتمان افغانی

در سدهٔ پسين نخستين بار، اين طرزی بود که در طليعهٔ مشروطه خواهی و دولت امانی از گفتمان افغانی گفت و جنبشی که می‌خواست تلاش برای یک دولت مدرن را براه بیندازد، عقيم ساخت. از آن به بعد فرهنگ سیاسی اين سرزمين بيشتر بر محور افغان محوری رقم خورد.

پته خزانة و جعل زبان و فرهنگ

در امتداد اين گفتمان، «پته خزانة» سر مشق طرزی را رنگ و جلای زبانی و فرهنگی داد و به دستور دولت مردان آن روزگار در راستای قانونعيت و مشروعيت دولت خانوادگی «پته خزانة» جعل شد و با تلاش شماری از قلم به داستانِ اجير و گوش به فرمانِ حاکميت، بخشی از نظام درسی و آموزشی شد.

سقوی دوم وگفتمان طالبانی

هم‌پا و هم‌آوا با ظهور طالبان «سقوی دوم» گفتمان حاکميت را در راستای جاه طلبی‌های سیاسی، رنگ ديگر داد. ویژگی اين گفتمان در پیوند تنگانتگ با استعمار و دست‌گاه جاسوسی منطقه و جهان، در راستای منافع راهبردی پاکستان اعوان و انصارش سمت و سوی ديگر گرفت. به اين ترتيب افغانستان در گرداب بحران ملی و جهانی ديگری پرتاپ شد.

باب دوم

فضل تقدم:

تأثير نظام‌های سیاسی.. از دوکتور حسن فضایلی

شاید کسانی ديگری هم باشند تا در افشای گفتمان افغانی محمود طرزی پيش گام‌تر باشند. برای من، اين دوکتور حسن فضایلی است که با نوشتن کتاب «تأثير نظام‌های سیاسی...» در اين راستا فضل تقدم دارد. من در «ادبیات معاصر افغانستان به روايت ديگر»، تابستان سیزده نود و هشت خورشیدی در مقالتِ درنگی بر «تأثير نظام‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری» به موضوع به تفصیل پرداخته‌ام.

فضل تقدم:

برگردان دوکتور معصومی «پته خزانه فی المیزان»

پنجم اپریل دوهزار ونوزده میلادی

کتابی ست از «قلندر مومند» یکی از فرزانه گان و پژوهش گران با نام و نشان زبان و ادبیات پشتو، که در سال ۱۹۸۸ در «خوشحال کالونی پیشور» به زبان پشتو به زیور طبع آراسته گردیده است.

موضوع کتاب رویکرد پژوهشی و علمی بر «پته خزانه» می باشد. بی هیچ گزافه این کتاب در این گستره، کاری ست ستودنی و به دور از مرض و غرض.

جای بسیار افتخار است که دوست فرزانه ام «دوکتور عبدالاحد وفا معصومی» این اثر در خور ستایش و پژوهش را به پارسی دری ترجمه کرده است.

به باور من، هریک از شهروندان سرزمین افغانستان حق دارند که بر گنجینه های فرهنگی و ادبی ما دید و دیدگاه خود را بگویند و یا بنویسند. صلاحیت توهین و توبیخ شهروند این سرزمین را هیچ آمری و امیری، فردی و دسته یی ندارد.

وحتا، چی بهتر که ما فرهنگ و تمامی ارزش های تاریخی، زبانی، خود را از زاویای دید فرزانه گان گیتی به داوری دوباره بگیریم، چرا که رمز و راز دگرگونی و پیشرفت غرب در همین عنصر نقد و بازنگری بنیادی نهفته است. زمانی که «نیچه» بحران فلسفی غرب را از ریشه و بنیاد به سنجش می گیرد و یا کارل مارکس از «خود بیگانه گی انسان معاصر» سخن می گوید و گفتمان حاکم را به چالش می کشد و فهم سنتی و دستگاه حاکم و قدرت را به لرزه در می آورد. پس چی بهتر که جغرافیای طرح مسایل را در نقد و رویکردهایی جدی و پیوسته نه فصلی و گسته گی مدون و بنیادی در نظر داشته باشیم.

فضل تقدم:

کاظم یزدانی و «گنج باد آورده»

از دفتر بایگانی «فصل نامه (خط سوم، شماره سوم و چهارم):»

نگاهی بر درّی و چند گاهنامه دیگر

نگارنده در این رویکرد انتقادی به ارزش و گران‌سنگی رویکرد کاظم یزدانی در افشای این گنج باد آورده پرداخته ام از این رو برای من، یزدانی در این راستا فضل تقدّم داشته و دارد و نبایست حق این رویکرد و پیش‌کسوتی‌شان را در غوغای آدم‌های شهرت‌طلب، فرصت طلب و نان به نرخ روز خور، فراموش کرد و از یاد برد.

باب سوم

حسن ختام و ناشناس

باید تاکید کرد که ناشناس حسن ختام بر این گفتمان بخشیده است. جای یادآوری است که صداقت و جسارت استاد ناشناس را در این راستا بایست ستود و هزاران آفرین گفت. ناشناس با این رویکرد علمی و به دور از غرض و مرض تنها خواسته که سهم انسانی و ملی خود را به جا آورده است.

یا هو

May 15th, 2023, London

ټاټوبی په پیک شرمه پېرورگ

دکتور ملک ستیز

من در خانواده‌یی بزرگ شده‌ام که هنر در آن همیشه جایگاه محترمی داشته است. به یاد دارم پدر و مادرم زمانی که در سال ۱۳۵۶ از کعبه برگشتند، تحفه‌ی جالبی برای ما آوردند. آن‌ها یک سیستم پخش موسیقی را که قدرت بالایی در کیفیت صدا و ظرفیت کلان ذخیره‌ی آهنگ‌های موسیقی را داشت برای ما آوردند. این سیستم نرم‌افزار مجهزی داشت که به آن «کارت‌ریج» می‌گفتند. از سوی دیگر دستگاه پر قدرت امواج کوتاه رادیویی داشت. وقتی سیستم FM رایج شد، ما از کیفیت بالای موسیقی لذت می‌بردیم. در خانه‌ی ما سه دسته از هنرمندان شنونده داشتند. دسته‌ی نخست را هنرمندان غزل‌خوان می‌ساخت که استاد سرآهنگ و استاد رحیم‌بخش برجسته‌ترین‌های آن بودند. دسته دوم را هنرمندان هندی شکل می‌داد. آواز محمد رفیع، لتامنگیشکر، موکیش، بعدها جگجیت، انوپ جوتا و پنکچ اودهاس دلبستگان زیاد داشت. و دسته سوم را هنرمندان آماتور و جوان که علاقمندانش از همه بیش‌تر بود، می‌ساخت. در این جمع احمد ظاهر پیش‌تاز همه بود و تاج پادشاهی هنر عاشقانه را بر سر داشت.

اما یک هنرمند که در هر سه گروه جایگاه برانزنده حاصل کرده بود دکتور صادق فطرت ناشناس بود. ناشناس برای علاقمندان خود در هر سه گروه دلایلی دوست‌داشتن را فراهم کرده بود. پدر و مادرم بخاطری ناشناس را دوست داشتند که او دکترای زبان و ادبیات داشت. این بزرگ‌ترین امتیاز هنرمند بزرگ برای‌شان بود. برای نسل غزل‌خوان ناشناس بهترین غزل‌ها را به زبان‌های فارسی و پشتو پیش‌کش می‌کرد و بهانه‌ی دوست‌داشتن را مرفوع می‌ساخت. برای نسل جوان و نوجوان ناشناس عاشقانه‌ترین ترانه‌ها را می‌سرود. ناشناس را همه‌ی ما می‌پسندیدیم. برای یکی او شخصیت دانش‌گاهی بود، برای دیگری او هنرمند حرفه‌یی بود که کیفیت صدا و هنرش برجسته است و برای سومی ناشناس صدای عاشقانه محبوبش بود. من از زمانی که موسیقی را شناختم، صدای این هنرمند بی‌بدیل به گوشم لذت بخشیده است. برای من ناشناس سه ویژگی ممتاز داشت.

۱. صدای بی‌مانند و معصوم

به نظرم صدای ناشناس آن قدر خوش‌رنگ است که در هر حالتی از زندگی‌ام خوشایند و

لذت‌بخش بوده است. ما که همه از سرزمین درد و اندوه بی‌پایان می‌آییم، روح و روان ما زخم برداشته است. اما صدای ناشناس در حالت افسردگی و اندوه، روح مرا نوازش کرده است. صدای ناشناس در پهلوی آن‌که بسیار زیباست، معصوم نیز است. انگار کودکی از درونت، دردهایت را با صدای بی‌آلایش و معصوم می‌سراید. در زمان دل‌تنگی‌ها این صدای معصوم همراهت می‌شود و به سان رفیق شفیق و هم‌راست قصه‌گوی اندوه درونی‌ات می‌شود.

۲. ترانه سرای شعر و شعور

وقتی شما به ترانه‌ها و غزلیاتی که ناشناس ارایه کرده توجّه نمایید، در می‌یابید که با یک دکتور زبان و ادبیات مواجه هستید. من به این باور هستم ناشناس در هر ژانری که سرودی را پیش‌کش کرده، بهترین اشعار و تصنیف‌ها را برگزیده است. وقتی ناشناس یک پارچه محلی سروده شما به ترانه‌های که گردآورده است، توجّه کنید. یا اگر در باب زندگی ترانه سروده، به شعرش مراجعه کنید. و یا اگر برای میهنش سروده، به واژه‌هایش با دلِ جان گوش فرا دهید، آن‌گاه در می‌یابید که ناشناس ترانه سرای شعر و شعور است. او برای هر ترانه‌یی که اجرا کرده پیام محکمی در عقبه داشته است.

۳. سخنور برجسته

به یقین که ناشناس از بهترین سخن‌وران در کشور ماست. او با هر دو زبان رسمی چنان قشنگ صحبت می‌کند که گویی واژه‌های که از زبانش برون می‌شوند به سان پروانه‌ها به دورش می‌رقصند و استقبالش می‌کنند. این صحنه‌ی تماشایی شما را مجذوب خود می‌سازد. این صدای بی‌نظیر تلاش می‌کند تا واژه‌های قشنگ را شناسایی کرده و سپس با موسیقی لذت‌بخش تسلیم شما کند. وقتی من نوجوان بودم یکی از مصاحبه‌های رادیویی این هنرمند بزرگ را شنیده بودم. در آن زمان ناشناس کم‌تر حتا هیچ مصاحبه نمی‌کرد. برایم آن مصاحبه خاطره‌ی همیشگی به جا گذاشت. سخنور خوب را تنها از واژه‌های که می‌گوید نمی‌توان شناسایی کرد. سخنور خوب کسی است که منطق سخنانش با واژه‌های به‌جا و زبینه بیان شود. ناشناس در پهلوی این ویژگی‌ها موسیقی سخنان را نیز رعایت می‌کرد که او را به سخنور برجسته تبدیل می‌نمود.

وقتی تلویزیون آمد، همه چشم‌به‌راه دیدن ناشناس بودند. ناشناس در سال‌های اول تلویزیون چهره‌اش را نشان نداد. وقتی اولین بار این هنرمند بزرگ را در پرده‌ی تلویزیون دیدم، دلم

سخت‌اندوه‌گین شد. مرد لاغر اندام با عینک‌های ضخیم و آهنگ‌های آرام برایم غیر قابل باور بود. اما آهسته و پیوسته با چهره‌ی ناشناس عادت کردم. یکی از آهنگ‌های ناشناس که بر من اثر جاودان گذاشت سروده «خط پر مخ» در شعر حمید بابا بود.

خط پر مخ د صنم راغی که سپوږمی شوه په هاله کې
دا بې غاښ په خوله کې زيب کا که ژاله شوه په لاله کې
آهنگ دیگر ناشناس که زبان زد عام و خاص بود «د صبا باد» نام داشت که در شعر خوشحال ختک سروده شده بود.

د صبا باده گذر په چمن بیا کړه
په چمن کې رنګارنګ گلونه وا کړه
آهنگ‌های فارسی را که ناشناس تقدیم مردم خود کرده همه عالی و در خور ستایش هستند.
من آهنگ «چون نی به نوا آمد» را که شعر خداوندگار بلخ سروده شده بسیار می‌پسندم.

چون نی به نوا آمد از نغمه‌ی مستانه
رندی به طرب برخواست از گوشه‌ی می‌خانه
از بلخ به روم آمد نی رومی و نی بلخی
و از شهر جنون برخاست نی مست و نه دیوانه
هرکس به گمان خویش او را صفتی بخشید
یک سلسله دیوانه یک طائفه فرزانه
یکی از ترانه‌های عاشقانه که بر شعر شاعر معاصر زنده‌یاد بارق شفیع‌ی به نام «ایکاش!» سروده شده، برایم بسیار پر خاطره است.

ای بی‌وفا برو که شبستان خاطر
دیگر نه جای جلوه‌ی ذوق وصال توست
ز آن‌دم که پی به راز نهان تو برده‌ام
کابوس خواب راحت‌م هر شب خیال توست
ایکاش با تو هیچ مقابل نمی‌شدم

آهنگ‌های ناشناس این هنرمند بزرگ همیشه شفیق و رفیق لحظه‌های خوشی و اندوه زندگی من بوده است. ناشناس ابعاد دیگر فعال در زندگی خود نیز دارد. او یک دیپلمات و مامور

دولت نیز بوده است و نظریه های سیاسی و اجتماعی منحصر به فرد خود را دارد. ناشناس به عنوان یک انسان آزاد این حق را دارد تا دیدگاههایش را مطرح کند. من بادیدهای سیاسی و اجتماعی اش کاری ندارم. اما برای من ناشناس یک هنرمند بزرگ است. بخواهم یا نخواهم ناشناس در نسل های زندگی ام رخنه کرده و با من زندگی کرده است.

ناشناس رفیق شفیق احساساتم در دوران مختلف زندگی من بوده است. من با این نوشته خواسته ام از یک هنرمند بزرگ سپاس گذاری کنم، بخاطر ترانه های بی نظیرش که برای ما سروده است.

استاد ناشناس عزیز!

عمر تان طولانی و سلامتی نصیب حال تان باد! اما می دانم همه ی ما پس و یا پیش رونده هستیم. من با این چند سطر می خواهم برای آن خاطره های بی نظیر از میهن مشترک ما، به خاطر ترانه «دره به دره هوای پغمان به دره» برای «او دختر دیوان» برای «شب های مهتاب» برای «زه خوشرابی یم» برای سروده «زلیخا» برای سرود «آزادی» و ده ها ترانه دیگر از شما سپاس گذاری کنم. این را بدانید به سان من فراوانند کسانی که قدر و منزلت شما را می دانند. سرزمین ما را دزدان متحجر دزدیده اند که هنر را گناه می پندارند و هنرمند را انسان نمی شمارند. اما تجلیل از شخصیت بزرگ هنری شما بهترین انتقامی است که می توان از اینان گرفت. ما باشیم یا نباشیم، آن سرزمین حماسه ها روزی آزاد می شود و صدای پرشکوه شما بردامنه های آن طنین خواهد انداخت. این را می دانم که زندگی و خانه گگ کوچکی برای تان در لندن ساخته اید. اما این را بدانید که خانه ی اصلی شما در دل پر از عشق ملیون ها هم میهن شماست. یکی از آن خانه ها خانه ی دل فراخ من است که میزبان همیشگی صدای اطلسی شما خواهد بود. شما سزاوار فقر و غربت در دوری از میهن نیستید. اما باور داشته باشید که شما آثار ماندگاری از خود به جا گذاشته اید. اگر اینان انسان را به خاطر هنر و آزادی می کشند، شما برای نسل ها امید و انگیزه بخشیده اید. هزاران شلیک مسلسل های جنگ جویان برابر یک سرود حماسی و غنایی شما اثر بخشی ندارد. تاریخ نشان داده است که جنگ جویان و جنگ سالاران می آیند و می روند، اما هنرمندان بزرگ می آیند و می مانند. آن ها از نسلی به نسل دیگر دست به دست و دل به دل می شوند. شما از همان هنرمندان هستید.

May 16th, 2023, Istanbul

ناشناسی، آپروی ژپان پشتو است

کلیم الله همسخن

پس از نشر کتاب ناشناس ناشناس نیست، اثر دکتر صبور سیاسنگ که در آن استاد ناشناس مسالهی جعلی بودن پته‌خزانه را مطرح کرده‌است. و بعد از آن در گفتگوهای رسانه‌یی هم‌چنان در رابطه بر جعلی بودن پته‌خزانه استدلال کرده‌است، پیوسته مورد خشم و ناسزاگویی کثیری از پشتو‌زبان‌های با سواد و بی سواد قرار گرفته‌است. اخیراً آقای حبیب هوتک از طریق تلویزیون بهار، بار دیگر استاد ناشناس را به گفتگو فراخواند، گفتگوی آقای هوتک با دکتر صادق فطرت ناشناس، در واقع نوعی استنطاق بود. اما، این پیر مرد هنر بار دیگر با منطق و استدلال، صلاحیت‌مندانه پته‌خزانه را جعل عنوان کرد. اظهارات ناشناس، صبر و شکیب شماری از وطنداران را چنان ربوده که از کوره در رفته‌اند. ولی حقیقت این است که ناشناس با صدها پارچه آهنگ، گنج آشکار زبان پشتو است. جای تاسف و تعجب دارد که بعضی‌ها در دفاع از «پته‌خزانه»ی جعلی برگنج حقیقی و واقعی می‌تازند.

من به عنوان یک تاجیک و فارسی‌زبان این کشور، پیش از آنکه نام پته‌خزانه را شنیده باشم، پیش از آنکه حروف زبان پشتو را شناخته باشم، ناشناس را با آهنگ‌های فارسی و پشتو شناختم. من و نسل من زمانی که شامل مکتب شدیم که آدم شویم (هرکه مکتب رفت آدم می‌شود) از ج (جیم) فارسی جهاد خواندیم و از ت (تی) پشتو توپک/تفنگ که هر دو نوید مرگ و نابودی می‌دهند ولی از ساز سرود ناشناس دعوت به عشق و زندگی می‌آمد.

برای استاد ناشناس اگر تن‌پوش قومی و تباری بپوشانیم، این مرد یکی از پشتو‌زبان‌هایی بوده که در گوش ما به این زبان (پشتو) پیغام عشق رسانده، نه آوای نفرت؛ از زیبایی‌های بوستان هنر و ادبیات گل‌چیده و بر سفره‌ی دل ما گذاشته. زبان پشتو از گلوی صادق فطرت، زبان محبت است. برخلاف زعمای سیاسی، متولیان فرهنگ سیاسی پشتونوالی و اکثر فرهنگیانِ مدافع پته‌خزانه، این زبان را ابزار نفرت و کینه و تعصب نساخته؛ ناشناس آبروی این زبان است. در ایامی که زبان پشتو، زبان تروریست و انتحاری (تالب) شده، زبان

اول گسترش جہل و زن ستیزی، قتل و کشتار شدہ۔ فرمان مسدود شدن مکتب و دانشگاه، فرمان منع تحصیل و کار زن به پشتو صادر می شود، ترانہ های ترور و انتحار به پشتو خوانده می شود۔ در چنین روزگاری هنوز از حنجرہ ی ناشناس به این زبان نرمک نرمک پیام عشق می رسد۔ او بدون شک آبروی زبان و گنج شایگان کشور است۔ به سخن شاعر:

بی حرمتی به ساحت خوبان قشنگ نیست!

May 17th, 2023

اپتدال تهمت پر ناشناسی

صاحب نظر مرادی

افغانستان سرزمینی است که در آن انسان های فرهیخته و اندیشمند را بخاطر فکر ورای بلند شان می کشند. بر نو آوران و متجددین تهمت می بندند و پاکان را به زنجیر و زندان می کشانند. دکتر محمد صادق فطرت مشهور به ناشناس یکی ازین چهره های درخشان هنر و فرهنگ افغانستان است که بیشتر از پنجاه سال با طنین حنجره رسایش در دل های مردم و هوادارانش خوشی و محبت آفریده است. اما درین روزها به جرم حق گفتن و عبور از خط سرخ جعل و انحصار، امپول های زهر آگین تعصب به جانش فرو می روند، و کسانی که عمری دروغ شنیدند و ریا کاری دیدند، شنیدن چند حرف واقعی را از زبان یک شخصیت تحصیل کرده و هم قوم و زبان پشتون قندهاری خود و دارنده دکترا در زبان پشتو را تحمل کرده نمی توانند، و در حقش تهمت می زنند و ناروا می گویند.

بایست خاطر رسان نمود که استاد ناشناس از محدود کسانی است که بر منوال تحصیل و تخصص خود می تواند در زبان پشتو واژه شناسی کند و سره را از ناسره جدا نماید.

استاد ناشناس خود یکی از ارزش های مهم زبان پشتو است که این زبان را در طنین آهنگهای رسایش به گویش مردم رسانیده است.

اینکه امروز مردم مظلوم ما در گودال هولناک تعصب و جاه طلبی های شیادانه حلقات تزویر و ریا و جعل کاران تاریخ و هویت پهلو میزنند، تکرار و توالی همان دسیسه های بزدلانه بیست که از سوی استعمار خارجی توسط ایادی آنان در پاکستان و شومینستان افغانی آب و تاب داده می شود، که دکتر ناشناس بخشی از آن را با شهادت و مردانگی خط ترقین کشیده است. اینها که تحمل شنیدن واقعیت را از زبان فرهیخته یی چون ناشناس پشتون دشمنانه تلقی می کنند، پس با کدام اهل بیت گوش و روان عطف پذیر حرف های عدالت خواهانه شخصیت های بینشمند غیر پشتون را می شنوند؟ ازین رو بستن و کشتن و نابود کردن یگانه منطق اینان بوده است. عقب افتادگی و در بدری امروز ما در اندیشه و جنایت تبار گرایان حاکم بر سرنوشت

ما نہفتہ است کہ خواہی نخواہی لکہ ہای سیاہ آن بر دامن تیرہ اندیشان ومتعصبینی کہ بر ناشناس سنگ ملامت میزنند نقش بستہ است.

اکنون چہرہ ہای کریہ جہل اندیشان روزانہ ہر تہمتی را کہ ذہن شان دریابد بہ دامن دکترا نا شناس می چسپانند، و در تازہ ترین کلیپ ہا حتی دکترای اورا تقلبی وشخصیت اورا بیسواد و نادان معرفی می کنند. عجب دنیایی است! مگر اینہا می توانند شخصیت و اہلیت دانشی و ہنری استاد ناشناس را انکار کنند؟ اینہا نمی دانند کہ سرتنبگی جاہلانہ حلقات متقلب تباری مردم کشور را چنان بہ ستوہ در آورده کہ ہمہ روزہ جانب ہمدیگر پیام نفرت می فرستند، و استاد ناشناس این مرزہای نفرت و نا باوری مردم را در کمال آگاہی ومسولیت پل زدہ است.

من باور دارم اگر در میان برادران پشتون ما چند چہرہ دیگر پشتون واقع نگر مثل صادق فطرت وجود می داشت امروز توفان نفرت وفاجعہ درکشور از بالای پل ہا خیز نمی زد. حالا اگر استاد نا شناس با واقعیت اندیشی وامانت کاری خود از چشم عدهیی از متعصب افتادہ باشد، اما در دل و دیدہ راستکاران و واقع نگران فراوانی رہ یافته است، و این همان حرف شاعر را بہ یاد می آورد کہ

دل خانہ ایست کانا نتوان بہ زور جا کرد.

Sahebnazar Muradi

May 17th, 2023

چرا در مورد پټه خزانه و گذشته و هر اړین پرنامه آگاهی حبیب هوتکی صحبت کرده ام؟!

داکتر صادق فطرت ناشناس

داکتر سیاسنگ در گردآوری کتاب «ناشناس ناشناس نیست» از مردم خواسته بود که پرسشهای شان را مطرح کنند. از میان ۴۰۰ سوال، یکی هم موضوع پټه خزانه بود. در کشورم چند شخص محدود در زبان پشتو دوکتورا داشته اند که یکی شان من می باشم. خواهی نخواهی با این پرسش اصالت تاریخی پټه خزانه بارها مواجه شده ام. نامم صادق فطرت است. وقتی کتاب در مورد من نوشته می شد، نمی توانستم دروغ بگویم. نظر خود را آنچه می دانستم، گفتم و مورد هجوم جماعتی قرار گرفتم که نه پټه خزانه را خوانده اند و نه از تاریخ و جریانات قدیم و معاصر آگاه اند.

صاحب نظران زبان پشتو چون حقیقت را می دانند، در این بحث اشتراک نمی کنند و در نهایت چون سلیمان لایق میگویند: «وقت این بحث نبود.» و نمی گویند که من درست نیستم. در میان جماعت کمسواد و خونگرم، شماری قسم خورده اند که حقیقت را نپذیرند؛ شماری هم تصور می کنند یا به ایشان تفهیم شده که من پیر شده ام و گویا یاوه میگویم.

حبیب هوتکی گرداننده تلویزیون بهار با من تعهد کرده بود که در برنامه، بحث پټه خزانه را مطرح نسازد و روی موسیقی صحبت کنیم. ولی پرسش دومش، طوری که شاهد بودید، همین بحث بود و آن دروازه مسدود را دوباره گشود؛ تا جایی که پرسش کننده های برنامه هم از قبل تعیین بودند و کلیپ های شان برای استدلال آماده نشر. یعنی بار دوم این بحث را همان جماعت کم فهم دوباره دامن زدند و من که از پرداختن به آن صرف نظر کرده بودم، دوباره مجبور به استدلال شدم.

گرچه میدانم که سطح آگاهی و دانشم در کجاست و با کی مخاطب استم، ولی چون مردم خود را دوست دارم و سالهای برای همه سطوح مردم سروده و خوانده ام، نمی خواهم واکنش های نهایت ابلهانه و عاری از معلومات و جوهر استدلال را هم نادیده بگیرم. از شما هایی که دست

به گريبان من انداخته ايد، فقط چند پرسش دارم:

آيا خبرداريد كه مطرح ترين چهره هاي ادبيات زبان پشتو چون خوشحال خټك، رحمان بابا، حميد ماشوخي، حمزه شنواري، دوست محمد كامل، قلندر مومند و... از آنسوي ديورند ميباشند و آيا ميدانيد كه سروده ها و نوشته هاي ناب اينها براي تثبيت تاريخ زبان و ادبيات پشتو كافيست؟ همانگونه كه لندي پشتو نيز ويژه گي و ظرافت و جذابيت اين زبان را مطرح مي سازد و ما نياز به جعل نداريم.

آيا پته خزانه را خوانده ايد؟ آيا قلندر مؤمنند شاعر و ادبيات شناس مطرح زبان پشتو را مي شناسيد كه بزرگترين فرهنگ لغت زبان پشتو «درياب» را كه معادل همه آثار تحقيقي پشتو در اينسوي سرحد مي باشد، گرد آورده و دهها اثر تحقيقي ادبي در پشتو دارد و او پته خزانه را در همان آغاز نشر آن از جانب «پشتو ټولنه» با قاطعيت رد كرد؟! چرا سند اصلي ارايه نشد و چرا دولت افغانستان اين سخن او را ناشنيده گرفت؟

من پته خزانه را به اين چند دليل نهايت ساده كتاب عصر امروز مي خوانم و اين جزئيات به تفصيل در كتاب «پته خزانه في الميزان» بحث شده اند: کاربرد حرف «خ» پشتو كه قدامت كمتر از يك قرن دارد و در دوران محمد گل مومند اختراع و رواج يافت، در پته خزانه يي كه ادعا شده است بيشتر از ۳۰۰ سال پيش نگاشته شده است، و در رسم الخط پشتو آنسوي مرز حرف «خ» کاربرد نداشته است، چطور در پته خزانه به كار رفته بود؟

كاربرد واژه «اتك» (منطقه يي ميان پشاور و اسلام آباد). قرار ادعای قلندر مومند، اين نام در سالهاي اخير، زماني كه او جوان بود، بعد از يك نظرخواهي كه او خود در آن اشتراك داشت، بر آن منطقه گذاشته شده است و سابقه تاريخي چند سده ندارد، چگونه ممكن است كه در پته خزانه بيايد؟

هندسه نوشتاري پته خزانه: پرگراف نويسي قدامت كمتر از ۳۰۰ سال در زبان نوشتار فارسي، اردو، تركي و ساير زبان هاي منطقه دارد و از زبان انگليسي به ما رسيده است، چطور در اين كتاب با محتوای چندين قرن قبل ديده ميشود؟

جزئيات فراواني را قلندر مؤمنند بر اين كتاب انگشت گذاشته است. من پرداختن بيشتر به اين بحث را ضياع وقت و براي شما «كوبيدن آب در هاون» مي پندارم و ديگر نياز ندارم به آن فكر كنم. به پشتون هاي عزيز خود مي گويم كه خوشحالم اين زبان براي شما اين قدر مطرح

است و آیا میتوانید از خود بپرسید که در آموزش و کار برای آن چقدر خود را مسئول دانسته اید؟ امیدوارم نسل آینده با روحیه یی پرورش یابد که آنگونه که من در رساندن زبان پشتو به میلیونها فارسی زبان و اهالی دیگر زبانها کوشیده ام، شما در بعد ادبی و علمی آن کوشا باشید تا این زبان همطراز زبانهای منطقه دارای آثار علمی و تحقیقی گردد.

از فرش انسانی تا عرش آسمانی سپاسگزار همه هموطنانم هستم که با رد و یا تائید من، زبان پشتو را مهم پنداشتند.

May 17th, 2023, London

داکتر ټاښناسۍ پته خزانة وکړه سوادان خوږن گرم

داکتر یعقوب یسنا

پته خزانة یا گنج پنهان نام کتاب جعلی است که جعل کنندگان آن را کتاب مقدس قوم پشتون می دانند و گذشته ی تاریخی قوم پشتون را به پته خزانة گره می زنند. اما پرسش این است پته خزانة چرا جعل و ساخته شد؟

سازندگان پته خزانة زیر تاثیر دیدگاه فاشیستی و ناسیونالیستی از جمله نازی ها قرار داشتند و می خواستند برای قوم پشتون تاریخ جعل کنند و قوم پشتون را محور ملت سازی در افغانستان قرار دهند.

اما قوم پشتون پیشینه ی فرهنگی و زبان رسمی و مکتوب را نداشت و در درون حوزه ی فرهنگی و زبانی ای قرار داشت که حوزه ی زبان پارسی بود. با وصف تقلای حکومت های قومی، زبان پشتو نتوانست در درون زبان پارسی به استقلال برسد و زبان مردمی و سراسری در کشور شود. زبان پشتو در افغانستان فراقومی نشد و هم چنان زبان قومی ماند و قوم پشتون برای ارتباط با اقوام دیگر در استان های تاجیک نشین، اوزبیک نشین، هزاره نشین به ویژه در کابل به پارسی صحبت کردند و نسبتا پارسی زبان شدند.

بنابراین پروژه ی پشتون سازی یا به تعبیر محمود طرزی افغان سازی ناکام ماند و تطبیق نشد. بهتر است گفته شود قابل تطبیق نبود. این که پروژه ی زبانی و فرهنگی پشتون سازی و افغان سازی ناکام ماند به این دلیل نبود مانع سیاسی ای در برابر این پروژه وجود داشته است، بلکه ناکامی این پروژه دلیل فرهنگی داشت، زیرا زبان و فرهنگ پشتو زبان و فرهنگ محلی و غیر مکتوب قوم پشتون بود و نمی توانست جای زبان و فرهنگ بینا قومی زبان پارسی را بگیرد که بیش تر از یک هزار سال در منطقه رسمیت داشت و دارد.

شاهان ترک و مغول که در حوزه ی زبان پارسی به قدرت رسیدند، واقعیت فرهنگی منطقه را درک کردند و با استفاده از این واقعیت فرهنگی (زبان پارسی) برای گسترش و تقویت قدرت خود پرداختند. شاهان پشتون از احمد شاه تا عبدالرحمان این واقعیت را درک کردند، اما

محمود طرزی در زمان حبیب‌الله که زیر تاثیر برداشت فاشیستی نازیسم و پان‌ترکیسم قرار داشت، بدون در نظرگیری واقعیت فرهنگی افغانستان و منطقه خواست واقعیت فرهنگی و زبانی افغانستان را دیگرگون کند و یک زبان محلی (پشتو) را جانشین واقعیت فرهنگی فرهنگ و زبان افغانستان و منطقه (پارسی) کند.

بنابراین او ایده‌ی زبان افغانی را مطرح کرد و در سراج‌ال‌اخبار نوشت زبان افغانی پدرکل زبان‌های دنیا است. امان‌الله نیز تحت تاثیر نازیسم و محمود طرزی قرار داشت و جابجایی زبان پشتو به جای زبان پارسی با حمایت حکومتی از دوره‌ی امان‌الله آغاز شد و بیش‌تر از صد سال است که تطبیق این پروژه‌ی ناکام توسط حکومت‌های قومی جریان دارد، اما نتیجه‌ای غیر از تعصب و خشونت در پی نداشته است.

پته‌خزانه نیز در تداوم همین افغان‌سازی، جعل و ساخته شده است. این جعل بیش‌تر از این‌که به اقوام غیرپشتون آسیب زده باشد به قوم پشتون آسیب فرهنگی زده و این اقوام را بیهوده درگیر کرده است.

قوم پشتون مانند اقوام دیگر ایرانی یکی از اقوام منطقه است. طبعاً هیچ قومی به یکبارگی از آسمان نیفتاده یا از زمین سر نزده است، بلکه هر قومی در اثر تحولات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی بشر به وجود آمده و شکل گرفته است. اما ارایه‌ی تاریخ یک قوم با جعل در واقع اهانت به حضور بشری آن قوم است. کسانی که پته‌خزانه و زبان افغانی پدر زبان‌های جهان را جعل کردند، در واقع به حضور بشری و ماهیت بشری قوم پشتون اهانت کردند و عقده، خودکم‌بینی و عصبیت‌های شخصی خود را جعل کردند و به عنوان امر مقدس به قوم بر قوم پشتون برچسپ زدند.

دکتر ناشناس در این چند سال به آسیب جعل پته‌خزانه بر زبان و فرهنگ قوم پشتون می‌پردازد و تاکید می‌کند که تاریخ، فرهنگ و زبان پشتورا با جعل پته‌خزانه ربط ندهید و افراد جامعه‌ی پشتون را با تقدس‌سازی جعلیات دچار سوداذگی، جنون‌زدگی و ساده‌انگاری نکنید و بگذارید جامعه‌ی پشتون با واقعیت خود در جهان معاصر رو به‌رو شود.

چند روز پیش رسانه‌ای که به زبان پشتو فعالیت دارد، از دکتر ناشناس در باره‌ی پته‌خزانه پرسید. دکتر ناشناس هم‌چنان تاکید کرد که این اثر توسط عبدالحی حبیبی جعل شده است. ناشناس گفت پته‌خزانه کپی و رونوشت است. نسخه‌شناسان اروپایی پته‌خزانه را بررسی

کردند، دریافتند که کاغذ پته خزانه جدید است. بنابراین دانش‌مندان نسخه‌شناس گفتند اصل اثر را با کاغذ اصلی و تاریخی آن بیاورید، اما کسی اصل اثر را حاضر نتوانست.

دکتر ناشناس پس از آن مصاحبه، یادداشتی نوشت و در باره‌ی پته خزانه و مصاحبه توضیح داد. استاد ناشناس دیدی انتقادی و روشن‌گرانه در باره‌ی جعلیاتی مانند پته خزانه دارد و می‌گوید این جعلیات هیچ سودی به زبان و فرهنگ قوم پشتون نمی‌رساند. دکتر ناشناس به این نظر است صاحب نظران پشتون از اصل ماجرای پته خزانه اطلاع دارند و بنابراین چندان حاضر به صحبت در باره‌ی پته خزانه نمی‌شوند یا مانند سلیمان لایق مصلحت می‌کنند و موضع سلیمان لایق را اختیار می‌کنند. وقتی در باره‌ی پته خزانه سخن گفته می‌شد، سلیمان لایق می‌گفت فعلاً موقع این بحث (صحبت در باره‌ی پته خزانه) نیست.

اما تاکید دکتر ناشناس این است بایستی از این جعلیات روشن‌گری صورت گیرد، فریب به نفع جامعه‌ی پشتون نیست و نباید افراد پشتون را ساده‌انگار، کم‌سواد و خون‌گرم نگه داشت و با پته خزانه‌سازی از افراد کم‌سواد و خون‌گرم جامعه‌ی پشتون سوءاستفاده کرد.

حقیقت این است که نظر استاد ناشناس در باره‌ی پته خزانه و جامعه‌ی پشتون روشن‌فکرانه، روشن‌گرانه و انتقادی است. هر جامعه‌ای به چنین شخصیت‌های روشن‌فکری نیاز دارد تا پوستین بدوی و ساده‌انگارانه‌ی قوم خود را از تن و فکر بدویش بدرکند و قوم خود را با واقعیت معاصر اجتماعی، فرهنگی و فکری بشر رو به رو کند.

دکتر ناشناس می‌گوید پته خزانه از نظر نسخه‌شناسی توسط دانش‌مندان اروپایی شناسایی شد که جعل است و از نظر زبانی و نگارش نیز ثابت شده که جعل و رونوشت و کپی‌برداری است. استاد ناشناس به آرای قلندر مومند که پشتون است ارجاع می‌دهد و می‌گوید او پته خزانه را از نظر زبانی و نگارشی رد کرد و جعل دانست.

یادداشت استاد شناس در باره‌ی پته خزانه، زبان و فرهنگ قوم پشتون یادداشتی بسیار جدی و روشن‌گرانه است و بایستی آن یادداشت خوانده شود و در باره‌ی آن بیش‌تر نوشته و صحبت شود.

این‌که آقای لایق غرزی و شماری بر استاد ناشناس تاخته‌اند و این تعبیر سبک‌سرانه و ساده‌انگارانه را بر استاد برجسپ می‌زنند که استاد ناشناس پیر شده و هرچه می‌گوید، با استفاده از تعبیر استاد ناشناس به این افراد باید گفت در حقیقت این افراد همان کم‌سودان

خون گرم استند که شیفته‌ی ساده‌انگاری، جعل‌سازی، عصبیت و جنون شده‌اند. موضع استاد ناشناس روشن‌گرانه و انتقادی و خیلی عقلانی و اندیش‌مندانه است. این موضع استاد ناشناس تنها یک موضع روشن‌گرانه و انتقادی برای زبان و فرهنگ و تاریخ قوم پشتون نیست، بلکه موضعی است که می‌تواند الگو برای انتقاد از شیفتگی و ساده‌انگاری قومی در افغانستان قرار گیرد.

May 18th, 2023, London

داکتر ناشناس و پی مهری ها

شکیب حمیدی

نویسنده معروف روسی دستاویفسکی میگوید: بنظرم سخت ترین کار دنیا این است که در یک فضای خفقان آور و غیر قابل تحمل، در حالیکه احساسات هر لحظه خفه ات کند باز هم بتوانی منطقی رفتار کنی! من تجربه کرده ام این فضا را! خداوند دشمن تان را نشان ندهد، واقعن بسیار سخت است اینکار، اما دیپلومات نکته سنج، ادیب و هنرمند والای کشور ما داکتر ناشناس، توانست همین کار دشوار را با متانت، صداقت و شجاعت در کمال خونسردی با مجری گستاخ برنامه تلویزیون بهار، به وجه احسن انجام دهد. من که این برنامه را با نگاه ژرف دیدم از رفتار منطقی و عالمانه داکتر ناشناس در پهلوی آموختن خیلی چیزها به مفهوم اصلی واژه «شجاعت» پی بردم.

آری شجاعت فقط در همان لحظه نخست که با ترس مواجه میشوی خود را نشان نمی دهد، بلکه وقتی به گذشته نگاه میکنی و می بینی از پس معمای بس ترسناک که اکنون با وجود بزرگنمایی ها دیگر به اندازه روز اول برایت معمایی، هیولایی و ترسناک نیست، پیروز برآمده ای و میتوانی در برابر هر نوع تهدید در موردش منطقی تر حرف بزنی، دیده و تعریف می شود. هرچند او پیهم از سوء مجری تشویق به پذیرش اشتباه و معذرت خواهی می شد، اما ایشان با شجاعت تمام از آنچه در گذشته گفته بودند با استدلال دفاع کردند و در برابر هر اتهام واهی و پوچ به عنوان یک دانشمند آگاه، در حالیکه لبخند شجیعی را لبانش به طور عجیبی در نگاهش منتقل می نمود با چشمخند پاسخ گفتند. انگار او تصمیم گرفته بود برای بنمایش گذاشتن صداقتش امروز بهترین خودش باشد نه بهترین دیگران! چون بهترین خود بودن هنر است و بهترین دیگران بودن رنج ناتمام.

داکتر ناشناس نیاز به معرفی و تعریف ندارد! کیست که او را شناسد و خاطره ای از آهنگ هایش نداشته باشد. او که در رشته ادبیات دوکتورا دارد، شعر و تصنیف هم میسراید، آهنگ می سازد و آواز جادویی اش در قلبهای چند نسل حکمروایی میکند، هنرمندیست که منش و

بینش اش، نیز مکتب زندگی، عشق ورزی، پارسایی، صداقت و پاکدامنی میباشد. دانش، هنر و صدای سحرآمیزش، شیرازه از شعر، شور و شعور است؛ او وقتی در کوهستان و دره ها روی سبزه می نشیند، فریاد توصیف قبای چیت گل گل یارش را در آهنگ دره به دره سر می دهد. از گل بادام آهنگ شیر و شکر می سازد! لب دریای کابل می نشیند تا از جادوی نگاه یک جفت چشمان سیاه بنالد آشناترین همراز ترین هر دل می شود! این وارسته صادق و رستگارفطرت، با آنکه ساز و آوازش ذکر یار و عاشقانه است، در عین حال از ترانه هایش، عرفان، پند و حکمت نیز چون باران، باریدن می گیرد. چنانچه از به نوا آمدن نی مولانا می خواند، از فلسفه بود و نبود انسان در اندیشه اقبال می سراید. از شبلی آن پیر طریقت ارشاد و سوختن در داغ نامرادی می خواند. بدون شک او اهل دل و عارف شوریده است که همه این ترانه ها به مدد آن نم چکیده بر خاک دل که چون یمی، بی تاب و بی قرار، در جوش و خروش میباشد الهام می گیرد. او بهترین آموزگار زبان و ادبیات پشتو و فرهنگ پشتو برای همه فارسی زبانان و از جمله برای خودم است. دوستانی که مرا می شناسند می فهمند که من تمام آهنگهای پشتوی ناشناس را از حفظ دارم و همیشه با هارمونی آنها را عاشقانه می خوانم. ناشناس توانسته فرهنگ و ادب پشتو را از طریق عشق، نه از طریق فرمان و زور به ما بشناساند.

مضاف بر اینها آنچه این شخصیت را عزیز دلها کرده، پرتو نگاه این هنرمند روشن بین و پاک باور به عشق و عرفان است. آری به یقین کامل میتوان گفت که او بیش از هر تعلق قومی سمتی هم تبار عشق است. مضاف بر این شکسته نفسی و مهربانی خاصه شخصیت اوست. متأسفانه من او را از نزدیک ندیده ام، اما دوست بزرگوارم استاد عتیق فقیری که چند روز در هالند افتخار میزبانی شان را داشتند یک چنین ازشان برایم تعریف کردند. همچنان برادر عزیزم شاه محمود جان که با ایشان از نزدیک آشنائی دارند میگویند ناشناس شخصیتی ست که مثل «دایره» با آمدنش موج مثبت می دهد و از این رو می تواند با همه کنار آید. واضح است که انسان های محبتی بزرگترین ضربه ها را از نثار کردن محبت زیاد به دیگران می خورند؛ چرا که تجربه نشان داده در این دنیا ناکسان، بزرگترین و مهلک ترین ضربات شکننده تاریخ بر قلب کسانی زده اند که در برابر آنها صادق، پر از اخلاص محبت و مهربان بوده اند. این ادعا از لای همین مصاحبه بخوبی پیدا ست.

آری! آهنگهای ناشناس همیش خاطراتی را در ذهنم تازه می کند تا فراموش نکنم دیروز را، یاران و دوستانم را، عشق را و زندگی را! لاقول هر بار که آهنگی از ناشناس می شنوم، یاد

استاد نعیم جان همصنفی مکتب ابتدائی، خان محمد هاشمی پیلوت همصنفی دوران فاکولته و سایر عزیزانی که مثل من عاشق آهنگهای ناشناس هستند می افتم، اما بصیر سرباز آمریت میدان بگرام، که بر بام پهره داری میدان، برای ماه برآمده در آسمان با توله نغمه بیا شب های مهتاب اس را می نواخت و «رحیم بدخش» که برای ماه به رقص درآمده در حوض آب فارم مرغداری، همین آهنگ بیا شبهای مهتابست را با دوتار می نواخت و اعتقاد داشت ماه مهمان عزیز از آسمان آمده، برای شنیدن موسیقی آمده، هرگز از یادم نمی رود. انسان موجود اجتماعیت هرچند همین اجتماعی بودن گاهی کار دست آدم می دهد ولی دور از دیگران در حصار خود زیستن هم عذاب خودش را دارد. حکایت آدمهای چون داکتر صادق فطرت از همه فرق میکند. در جمع و اجتماع کسانی که بگفته گاندی عمری سر بر بالشت نادانی مانده، خواب آرام می کنند بودن هم سخت است. چرا که سخنهای آنها برای یکدیگر قابل درک نمی باشد. لهذا دست و زبان آنها طبعن موجب ناراحتی اسطورهیی چون ناشناس خواهند شد. اما به حیث یک هنرمند مشهور جدا از هیاهوی اجتماع زیستن هم به ویژه در این سن و سال، پیش درآمد افسردگی دارد. هرچند اندیشه ناشناس، هنر ناشناس و تجارب ناشناس همچون فولاد آبدیده است که با اینگونه اتهامات نه می پوسند و نه هم میسوزند. اما عده یی پختگی همین فولاد آبدیده را تشبیه به شمشیر صیقلی بران در برابر خویشتن تجسم می کنند. گرچه حتا با داشتن چنین پندارهای مزخرف مثل آفتاب روشن و هویداست که این شمشیر نه کسی را می بُرد و نه هم به سمت کسی نشانه می رود. زیرا این شمشیر با تفته تجربه و علم صیقل شده است. متاسفانه بزرگ ترین انسان ها رنج های بیکرانی را به نا حق به دوش می کشند ولی خوشبختانه که نمی شکنند. قامت ناشناس عزیز رسا باد! خدایش عمر دراز همراه با صحتمندی دهد.

May 18, 2023

اصیل و القییت کتاب پټه خزانه

حبیب الله احراری

مرحوم بینوا درباره پټه خزانه گفت: من اشعار آنرا می سرودم و عبدالحی حبیبی نثرش را!

در بحبوحه جدال مجعول بودن پټه خزانه که در نشرات مجازی، پس از مصاحبه هنرمند ارجمند داکتر محمد صادق فطرت ناشناس مشتعل و داغ شده است، بنده به یاد مطالبی افتادم که قبلاً به چاپ رسانده بودم. مناسب می نماید تا آن موضوع را در اینجا یادآوری کنم، بدین شرح:

استاد محمد نذیر حباب، دپلومات سابقه دار وزارت امور خارجه افغانستان، طی صحبت هایی که با شادروان غلام حضرت کوشان، نویسنده معروف کشور می داشت، باری درباره اظهارات شادروان عبدالرؤف بینوا شاعر و نویسنده زبان پشتو راجع به چگونگی ترتیب و تدوین کتاب جعلی (پټه خزانه) چنین گفت: «سردار نعیم خان، هرکاره امور صدارت داؤود خان، به ویژه در ساحة سیاست فرهنگی کشور، حبیبی و مرا احضار کرد و دستور داد تا درباره قدامت زبان پشتو کتابی ترتیب و چاپ گردد. او افزود: من به شما دو نفر وظیفه میدهم تا هرچه زودتر دست بکار شده و چنین کتابی تهیه کرده از نظر من بگذرانید تا به چاپ آن اقدام کنیم.

من (بینوا) و استاد (حبیبی) چندین روز برای تعمیل هدایت والا حضرت نعیم خان باهم مشوره کردیم، و به نتیجه رسیدیم که هر روز یکی دو نام پیدا کرده و فهرست بیش از پنجاه شاعر خیالی را نامنویس کنیم، بعد در شرح حالش استاد حبیبی توضیح نیم سطره، یک سطره و بعضاً چند سطره بنویسد و من هم نظر به نام و نشان آن شاعر خیالی یک مصرع یا یک بیت و حتی دو یا سه بیت نظم بسازم تا آنکه کتاب نسبتاً قطوری فراهم آوریم. بعضاً با صدیق خان رشتین رئیس پشتوتولنه و گاهی هم با حضور ارسلان سلیمی که معاون پشتوتولنه یا معاون رادیو کابل بود، مطالب و نظم های تهیه شده را چند باره مرور و تصحیح می کردیم، که بالاخره حجم و قطر کتاب به اندازه دلخواه رسید.

جهت تحکیم بیشتر اساس کتاب، قصه ها و داستان هایی با خیال پردازی هایی را ما چند دوست همدل طرح کردیم و بالاخره استاد عبدالحی حبیبی مقدمه و مؤخره هایی نگاشت و کتاب را به

سردار نعیم خان ارائه نمودیم. یعنی در واقع پته خزان محصول مساعی فکری من و حبیبی و دوسه نفر دیگر میباشد...» ختم مطالب گفته شده مرحوم بینوا، با تصحیحات.

عبدالرؤف بینوا در دهه دموکراسی، یکی از وزیران مطبوعات بود، که در ایام کهنسالی به حیث سفیر افغانستان در لیبیا ایفای وظیفه می نمود، و در همان جا با استاد محمدنذیر حباب که عضو عالی رتبه آن سفارت بود، گفت و شنیده های زیادی داشت، که گزارش بالا گوشه از آن میباشد.

مرحوم کوشان مطلب بالا را قلمی نمود، و بنده آنرا در یکی از شماره های مجلات (خراسان) یا (نامه خراسان) بین سالهای ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ که مدیر مسئول هر دو مجله بودم، به چاپ رساندم. بعد از آن سالها تا امروز حد اقل پنج بار از خانه یی به خانه دیگر همراه با همسر و فرزندانم کوچیدم، به همین سبب هر چه کوشیدم آن مجله یی که مطلب را در آن انتشار داده بودم، نیافتم - با تأسف! علاقمندان میتوانند آن مجلات و تمام شماره های هفته نامه امید را تا همین تازه ترین شماره که ۱۰۵۷ می باشد، در کتابخانه کانگرس ایالات متحده بیابند، زیرا بنده همه نشراتی را که در امریکا مدیریت کرده ام، یک یک نسخه به آن مرکز علمی فرستاده ام.

نتیجه: گویند هیئتی از باستان شناسان از سرزمینی میگذشتند، هیچ اثر تاریخی و باستانی در آنجا ندیدند. با چند شخصی که مُرده ریگی از سواد داشتند، روبرو شده و از آنان پرسیدند آیا در سرزمین شما کسانی از قبل زندگی داشته و برج و بارو و قلعه و ساختمانی اعمار نکرده اند که هیچ اثر تاریخی و باستانی ندارید؟ سرکرده آنان با تبختر فراوان پاسخ داد: نه! نداشتیم و نداریم، اما میکوشیم حالا یک مقداری آثار باستانی آباد کنیم!

مرحومان حبیبی و بینوا هم در نیمه نخست قرن بیستم میلادی، آثار باستانی قرن دوازده ساختند و نامش را «پته خزان» گذاشتند، که سال تولد و وفات بیشتر شاعران آن و محل تولدشان معلوم نیست، و از آثار قلمی فراوانی که آفریده بودند، فقط یک یا دو بیت آنقدر مانده تا به دست آن دو دانشمند گرامی بیفتد!!

معنی و ناشناسی پژورگی

صدیق الله توحیدی

وقتی هنوز کودکی بیش نبودم و از معانی شعر و موسیقی سر در نمی‌آوردم، آهنگ‌های ناشناس خوشم می‌آمد. وقتی دوازده و یا سیزده سالم بود می‌توانستم تا جایی معانی ابیات را درک کنم. این علاقمندی همراه با من جوان‌تر میشد. وقتی به جوانی رسیدم آشناترین هنرمند در نزد من ناشناس بود. آهنگ‌های پشتو و فارسی که ناشناس اجرا می‌کرد برای من خوش‌آیند و لذت بخش بود. در آن روزگار احمد ظاهر هنرمندی بود که مورد پسند جوانان بود اما من برخلاف دیگران طرفدار ناشناس بودم. مطالع اکثر آهنگ‌هایش تا هنوز که پا از شصت ساله‌گی بسوی هفتاد می‌گذارم به خاطر ام است. من در صدای داکتر صادق فطرت واقعن صداقت و عشق را احساس می‌کردم. روال زنده‌گی بعد از کودتای ثور برهم خورد و چهره دیگری از زنده‌گی یعنی جنگ، زندان و قتل و قاتل را تجربه کردم اما علاقه ام به ناشناس کاهش نمی‌یافت. من اشعاری را که او در قالب کمپوزهای زیبا می‌سرود به آن دلیل دوست داشتم که چیزی از ابتذال در آن‌ها وجود نداشت. باری، بعد از سقوط کابل بدست طالبان بار اول که مصاحبه ایشان را شنیدم، تصرف کشور بدست طالبان را مقایسه با فتوحات احمدشاه درانی می‌کرد، با شنیدن این مصاحبه از دوست دیرینه‌ام که دوستی یک طرفه بود تا حدی آزرده شدم اما وقتی مصاحبه‌های اخیرشان در مورد کتاب پته خزانه را دیدم ارادتم به این هنرمند بزرگ دوباره اعاده شد. متوجه شدم که صداقت داکتر صادق فطرت در این دور فتور که همه را بیماری تبارگرایی بیمار نموده است، بی‌مثال است. ناشناس با اجرای آهنگ‌های دل‌پذیر، زبان و شعر پشتو را به خانه‌های اقوام غیر پشتون برد، لذا خدمت ایشان برای فرهنگ پشتو پر بار تر از کتاب مجعول علامه حبیبی در مورد تاریخ پشتون‌ها بوده است. بگذار بیماران هرچه می‌گویند بگویند اما ناشناس دین خویش را ادا کرده است. راست گفتن هزینه دارد. ناشناس آن هزینه را پرداخت اما دین علمی اش را ادا کرد. ما با آهنگ‌های او جوان شدیم و به پیری رسیدیم.

شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد تو بیا کز سر شب در صبح باز باشد

May 18, 2023

نمایشنامه «شوقی در پی یک معما»

احمد رشاد بینش

حرفی باید گفت و سخنی باید شنید، ما ملتی هستیم که تمدن پر رنگ و وسوسه انگیز داریم ، سلاطینی با القاب افسونگر اما تهی از معنی و عمل و در این تمدن چند و چندین هزار ساله محو در ابهام و سر درگمی، فارغ از شناخت و گرفتار گنگی و هم پیمان با سنت های قبیلوی و تراژیدی رنگ، پوست و زبان. یک «ملت» حقیقی و اصیل، صرف یک «جماعت»، یعنی تجمعی از افراد در یک سرزمین نیست. یک ملت برای ملت شدن نیازمند نیروها و مؤلفه هایی است که آحادش جامعه را در عمیق ترین لایه های هستی اش به یکدیگر پیوند می دهد. در این میان شعر، هنر، ادب و موسیقی از مهم ترین عناصری هستند که به یک قوم تاریخی هویت بخشیده، از یک جماعت یک ملت می سازند. یک «جماعت» برای آن که به یک «ملت» تبدیل شود و تا سرحد یک ملت ارتقا یابد نیازمند «افتخار و غرور ملی و امید ملی» است و شاعران و هنرمندان و ادیبان و موسیقی دانان حاملان و حافظان افتخار، غرور، امید و آزادی یک ملت هستند. بدا به حالت سیاستی که این مهم را در نیابد و قدردان شاعران و هنرمندان و ادیبان و موسیقی دانانش نباشد و به واسطه بی توجهی به شاعران، هنرمندان، ادیبان و موسیقی دانان یک کشور، حس افتخار، غرور، امید و آزادی ملتش را جریحه دار سازد.

نمی توان چشم پوشید و لال زانو را به برکشید؛ شعور و معرفت انسانی آن را می طلبد که حقیقت است و زلال، در جامعه ما موسیقی را نمی شناسند و هویت این هنر والا دچار اضمحلال و دگرگونی گردیده است، هنرمندان و هنرشناسان چون استاد دکتر فطرت ناشناس و استاد وحید قاسمی عسس و نگهبان این هویت هنری هستند، دریغا! که این جماعت تشنه و درمانده که برای شهرت و رجهان خویش دست سیاست و مکر را گرم می فشارند و این قافله سالاران موسیقی را جامه ی قومی و ملیتی می پوشاند، این سفاکان جاهل آنقدر محو خود بینی و خویش فریفتگی گشته اند و فراموش نموده اند که سرمایه های ملی هیچ گونه پیوندی به قوم و قبیله ندارند و آنها افغانستانی هستند! (ناشناس) را باید قاموس و ناموس هنر موسیقی افغانستان دانست.

این ابر مرد موسیقی هیچگاه در شاهراه سیاست های سیاه و قرمز نرفته و آگاهانه سروده

و پرداخته است.

چه درد آور است و طاقت فرسا که هنوز هم به بهانه های مختلف روح این هنرآفرین را آزرده نماییم و (سایه ی شوم پته خزانه) را روی باغستان هنر و ادب بگسترانیم، سیاست شوم عصر ما توهمی بیش نیست. سیاست ناپخته و خام، که سیاست را صرفاً در حد روزمره و مواضع و جهت گیری های اینجایی و اکنونی، و نه در افق تاریخ و آینده های دورتر و منافع ملی، می فهمد در نمی یابد که غرور ملی ناکافی و احساسات جریحه دار شده یک ملت، بحث جدی و اثربخش درباره سیاست ملی را، آن هم در روزگاری که یک جامعه زیر سنگین ترین فشارهای نظام سلطه جهانی است، نامحتمل می سازد. سیاست ناپخته باید دریابد که ما بدون شخصیت های فرهنگی، متفکران، شاعران، ادیبان، و هنرمندان مان نمی توانیم به خویشتن به منزله یک ملت بزرگ تاریخی وحدت و انسجام بخشیم. بی تردید، ادب، هنر، شعر، موسیقی و آواز افغانستانی در کنار دیگر مؤلفه های حکمی، فرهنگی و معنوی، از مهم ترین مؤلفه ها و پایه های هویت ملی ماست. سیاست خام و ناپخته نباید با صرف تکیه بر برخی مؤلفه های هویت بخش مثل اعتقادات و باورها، اجازه دهد دیگر عناصر بنیادین و پایه های هویت ملی ما، مثل حکمت، شعر، ادب و موسیقی ما به واسطه بیگانگان مصادره شده یا به دلیل بی توجهی به آنها سبب شکاف بیشتر ملت با نهاد سیاست، آن هم در شرایط تاریخی بسیار بحرانی کنونی کشورمان گردد.

باز هم این جمله همبولت، ادیب و زبان شناس مشهور آلمانی را یادآور می شوم: «امپراطوری ها محومی شوند، اما یک شعر خوب باقی می ماند». نهاد سیاست باید دریابد که این نه سیاست و امور سیاسی است که معیاری برای قضاوت در خصوص حکمت، شعر، ادبیات، هنر و موسیقی است، بلکه کاملاً برعکس، این حکمت، شعر، ادبیات، هنر و موسیقی و شیوه مواجهه سیاست با اصحاب فرهنگ و هنر و اندیشه و موسیقی است که معیار درستی و نادرستی سیاست هاست.

دکتر ناشناس، یکی از بزرگترین سرمایه های ملی دوره معاصر، یکی از مظاهر افتخار ملی و یکی از برجسته ترین نمایندگان روح افغانستانی است، روحی که در موسیقی و آواز او متجلی می شود. موسیقی و آواز او با عمیق ترین لایه های وجودی ملت ما پیوند خورده است. نادیده انگاری این حقایق بزرگ به معنای سیاست نااندیشی و سیاست نافهمی نهاد سیاست است.

May 18, 2023

رُپائی پشتو و داکتر ناستاسی

ذبیح مهدی

عمر خیام و صادق هدایت

نخستین تصحیح معتبر رباعیات خیام به دست صادق هدایت صورت گرفت. او پرسش‌های ساده‌ای را مطرح ساخت و به پاسخ‌های دست یافت که خیام‌شناسی پس از خود را متحول ساخت. هدایت در کتاب ترانه‌های خیام دسته‌بندی کلی‌ای از مضامین رباعیات خیام ارائه می‌دهد و ادعا می‌کند که به طور کلی رباعیات خیام حول مسایلی مانند راز آفرینش، درد زندگی، گردش دوران و... می‌چرخد و رباعیاتی را که از لحاظ محتوا و جهان‌بینی در مغایرت کامل با دیدگاه‌های خیام قرار دارند، زیر سوال می‌برد. سرانجام، صادق هدایت از میان صدها رباعی تنها ۱۴۳ رباعی را از خیام می‌داند.

سوال این جاست:

آیا صادق هدایت با عمر خیام دشمنی داشت که صدها رباعی را از چنگ او بیرون کشید؟ آن‌هم رباعیاتی که بیشتر مردم آن‌ها را مسلماً متعلق به خیام می‌دانستند؟ تعدادی از این رباعیات که دیگر متعلق به خیام شناخته نمی‌شوند، از لحاظ زبان و بیان و پختگی ذره‌ای از شعر خیام کم ندارند.

فردوسی و جلال خالقی مطلق

فردوسی سی و چند سال عمر خود را صرف سرودن شاهنامه کرد ولی جلال خالقی مطلق ۵۰ سال است که روی تصحیح و پیرایش شاهنامه کار می‌کند. او در طی سال‌هایی که به بررسی دستنویس‌های شاهنامه می‌پرداخت، مطالعه‌ی پیگیری نیز درباره‌ی تاریخچه و روش‌های پیرایش متون در غرب انجام داد و نتیجه‌ی این تجربیات خود را در چند مقاله و سپس در جای‌جای کتاب یادداشت‌های شاهنامه منتشر کرد. دکتر مطلق جمعاً ۵۱ دستنویس شاهنامه را بررسی کرد و از مجموع حدود ۱۲۰ هزار بیت تنها نزدیک به ۴۳ هزار بیت را در «شاهنامه‌ی

فردوسی» جا داد. او حدود هفتاد و چند هزار بیت منتسب به فردوسی را جعلی یا الحاقی خواند و ادعا کرد که شاعران و کاتبان بعدی این بیت‌ها را به فردوسی نسبت داده‌اند.

سوال این جاست:

آیا دکتر خالقی مطلق با فردوسی دشمنی دارد؟ چرا باید اصالت هفتاد و چند هزار بیتی را که در ده‌ها نسخه‌ی خطی و چاپِ سنگی موجودند و هر بیت می‌تواند بر عظمت فردوسی بیافزاید زیر سوال برد؟

جالب است اگر بدانید که برخی از این بیت‌های الحاقی از مشهورترین بیت‌های شاهنامه‌اند و به تمام معنا با شعر فردوسی همسری می‌کنند.

زبان پشتو و دکتر ناشناس

امکان ندارد که من عاشق آهنگ‌های پشتوی ناشناس باشم ولی او با زبان مادری خودش عناد داشته باشد. دکتر ناشناس بسیار مسئولانه می‌خواهد الحاقات و جعلیات زاید را از چهره‌ی پاک زبان پشتو پس بزند. به گمان من او دقیقاً همان کاری را با زبان پشتو می‌کند که صادق هدایت با رباعیات خیام کرد و خالقی مطلق با شاهنامه دارد می‌کند. همان‌طور که دور ریختن چندصد رباعی به خیام صدمه‌ای وارد نساخت، دور ریختن هفتاد و چند هزار بیت عظمت و بزرگی شاهنامه را نابود نکرد، به گفته‌ی خود دکتر ناشناس، دور ریختن کتاب پته‌خانه نیز نمی‌تواند به جایگاه شعر و ادبیات پشتو آسیب برساند. زبانی که خوشحال‌خان ختک و حمید مومند ماشوخیل و رحمان بابا دارد، نیازی به جعل ندارد.

May 20, 2023

صدای ناشناسی باز هم محبوب خواننده پوهلا

سهیلا اصغری

بگذار ناشناس نظر خود را ابراز کند. ما آزادی بیان را قدر می‌کنیم.

من آهنگ‌های فارسی و پشتوی ناشناس را باز هم دوست خواهم داشت و بار بار خواهم شنید.

متأسفم که این واویلا و دادوبیداد در پی یک ابراز نظر، البته نه تحقیق علمی به‌پا انداخته شده است.

من در زبان پشتو شخص مسلکی نیستم و به خود حق تحقیق درین مسأله را نمی‌دهم. اما از دید یک ماستر ژورنالیزم نکاتی چند را اشاره می‌کنم.

نخست؛ پرسش مطرح شده از ناشناس در کتاب «ناشناس ناشناس نیست» آمد گپ بوده و نباید صبور سیاست‌نگ تفرقه‌انداز خوانده شود و پاسخ ناشناس صرف و صرف نظر شخصی خودش بدون کدام تحقیق علمی است.

دوم؛ هر مصاحبه‌یی که بعداً درین باب از ناشناس گرفته شده، غیر مسلکی و خلاف اصول ژورنالیزم و نادیده‌گرفتن شخصیت حقوقی ناشناس بوده است. در مصاحبه‌یی که بعد از رونمایی کتاب «ناشناس ناشناس نیست» در لندن صورت گرفت بیشتر به محاکمه شباهت داشت و چنان ترس و ارباب بر هنرمند محبوب روا داشته بودند که حتی وی را مجبور به ابراز بیماری یادفراموشی ساخت. وی مجبور شد بگوید که کتاب را خودش بیش از یکبار نخوانده است. وی مجبور گردید طلب پوزش کند.

در مصاحبه با حبیب هوتکی که پیوند خانوادگی با ناشناس نیز دارد، گرداننده از چال‌های مختلف استفاده کرده و حتی به وی وعده داده است که درین باب سوال نخواهد کرد، تا وی را به اصطلاح به جال اندازد. ولی باز هم خلاف قول و قرار از ناشناس به گونه‌ی خیلی نازل جویای همان داستان می‌شود. ناشناس می‌توانست همان لحظه مصاحبه را قطع کند و دیگر به پرسش‌ها پاسخ نگوید. اما متأسفانه از حقوق خودش مثل اینکه آگاه نباشد و از روی احترام به مرد خویشاوند پاسخ می‌گوید که باز هم باعث ایجاد همهمه می‌شود.

سوم؛ ناشناس از هیچ تحقیق علمی درین باب سخن نه گفته است. اگر وی از مردی که هنر او را داغ و لکه‌ی ننگ بر خانواده اش می‌دانست چنین حرفی شنیده باشد، حتماً آن فرهیخته* این راز مهم را به شخص فرهنگی قابل اعتماد دیگری نیز بازگو کرده است. ازین رو این راز اگر رازی باشد، پنهان نخواهد ماند.**

چارم؛ ناشناس در دفاع از خودش باز از کتاب «پته خزانه فی المیزان» قلندر مومند یاد میکند. اما این را یاد نمیکند که همه انگشت‌گذاری‌ها و نقدهای قلندر مومند در زمان حیات علامه عبدالحی حبیبی یک یک پاسخ گفته شده است. (***) هم در باب حرف «ع»، هم در باب «علین و علیون» و غیره.

لهذا برای هر تردید نقدهای علمی و پاسخ‌های اکادمیک و علمی ارائه شده است. اما گرداننده یا مصاحبه‌کننده خود ازین مقالات آگهی ندارد تا بتواند با ناشناس بحث کند. ازینرو ناشناس را به بیننده‌ها حواله می‌کند و خود نظاره‌گر می‌نشیند.

علاقمندان این بحث بهتر است از دشنام به ناشناس به آن همه مقالات مراجعه نمایند. در غیر آن یک کتاب یک قوم و یا زبان را هویدا و یا نابود نمی‌تواند.

من از تمام هموطنانم تقاضا دارم تا بگذارند این آوازخوانی که با عشق برای ما سال‌های مدید آوازخوانده است، دوران کهولتش را به آرامی و بدون درد سر سپری کند.

May 22, 2023

* البته بانو اصغری گرامی متوجه نشده‌اند که در این بحث اشاره به دو شخصیت از خانوادهٔ ارجمند حبیبی است؛ یکی پوهاند عبدالحی حبیبی (پسر کاکای پدر داکتر فطرت) که حکایت جعل پته خزانه را به داکتر فطرت ناشناس گفته‌اند و روابط نیکی با داکتر فطرت داشتند و دیگر محمود حبیبی (پسر کاکای داکتر فطرت) که با وجودی که تحصیل‌کردهٔ فرانسه بود، هنر داکتر ناشناس را ننگ بر خانوادهٔ حبیبی می‌دانست.

** یقین دارم آنگونه که غرضی لایق این سخن سلیمان لایق را که «پته خزانه جعل است خو وقت گفتنش نیست»، در تلفون برای من گفت، به شما که بیشتر با هم می‌شناسید، نیز گفته است.

*** هیچ پاسخ علمی و اکادمیک در زمینه تا امروز رایج نشده است حتی قلندر مومند و دوست محمد کامل به افغانستان ممنوع الدخول اعلان شدند و آثارشان ممنوع الطبع و اگر دلایلی وجود می‌داشت، امروز درین فضای هیاهو حتمن مطرح می‌شد.

عزیز آریانا شکر

تبصره من در باره پته خزانة در برگه فیس بوک بانو سهیلا اصغری وردک، گوینده شناخته شده و براننده کشور:

با درود سهیلا جان،

دردمندانه و سوگوارانه معمای سردرگم پته خزانة چند دهه است که مایه نفاق، شقاق و افتراق گردیده و سخت به وحدت راستین ملی زیان رسانده است. دیدگاه این کمترین در زمینه چنین است:

اگر به راستی چنین کتابی وجود داشته است، چرا دولت های پیشین افغانستان آن را به عنوان یک اثر تاریخی و فرهنگی متعلق به ارثیه فرهنگی/ تمدنی ثبت یونسکو نکرده اند؟ چرا به کارشناسان خارجی اجازه نمی دادند که این اثر را از دید نسخه شناسی ارزیابی کنند؟

اگر چنین کتابی وجود ندارد، پس باید گلیم فتنه جمع شود. زیرا قرار نیست تا روز رستاخیز بر سر اصلی بودن یا جعلی بودن آن دعوا کنیم و بر سر یک دیگر بزنیم.

من از همین تریبون اعلام می دارم که حتا اگر همین اکنون هیاتی کتاب را به آلمان بیاورند، طی یک ساعت در انستیتوت کریمینال تخنیک شهر ماینز قدمت کتاب از روی کاغذ و رنگ تعیین می گردد.

مگر واقعیت این است که این کتاب جعلی است. از همین رو هم بود که استاد حبیبی تنها کاپی آن را به نمایش گذاشت و هنگام رونمایی/ پرزنتیشن حاضر نشد اصل آن را در دسترس لویی دوپری بگذارد. یکی از کسانی که در آن مجلس حضور داشت، استاد ناظمی بود. می توانید از ایشان بپرسید.

من در دوره کرسی بسیار در این راستا تلاش کردم.

به ویژه هنگامی که بنا به دعوت انستیتوت دیپلوماسی و استراتژیک فرانسه سفری به پاریس داشتم. می خواستم کتاب را رسماً به یونسکو بسپاریم و با کمک پروفیسور زلمی حقانی، سفیر و داکتر ظاهر عزیز، نماینده دائمی در یونسکو در این سازمان جهانی ثبت کنیم.

حتما موضوع را با شادروان داکتر شیرزی، معین سیاسی هم در میان گذاشتم.

موضوع را با شادروان نیلاب رحیمی، مدیر کتابخانه عامه و شادروان رهنورد زریاب، هنگامی که مشاور وزارت اطلاعات و فرهنگ بود، مطرح کردم. مگر چیزی دستایم نشد. رهنورد با شوخی گفت: سرت بوی قرمه می دهد!!!

به هر رو، تا جایی که من از چند دانشمند افغانستان شناس برجسته روسی در زمینه پرسیده ام، همه به یک آواز می گفتند که تا اصل کتاب در دسترس ما گذاشته نشود، نمی توانیم اصالت آن را تایید کنیم.

هنگامی که در بنگاه انتشارات پروگرس کار می کردم، روزی در نشست که با اشتراک شادروان رهگذر، شادروان دانشور، شادروان روان راصع، شادروان بیرنگ کوهدامنی و شادروان داکتر بهروز داشتیم، داکتر بهروز از شادروان رهگذر پرسید که آیا پته خزانه به راستی وجود دارد و یا جعلی است؟ اگر وجود دارد، چگونه می توان آن را به انستیتوت خاورشناسی اکادمی علوم آورد و با تحاشی و تعالیق و مقدمه مفصل چاپ کرد و زمینه ترجمه آن را به زبان روسی بررسی و فراهم کرد؟

و افزود: اکنون ترجمان های بسیار ورزیده یی چون اریانفر، داکتر وردک و دانشور داریم که می توانند آن را به روسی برگردان نمایند. باید از این شانس استثنایی بهره گرفت.

چند سال پیش که شادروان حبیبی مسکو آمده بود، از وی خواهش کردم که اصل کتاب را هر طوری که شده در دسترس انستیتوت شرق شناسی قرار دهد.

استاد گفت خوب است این موضوع را بررسی می کنم.

او در ضمن صحبت تنها همین قدر گفت که از برخی از آثار خود راضی نیستم. زیرا با توجه به جو تیره و تار و دست و پاگیر همان روزگار نوشته شده بود و دست بازی در نوشتن آن چه می خواستم، به دل خود نداشتم.

مگر، پس از رفتن به کابل دیگر تماس نگرفت. دوبار برایش نامه نوشتم، پاسخ نگفت.

روانشاد رهگذر بالبخند معناداری گفت:

داکتر صاحب، بهتر است این مسایل را فراموش کنید.

زور ما و شما به این کارها نمی رسد.

استاد بیرنگ بلافاصله گفت که از استاد جاوید شنیده است که وی نیز به جعلی بودن اثر

باورمند بوده است. زیرا استاد حبیبی به تقاضاهای پیهم او در زمینه پاسخ نمی داده است. از این ها که بگذریم، در دوره ما مسایل زبانی و تباری اصلا مطرح نبود. در دانشگاه مسکو من و استاد پنجشیری مناسبات بسیار نیکی با دوستان عزیز ما شادروان استاد منگل، استاد اکبر، استاد موسی زی که وی را ترورزی می خوانیم، استاد گل جان، استاد نقیب الله سهاک، استاد وکیل شفق کنری و ... داشتیم. اصلا به یاد نمی آید که مسایل تباری و زبانی مطرح شده باشد، یا کدام اختلافی بروز نموده باشد. این موضوعات پس از رویکار آمدن گروه های جهادی مطرح گردید.

به هر رو، باید گلیم این فتنه هر چه زود تر جمع شود. اگر چنین کتابی به راستی هست، آن را به میدان بکشند؛ در غیر آن دعوا مختومه اعلام گردد.

اگر ادعای آقای سنگروال دال بر این که گویا پته خزانة در یونسکو ثبت شده باشد، درست باشد، باید شماره ثبت، تاریخ و ارزیابی کمیسیون علمی یونسکو را ارایه بدهند. در ضمن همه آثاری که در یونسکو ثبت اند، در سایت رسمی این سازمان در دسترس اند.

همچنین نمایندگی دائمی افغانستان در یونسکو، همیشه از کارمندان وزارت خارجه بوده است که مربوط مدیریت ملل متحد و کنفرانس های بین المللی می گردد.

تا سال ۲۰۰۹ که من کارمند وزارت خارجه بودم و با نمایندگان کشور در یونسکو تماس داشتم، چنین کاری انجام نشده بود. اگر بعد از آن شده باشد، من آگاهی ندارم.

تازه پروسیجر ثبت آثار در یونسکو ساز و کار معینی دارد: باید کمیسیونی به فرمان رییس دولت گماشته شود مرکب از نمایندگان وزارت خارجه، وزارت اطلاعات و فرهنگ، مشاور فرهنگی رییس دولت، اکادمی علوم، آرشیف ملی و ریاست باستان شناسی و موزیم کابل و شاید هم چند شخصیت برجسته فرهنگی.

حال اگر جناب آقای سنگروال چنین ادعایی دارند، باید ثابت بسازند.

روشن است، ثبت یک اثر دارای ارزش ملی چیزی نیست که پنهانی انجام شده باشد. در همچو موارد خبر آن از سوی آژانس اطلاعاتی باختر و رسانه ها پخش می شود.

این موضوع برای شما به عنوان یکی از گویندگان برجسته رادیو تلویزیون ملی بهتر از من روشن است.

اړ ناستانی مپاروړه پا «ریاضیات قومی» را پیاموړیږي!

عبدالشهید ثاقب

چند روز پیش من از نشانی «پایگاه خبری - تحلیلی روایت» یکی از معروفترین دگراندیشان اروپا را معرفی کردم که خیلی استقبال شد. منظورم همان «رومن رولان» است که در آستانه‌ی جنگ جهانی اول و در عصر ملی‌گرایی احمقانه، علیه نفرت‌پراکنی ملی موضع گرفت، ایده‌ی عدم خشونت را مطرح کرد و برای صلح کمپاین نمود تا این‌که در پایان جنگ، از کارهایش با اعطای جایزه نوبل تقدیر کردند.

این بار اما من می‌خواهم دگراندیش بی‌باک دیگری را معرفی کنم که از اروپا نیست، بلکه مهر تولید وطن را در پیشانی دارد. او کسی دیگری نیست جز داکتر صادق فطرت ناشناس.

بیش‌تر از ۲۰ سال می‌شود که به آهنگ‌هایش گوش می‌دهم، به خصوص این آهنگاش که می‌خواند «ای کاش با تو هیچ مقابل نمی‌شدم».

تا چند سال قبل فکر می‌کردم که فقط هنرمند و آوازخوان خوبی است، اما دو سه سالی است که متوجه شده‌ام دگراندیش صادق و باوجدانی نیز است که باید به الگوی ما در افغانستان مبدل شود.

من هر باری به افغانستان فکر می‌کنم بیش‌تر از پیش معتقد می‌شوم که یکی از عمده‌ترین مشکلات ما در این سرزمین، تضعیف‌شدن حس حقیقت‌طلبی ما است. آن‌چه که باعث شده است تا حس حقیقت‌طلبی ما تضعیف گردد، قوم‌گرایی رایج در افغانستان است.

چند سال پیش کتاب «جامعه‌باز و دشمنان آن» کارل پوپر و «در سنگر آزادی» فریدریش فون هایک را مطالعه می‌کردم. این دو فیلسوف که از منتقدان معروف مارکسیسم اند، پژوهش غنی‌ای در پیوند به جمع‌گرایی و جایگاه حقیقت در نظام‌های جمع‌گرا انجام داده اند که افسون‌کننده است. جان حرف این دو نویسنده این است که گروه‌گرایی، چه در قالب نژادباوری و قوم‌گرایی و چه در شکل و شمایل حزب‌گرایی، دشمن سرسخت حقیقت و عامل

سرکوب حس حقیقت طلبی آدمیان است. زیرا در نظام های جمع گرا به مصالح و منافع گروه نسبت به حقیقت اولویت داده می شود.

اتحاد جماهیر شوروی یک نظام جمع گرا بود: نظام مبتنی بر ایده سروری طبقه کارگر. از آن جایی که شوروی هنوز به مرحله صنعتی شدن نرسیده بود تا یک طبقه کارگر منسجم داشته باشد، لنین ایده حزب پیشتاز را مطرح کرد؛ حزبی که نماینده منافع طبقه کارگر و تھی دست جامعه باشد.

به همین خاطر در چارچوب این نظام، هر آنچه با این ایده ناسازگار می نمود، حتا اگر در همه آزمون ها حقانیتش به اثبات هم می رسید، رد می شد. حزب کمونیست شوروی به دو گونه حقیقت باور داشت: حقیقت عینی و حقیقت حزبی.

حقیقت حزبی، یعنی هر آنچه که به سود حزب باشد - ولو دروغ - درست است. حزب کمونیست حقیقت حزبی را نسبت به حقیقت عینی ترجیح می داد. میکوش گیمش، یکی از سران حزب کمونیست مجارستان که پیرو ایدیولوژی حاکم در اتحاد جماهیر شوروی بود، می گوید: «آهسته آهسته ما لا اقل در بخش بزرگ تر و چیره گتر شعور خود بدین عقیده رسیده بودیم که دو نوع حقیقت وجود دارد و حقیقت حزب می تواند از حقیقت مردم متفاوت باشد و می تواند از حقیقت عینی مهم تر باشد».

قوم گرایی نیز در تضعیف حس حقیقت طلبی مانند حزب گرایی است. از هنگامی که تب قوم گرایی در افغانستان بالا گرفته است دارم این وضعیت را با چشم سر مشاهده می کنم. متأسفانه یک واقعیت تلخ این است که امروزه در افغانستان، افیون قومیت چنان در مغز، استخوان، خون، گوشت و پوست جوانان ما دویده و جا گرفته که جای حقیقت عینی را در میان ما حقیقت های قومی گرفته است. من که چند سالی است به حیث روزنامه نگار ناظر اوضاع کشور هستم، می بینم که جوانان ما از حقیقت تا جایی استقبال می کنند که به سود قومیت شان باشد. بارها دیده شده است که نسل جوان ما همین که حقایق را ناسازگار با قدسی انگاری تاریخ قومی شان یافته اند، نفی و طردش کرده اند. امروزه در افغانستان وضعیت طوری است که هر کسی تاریخ قوم خود را تاریخ قدسی و رهبران قومی خود را دارای مقام نیمه خدایی دانسته و به هیچ کسی اجازه ایراد اندک ترین شبهه و تردید را نیز نمی دهند. اگر وضعیت به همین گونه ادامه پیدا کند مطمئن باشید که ما در افغانستان به زودی شاهد تدریس ریاضیات و علوم طبیعی قومی در مدارس/مکاتب ما خواهیم بود؛ همانگونه ای که امروزه شاهد

برافراشتن پرچم های قومی هستیم. قومگرایی به مثابه نوعی از گروه گرایی، حس حقیقت طلبی جوانان ما را سرکوب کرده و به غربت اندیشه و خرد انتقادی انجامیده است.

من که می گویم ما باید صادق فطرت را به الگوی ما در حقیقت طلبی و مبارزه با «آنچه ریاضیات قومی» خوانده می شود بدل کنیم، دقیقا به همین دلیل است. فطرت کسی است که واقعا به ریاضیات قومی باور ندارد و کوشش می کند آن چه را حقیقت است بیان کند. به طور نمونه؛ داکتر فطرت ناشناس تا هنوز بارها در باره ی جعل بودن «پته خزانه» صحبت کرده است. پته خزانه کتابی است که در سال ۱۹۴۰ به دستور حکام وقت توسط استاد عبدالحی حبیبی و با همکاری امین خوگیانی، عبدالرووف بینوا، عبدالشکور رشاد و تعداد دیگر نوشته شده است. گفته می شود بیشترین اشعار آن از بی نوا می باشد. اما ناسیونالیست های پشتون تبار آن را سند مکتوب ادبیات پشتو می دانند که از عصر محمد هوتک باقی مانده است و بر بنیاد آن تبلیغ می کنند که امیر کرور بیشتر از ۱۲۰۰ سال پیش به پشتو شعر می سروده است. داکتر صادق فطرت ناشناس اما در مصاحبه های خود بارها مطرح کرده است که این کتاب یک جعل است و زبانش زبان امروزی می باشد، نه از هزار سال قبل. او با وجود آن که تا هنوز بارها مورد سرزنش ناسیونالیستان پشتون تبار قرار گرفته است، اما همیشه این ادعای خود را با دلیل و برهان بیش تر مطرح کرده است.

از صادق فطرت چیزی را که می توان آموخت عبارتند از دگراندیشی، وفاداری به حقیقت، معتقد نبودن به حقیقت قومی، شجاع و دلیر بودن.

ما همه افغانستانی ها باید یاد بگیریم که مانند او از قدرت افکار عامه نترسیم، به ریاضیات قومی نچسبیم و چگونه از حس حقیقت طلبی ما محافظت کنیم.

پاسداری از حس حقیقت طلبی خیلی مهم است. چندی پیش از اسلاونکا دراکولیچ می خواندم که می گفت یکی از علل اصلی وقوع جنگ های خونین قومی در یوگوسلاوی پیشین و حوزه بالکان، این بود که در آن جا جای تاریخ را افسانه و جای حقیقت را دروغ گرفته بود. دراکولیچ می گوید که ما در یوگوسلاوی پیشین سه بار تاریخ را صفر ساختیم. نخستین بار در دوره مارشال تیتو، باری دوم پس از فروپاشی کمونیسم و باری سوم نیز پس از جنگ های خونین قومی. در این هر سه بار مواجهه ما با تاریخ به گونه ای بود که به جای واقعیت ها برای مردم ما از افسانه ها سخن گفتیم و اجازه ندادیم که آن ها از حقایق تاریخی آگاه شوند نتیجه همین بود که جنگ شد.

درکتیبہ داریوش ہم آمده است کہ اهورامزدا! کشورم را از دروغ و خشکسالی نگہدار. در این
کتیبہ دروغ همسنگ خشکسالی خواندہ شدہ است.

May 2023

پټه خزانه

و ماچرای هشتاد ساله آغ

محمدشاه فرهود

۱. پته خزانه

این تذکرة الشعراى پشتو، اولین بار در ۱۹۴۳ در کابل به چاپ می‌رسد { در واقع درین سال، از روی گنج مومیایی شده باستانی، بوسیله پوهاند عبدالحی حبیبی پرده برداری می‌شود} بعد از چاپ و نشر، بزودی در میان اهل ادب و روشنفکران، بمثابه غرش رعد در آسمان بی ابر، مطرح گردید... استبداد دولتی و توتالیتاریسم خاندانی { سلطنت و جمهوریت سرداری} اجازه نمی‌داد تا در مورد این رساله مخفی، استادان فاکولته ادبیات دانشگاه کابل { دیپارتمنت فارسی و پشتو} و پژوهشگران، نقد و نظر شانرا آزادانه بیان نمایند... از همینروست، که پته خزانه، در صندوق استبداد، بدون بحث و نقادی مانده است.

۲. دربار و نوشتار

هر نوشته ای به تعبیر میشل فوکو {طراح دیسکورس قدرت} با لایه های قدرت مرتبط می‌باشد. این قدرت می‌تواند استبداد و خشونت دولتی باشد یا زور مذهبی و قومی یا اینکه ساطور حزبی و ایدیولوژیک و تحقیقات اولیه و پسین در مورد پته خزانه { از قلندر مومند پاکستانی تا نویسندگان وطنی ما} و امتناع پژوهشگران و نسخه شناسان غربی از تأیید آن، نشان می‌دهند که پته خزانه نسخه قدیمی نیست بلکه به دستور دربار { و هکذا ترس، صله و گرایش تباری} به نوشتار تبدیل گشته است.

۳. هیتلر و پته خزانه

کشف این تذکرة مجهول در دوره جنگ دوم جهانی اتفاق می‌افتد. در ۱۹۳۹ کشف می‌گردد و در ۱۹۴۳ در کابل چاپ می‌گردد. جنگ جهانی دوم نیز از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ را دربر میگیرد... گفتگوها، نوشته ها و مصاحبه های داکتر ناشناس، این رابطه { رابطه هیتلر با پته خزانه} را فاش می‌سازند. سفر مقامات عالرتبه دولتی در آستانه جنگ دوم جهانی به آلمان و ملاقات با هیتلر... تفاهم در دعوای شهنشاهی بر تمام دنیا بوسیله نژاد برتر....

۴. انترنت و پته خزانہ

اگر چند دهه قبل، تعداد کسانی که در باره پته خزانہ پسیپسک میکردند، امروز از برکت انترنت، صد ها هزار و حتا میلیون ها انسان، در موارد مختلف، منجمله، پته خزانہ، سخن می گویند. رسانه های اجتماعی، استبداد و توتالیتاریسم دولتی را فرو پاشانده است. دیروز اگر یک ادیب یا متخصص نسخه شناس، در مورد اصل و جعل پته خزانہ می اندیشید، امروزه، پته خزانہ به نقل مجلس همگانی تبدیل شده است. در همین جزوه ای که خواننده آنرا می خواند با نویسندگان و نوشته های متنوع در مورد پته خزانہ، درگیر میگردد:

۱ داکتر صادق فطرت ناشناس

۲ داکتر صبور الله سیاسنگ

۳ منیژه نادری

۴ نجیب مایل هروی

۵ نصیر مهرین

۶ عزیز آریانفر

۷ داکتر ملک ستیز

۸ سالار عزیز پور

۹ کاظم یزدانی

۱۰ داکتر صاحب نظر مرادی

۱۱ داکتر دستگیر رضایی

۱۲ داکتر یعقوب یسنا

۱۳ داکتر حمید الله مفید

۱۴ سهیلا اصغری

۱۵ صبور رحیل دولت شاهی

۱۶ عبدالحی خراسانی

۱۷ صدیق الله توحیدی

۱۸ نجیب بارور

۱۹ عباس دلجو

۲۰ حبیب الله احراری

۲۱ شکيب حميدى

۲۲ کليم الله همسخن

۲۳ احمد رشاد بينش

۲۴ عبدالشهيد ثاقب

۲۵ ... صدها نفر از طريق پيام هاى کوتاه ، با پته خزانہ خود را درگير کرده اند. و اما بيست و سه نفر درين جزوه، نظرشان را بطور مشخص بيان کرده اند... کاش ما درين جزوه، نه بيست و سه، فقط سه نفر از شيفتگان پته خزانہ را نيز ميداشتيم.

۵. غوغاهاى سطحى

تا هنوز بسيارى از کسانى که در مورد پته خزانہ در رسانه ها ، با شاهرگ گردن، گپ زده و ميزند، پته خزانہ را يا نخوانده يا به دقت نخوانده اند. پته خزانہ، همچنان پُت مانده است. حبيب الله هوتكى در برنامه مصاحبه با داکتر ناشناس با صراحت گفت که پته خزانہ را نخوانده است. تا جايى که من ديدم، اغلب موافقين و برخى از مخالفين، چشم مبارک شان به صفحات پته خزانہ اصابت نکرده است... خواندن پته خزانہ {اثر پوهاند عبدالحى حبيبى و استاد عبدالروف بينوا} و پته خزانہ فى الميزان اثر قلندر مومند، کافى است که هر انديشنده يى به معاصر بودن اين سند موميايى شده تمکين کند.

۶. سپاره سى و يکم و سه نفر شعله يى

در تلويزيون بهار {حبيب الله هوتكى} يکى از مدافعين پته خزانہ، به حيث گرداننده مصاحبه، تلاش کرد تا ماجراى پته خزانہ را سياسى و حزبى سازد و گفت که ما سند داريم که جعلى خواندن پته خزانہ محصول کارکرد هاى سه نفر شعله يى و مائويست است:

۱ داکتر صبور الله سياسنگ

۲ منيرۀ نادرى

۳ شفيع عيار

اولتر از همه به خوانندگان بگويم که دوران اين تاپه زدن ها گذشته است، تلويزيون بهار نه کام است نه اگسا و حبيب الله هوتكى نه اسدالله سرورى است و نه اسدالله امين، که تاپه بزند و محکوم به اعدام سازد... کسى که ادعاى دفاع از پته خزانہ را دارد با منطق استدلالى وارد ميدان شود نه با توطئه و ابزار اگسا...

لازم است تا یک گرداننده و خبرنگار، خود را با اصطلاحات و جریان‌ات آشنا سازد تا به نسل جوان، در حوزهٔ مسایل عام و تثبیت شده، اطلاعات غلط را انتقال ندهد. شعله‌یی به کسی اطلاق می‌شود که در پایان دههٔ چهل و پنجاه خورشیدی، در یکی از شاخه‌های جریان شعلهٔ جاوید عضو بوده باشد. مائویست اصطلاحی است که مخالفین شعلهٔ جاوید و سازمان جوانان مترقی، در همان زمانه‌ها اختراع و استعمال می‌کردند و....

اینک در مورد هویت سیاسی و ایدئولوژیک افرادی که متهم به جعلی خواندن پته خزان شده اند:

داکتر صبورالله سیاسنگ

نه شعله‌یی بوده و نه مائویست بلکه بخاطر عضویت در سازمان ساما، هشت سال را در پلچرخی با همین هویت سیاسی، تیرکرده است. سامایی بودن، جدا از شعله‌یی بودن است. یک شعله‌یی می‌تواند عضو ساما باشد، اما هر سامایی، شعله‌یی نیست. من داکتر سیاسنگ را از دورهٔ زندان پلچرخی می‌شناسم. چون هر دوی ما به یک سازمان تعلق داشتیم.

منیژه نادری

اولین بانوی ناشر است. از بیست و چند سال است که در هالند با وی آشنایی و کارهای مشترک دارم. زن فعال و متفکر است. شجاع و نترس. دست زدن در پته خزان، شجاعت می‌خواهد هزاران هزار مرد وجود دارند که از جبن، یک کلمه از دهن شان بیرون نمی‌شود، اما این منیژه نادری است که با قبول بسیار هزینه‌ها، در میدان ایستاده است... نه شعله‌یی است و نه مائویست. عضو هیچ حزب و سازمان سیاسی نبوده است، اگر بوده باشد اینقدر شجاعت دارد که با صدای رسا، آنرا بیان کند.

شفیع عیار

شفیع عیار به معرفی ضرورت ندارد. یکی از چهره‌های بسیار بسیار مشهور کشور است. من او را از دورهٔ زندان پلچرخی می‌شناسم. در رابطهٔ اتحادیهٔ محصلین زندانی شده بود نه به عضویت کدام سازمان چپ یا شاخه‌هایی از شعلهٔ جاوید. در زندان نیز یک شخص مستقل و دموکرات بود.

بنابراین، مسألهٔ پته خزان را با یک جریان سیاسی پیوند دادن، نه تنها که کار ژورنالیستیک نیست، بل کار انسانی هم نیست.

۷. فحش و دشنام

یکی از ویژگیهای دوران ما، جنگ زرگری است که خود را بشکل فحش و دشنام تبارز میدهد. این تنها قضیه پته خزانه نیست که آسیاب دشنام را جاری نگهداشته است، بل، جریانات سیاسی و گروه‌های مختلفه، نیز برای کوبیدن حریف، با ابزار دشنام و توطئه وارد معرکه انترنتی می‌شوند. نام مستعار ساده‌ترین ابزاری است که بوسیله آن فحاشی صورت می‌گیرد و اما یک‌عده افراد آنقدر شیفته فحش و دشنام اند، که با عکس و نام خود، به دیگران میتازند... بجای اینکه در برابر نوشته، نوشته بدهند، در برابر منطق، استدلال بدهند، در برابر گفتگو، سخن تحویل بدهند... بدین ترتیب امروز فحاشی در بین یک عده افراد، به یک فرهنگ مبدل گردیده است. برچسب با فحاشی، بدلفظی و توهین جزء حربه میدیایی برای تحقیر دیگران و ارضای روان بیمار عده‌ای از عقده‌مندان و یا مستخدمان بدون هویت با چندین نامهای مستعار به امر معمول تبدیل شده است. فحاشی به هر شکلی که به ظهور برسد، از نا آگاهی، مطلق اندیشی و یکسانسازی منشاء می‌گیرد.

۸. جمع بندی از نوشته های موجوده

۱ پته خزانه یک کتاب جعلی است؛

۲ اشعار باستانی پته خزانه مربوط به استاد عبدالروف بینوا ست؛

۳ نثر پته خزانه مربوط به پوهاند عبدالحی حبیبی می‌باشد؛

۴ این کتاب به دستور دربار تهیه و در ۱۹۴۳ چاپ شده است؛

۵ تهیه این کتاب در شرایط خاص با نازیسم و فاشیسم هیتلری مرتبط می‌باشد؛

۶ تا هنوز هیچ مرجع خارجی و تخصصی این کتاب را تأیید نکرده است؛

۷ تعدادی از نویسندگان و پژوهشگران، این کتاب را با پژوهش های علمی، رد کرده اند؛

۸ قلندر مومند در کتاب پته خزانه فی المیزان این سند را جعلی دانسته است؛

۹ گفتار مکرر دکتر ناشناس بقول سالار عزیز پور، حسن ختام برای پته خزانه است؛

۱۰ مدافعین و شیفتگان پته خزانه، نوشته های استدلالی خود را بیرون بدهند؛

۱۱ نسخه اصلی پته خزانه برای دل جمعی مدافعین ساده اندیش، به نسخه شناسی آلمان یا

... فرستاده شود؛

۱۲ دیروز، روایت پته خزانه به حیث یک گفتمان حاکم، در چنگ قدرت و دربار بود؛

۱۳ مومیایی شده مقدس، سرانجام از فراز برج استبداد بزیر می افتد. راویان کاوشگر و حامیان قدیس در ایستگاه آخر، توقف نخواهند کرد.

رویکردها

- سخنان ناشناس
- پته خزانة فی المیزان
- بخش هایی از این کتاب

May 22, 2023

داکتر صادق فطرت

«کاش فرهنگیان سوار بر اریکه قدرت در این سوی دیورند، اندک آگاهی، مسؤولیت پذیری و دلسوزی فرهنگیان و ادبای آن سوی دیورند را در برابر زبان پشتومی داشتند و ما شاعران فرهیخته و شخصیت های ادبی چون خوشحال ختک، رحمان بابا، حمید ماشوخیل، حمزه شینواری، دوست محمد کامل، قلندر مؤمند و ... را می داشتیم و رشد زبان را بر پایه سیر تحول طبیعی زبان و ادبیات در مسیر تاریخ می سنجیدیم و از جعلکاری و دروغ در زمینه ابا ورزیده می شد تا قومی با تاریخ سازی به سمت گمراهی و خودشیفتگی کشانده نمی شد.»

دو پیوند په جعل «پټه خزانه»

دو سالهای پیش

مطلب نخست: برگرفته از: تارنمای رنگین

مطالب دیگر این بخش: کتاب «من بی گناهم، تو بدگمانی»

اثر صبورالله سیاسنگ، ۲۰۱۹

مصاحبه محمد حیدر اختر ناشر و رنگین

با مؤرخ محترم نصیر مهرین پیرامون پته خزانه

ناشر رنگین: محترم نصیر مهرین، سالهاست که تعدادی از هموطنان ما کتاب پته خزانه را که از طرف مرحوم عبدالحی حبیبی به داخل کشور آورده و معرفی شده است، به حیث یک سند و یا کتابی که شعرهای گذشته های زبان پشتو را دارد، قبول کرده اند و تعدادی آنرا قبول نکرده ادعای جعلی بودن اش را دارند. نظر شما درباره این کتاب چیست؟

نصیر مهرین: بلی، همانگونه که شما یادآوری کردید، کسانی آنرا به عنوان سند نوشتاری پیشینه قبول دارند، حتی وقتی که ما در دانشگاه بودیم، از طرف استاد پشتو که تخلص «غمجن» را داشت، آنرا برای ما نوت میداد و ما باز نویسی میکردیم. اما منتقدین، سند شناسان داخلی و خارجی قدامت و پیشینه گی آنرا نپذیرفته، برخی خاموشانه و بعضی ها محتاطانه ترسیده، جعلی بودن را یادآوری میکردند. بحث خلاق و ارزیابی محققانه مدتها زمینه نداشت.

ناشر رنگین: چرا زمینه نداشت؟

مهرین: زیرا تایید «پته خزانه»، با پشتیبانی حکومت، آنهم تایید و دیکته حکومت استبدادی صورت گرفته بود. همانگونه که سایر جوانب و برداشت، رفتار و برنامه های حکومت تحمیلی بود و صدای اعتراض با سرکوب های خشن مواجه میشد، «پته خزانه» نیز زمینه ابراز نظر باز، تعاطی برداشتها و نظریات را بر نمی تابید.

ناشر رنگین: چرا چنین سندی را جعل کرده باشند و چرا از طریق مرحوم حبیبی؟

مهرین: سالهایی از حکومت سردار محمد هاشم خان، نفوذ محمد گل خان مهمند و تأثیری که حلقه از جناح حکومت از آلمان نازی می پذیرد، گواه گرایش شدیدتروزیانمندی در حوزه حکومتداری است که در پیشترها چهره یافته بود. یکی از ویژه گیهای آن بی اعتنائی و به انحراف کشیدن سیر طبیعی مناسبات اقوام، ملیتها و زبانها است. تجربه زیانبار محمد نادر خان در استفاده از جنگ قومی - منطقه یی برای کل افغانستان، اما توفیقی در دست او و برادرانش نهاده بود که حکومت و امتیازهای آنرا در انحصار داشتند. مسلم بود که بعد برتری خواهی قومی، از جانب کسانی که خود زبان پشتو را بلد نبودند و سالهای متمادی میان خود در خانه هایشان به زبان هندی صحبت میکردند، تعدادی را مجاب نموده و خدمتگذاری

پرورش میداد که دست شان به امتیازهای مادی و غیره نیز میرسید. در چارچوب چنان روحیه و کارکرد آن، وقتی زبان فارسی مظلوم زیرستم قرار گرفت و سایر زبانها به محرومیت بیشتر مواجه شدند، وقتی در بُعد مذهبی هم پیروان مذهب شیعه و ملیت هزاره کشور با ستم چنگانه و تبعیض بیشتر مواجه شدند؛ حکومتگران نیاز داشتند که زبان مورد علاقه خود را بالا بکشند. به ویژه طی فرمانی در ماه حوت سال ۱۳۱۵ (ع. ۱۹۳۷) با مهارت و چیره دستی با ادعای «زبان ملیه و...» این کار را کردند.

یادمان باشد که در طرح ها و فیصله ها پیروان نا آگاه زبان پشتو و این زبان گناهی نداشت. این حکومتگران اغوا گر و ستم پیشسته بودند که برای تقویۀ پایه های خود، برتری قومی و تحمیل زبان پشتو را در دستور کار پیامد آفرین و مصیبت زا قرار دادند.

چنان رویکردی در تناقض آشکار با واقعیت زبان پشتو، زبان بخشی از هموطنان ما و پیشینه آن چهره می نمود. رهایی از چنان کمبود برای زبانی که آنرا تحمیل میکنند و ضربه زدن به زبان فارسی که اکثریت جامعه با آن آشنا بودند، برنامه جعلکاری، تاریخ سازی دروغین و تحمیل آنرا در میان آورد. مرحوم حبیبی به رغم پاره همسویی ها با اپوزیسیون حکومت، دارنده آن بُعد علایق بود که محمد گل خان مهمند، عبدالمجید زابلی و جوانان صاحب نفوذ و تازه کار محمد داؤود خان و محمد نعیم خان داشتند. از همین رو بود که چند سال بعد (۱۳۲۳) پته خزانه چاپ شد. تهیۀ «پته خزانه» دقیقاً پاسخی به چنان شیوه حکومتداری و نیاز برتری جویی آن بود.

ناشر رنگین: اما چرا مرحوم حبیبی این کار را کرد؟

مهرین: مرحوم عبدالحی حبیبی از نوجوانی در حوزه شعر، ادب و تاریخ در هر دو زبان، فارسی و پشتو دارنده قریحه جالب و جذابی بود. وقتی به سوی فعالیت های سیاسی و پارلمانی روی آورد، علایق زبانی - قومی را پوست اندازی نکرده بود.

آنچه را از اصلاح طلبان و مشروطه خواهان تأثیر می پذیرفت و از سویی جفا های حکومت را میدید، این نتیجه را برایش بار آورد که حکومت به آن جلوه های از دموکراسی موقتی پایان داده به سرکوبها روی می آورد. تصمیم او این شد که بی پرده برداشتها و مواضع خود را ابلاغ کند. چنین مأمولی با ترک گفتن افغانستان و پذیرش هجرت در پاکستان میسر بود. او رفت پاکستان، جمهوریت را اعلان داشت، «آزاد افغانستان» را به نشر سپرد و بر کارروایی

های جفا آمیز حکومت، عصیانگران را از راه قلم یورش برد. تا اینجا سخن ما بر بنیاد اسناد و مدارک است. اما آنچه بعدتر اتفاق افتاد، احتمال بسیار را در نظر می‌آورم. زیرا سند موثق در زمینه عوامل اصلی بازگشت او به افغانستان انمتمشار نیافت و مرحومی هم مهر قفل بر دهان نهاد. احتمال این است که حکومت پاکستان میخواست از او به عنوان آله و ابزار و یا وسیله بهره جویانه حکومتی - پاکستانی از حبیبی سوءاستفاده کند. حبیبی نخواست و نتوانست چنان تمنیات را بپذیرد. این بود که بحرانی او را در بر گرفت. خبر او زودتر به حکومت رسید. او که یاران و دوستانی در کابل و در نزدیکی حکومتی ها داشت، با ایجاد معبری مرموز به سوی افغانستان برگشت. آگاه هستیم که برگشت او سبب ناخوشنودی حکومت پاکستان شد. اما حکومت افغانستان توفیق یافته بود که سخنگوی آزاد یک کانون تبلیغاتی در خارج کشور را به داخل قفسی در باغ کشور بکشاند. آن معبر مرموز، به یک منزلگه از توافق، گذشت و زد و بند انجامید. در حالیکه معترضان و بیگناهان بیشمار در زندان دهمزنگ شکنجه میشدند، حبیبی با آن همه تاخت و تاز برخاندان حکمران و پدران شان، چنان به زنده گی در کابل پرداخت که القابی دریافت داشت و احترام شد. زیرا حکومت از نقش او در تهیه «پته خزانه» و راز مشترک میان هر دو (حبیبی و حکومت) که «پته خزانه» جعلی است، مطلع بود و نیاز داشت که سر این خزانه پنهان، پنهان بماند.

حبیبی که عفو دید و بی غل و غش و بی هراس برگشت، و حکومت او را در با اغماض عفو کرد، در چنان هوا و فضا که در بالا برشمردیم، نیاز داشت که از استعداد حبیبی و یاران همرازش همچنان استفاده کند. حبیبی هم باید چیزی می‌پرداخت. این بود که امتیاز گرفت، بر زشتی ها و پلشتی ها نتاخت. از این به بعد، وی روابط صمیمانه با مخالفان حکومت نداشت. در چارچوب علایق حاکم در حکومت به سر برد و گواه چاپ گسترده «پته خزانه» بود. چاپ دوم «پته خزانه» با شماره گان پنج هزار نسخه از طرف وزارت معارف (سال ۱۳۳۷ خورشیدی) تداوم چنان سیاستی بود.

اما این را هم در نظر آوریم که مرحوم عبدالحی حبیبی با توجه به میزان اندوخته گی ها و فراورده های تحقیقی اش، و آنچه او در حوزه مطالعات تاریخی و تاریخنگاری میدانست، شخصیتی نبود که از راه یافتن رگه های جعل آمیز و تأسف بار در نوشته هایش بار رنجی را در شانه حمل نکرده باشد.

اگر با دانشمند بزرگی چون زنده یاد علی محمد زهما، در مواجهه با راه یافتن اشتباهات در

فراورده های قلمی حبیبی، باری یادآور شد که با یک نگاه ویژه و سخندار با این یادآوری که «شد دیگه» بسنده کرد. اگر زنده یاد رهنورد زریاب که به حبیبی اخلاص ویژه داشت و ادعای شاگردی اش را، میگوید که دیگر از «پته خزانه» یادی نمیکرد و اگر هنرمند براننده مانند دکتر صادق فطرت، در واقع آن آرزوی حبیبی را با وضاحت، صراحت و با امانتداری تقدیم جامعه نیازمند شنیدن حقیقت میکند؛ میتوان پذیرفت که حاکی از فشار رنجی بوده است که مرحوم حبیبی تا پایان زنده گی بر دوش داشت.

ناشر رنگین: چرا بالای محترم ناشناس (دکتر صادق فطرت) یک تعداد حمله رسانه یی میکنند و فحش میدهد؟

مهرین: مگر میخواهید و یا آرزو دارید که این تعداد اخته شده با خوی وعادت فحاشی، در این پیوند هم برای دکتر فطرت دسته گلی نثار کنند؟!

متأسفانه با روی آوردن به فحاشی، عدم توجه و عدم تمرکز به اصل موضوع و نبود بحثی که با دلیل ودلائل و شکیبایی همراه باشد، از طرف یک تعداد عقب مانده همواره مواجه هستیم. این رفتار زشت عارضه مهلکی است که بخش وسیعی را در برگرفته است. هنگام طرح سایر موضوعات سزاوار نقد و بررسی و یا واضحاً سزاوار انتقاد و محکومیت شاهد روزانه این عارضه میباشیم. رفتار خردمندانه و در مقابل، رفتار و واکنش های زشت آمیخته با فحاشی، میتواند از سطح و میزان رشد و یا رشد نیافته گی فرهنگی حکایت کند. اما این را بپذیریم و تجارب جهان نیز آنرا گوشزد میکند که حقیقت بر جعل و دانش بر جهالت پیروز میشود. تاریخ مجعول و فرمایشی افغانستان یخی است که در برابر درخشش آفتاب حقایق آب میشود.

پرسش افزوده انتشارات شاهمامه: بعضی ها میگویند که گرچه «پته خزانه» جعلی است، اما در این اوضاع و احوال بحرانی و تشنج قومی، نباید موضوع اش مطرح شود، نظر شما به عنوان مؤرخ در این باره چیست؟

ن.مهرین: پیرامون این موضوع و بسا موارد دیگر، گاهی افراد با سطح و برداشت محدود اما نیت نیک گپ هایی را در قلم و زبان می آورند. اما بودند و هستند کسانی که میدانستند و میدانند «پته خزانه» پیشینه تاریخی نداشته و در دهه دوم سده چهارده خورشیدی خلق شده است. با آنهم با طرح این موضوع با چنان ادعا و پوشش، مخالفت نموده و حتا هتاک می کنند. در پیوند با چنین موضع، چند نکته را خاطر نشان میکنم:

- بحث و نقد «پته خزان» به مقوله نقد تاریخی تعلق می‌گیرد. تاریخ همواره با آشکار شدن حقایق، جعلیات را مطرود اعلان میکند. دسترسی به حقایق، موجب شکنندگی مناسبات قومی نمی‌شود و الزاماً هم نباید شود. افراد جامعه‌یی که شاهد تاریخ سازی حکومتی و تحمیلی هم بوده‌اند، وقتی می‌نگرند که سالیان متمادی یک سند جعلی، در ذهن آنها نشانده شده است پس آنرا بنا بر چنان ویژه گی اش نمی‌پذیرند، در واقع در پله‌یی از رشد و تکامل شعور و ذهن پای نهاده‌اند. وقتی سندی مانند «پته خزان» دارنده بار جعلی و انگیزه زیانبار حکومتگری- قومی طرد میشود، شایسته است که پای تفاهم بر بنیاد رشد ذهنی- تاریخی در میان باشد. اما اگر کسانی حتا بر عدم طرح موضوع «پته خزان» پافشاری میکنند، در واقع سعی شان تداوم پذیرش جعلیات است با پیامد این مضار که یکی از اقوام کشور را با پذیرش جعل تحمیلی فریب میدهند و اقوامی را که جعل را نپذیرفته‌اند، همچنان وادار به پذیرش جعل میکنند. چنین رفتاری همانگونه که تاریخ گواه است، بحران زا بوده است

- هرگاه نپذیرفتن «پته خزان» همراه باشد با انگیزه قوم ستیزی و مشخص تر: با نیت افغان و یا پشتون ستیزی، انگیزه‌یی است آسیب زا، انحرافی و زیانمند. انگیزه‌یی که به حل راستین و درست مسائل قومی و ملی در افغانستان پاسخ شایسته نمیدهد. اما تاجایی که نگرسته ایم، پیروان تحمیل جعلیات و حکومتداری استبدادی، به شخصیتی می‌تازند که بار امانت را، با هویت افغانی- پشتونی، بدون حد اقل داشتن انگیزه‌های پشتون ستیزی در بستر تاریخ می‌نهد.

- در نظر آوریم که جامعه‌یی مانند افغانستان، دارنده اقوام و ملیت‌ها، با حاکمیت‌ها، ستمگرانه و تبعیض آلود قومی و ملی طالبان، زشت‌ترین و پرمخاطره‌ترین روزگار را سپری میکند. مدعیان عدم مطرح نمودن موضوع «پته خزان» وقتی دل شان به حال مناسبات قومی می‌سوزد، اندکی سر درگریبان ببرند و از وجدان طلب کمک کنند، آنگاه می‌بینند که این نسل کشی هزاره‌ها و تبعیض پیروان دیوبندی و وهابی علیه هزاره‌ها و مذهب شیعه است که بیداد میکند. چشم‌ها و گوش‌ها را باز کنند و ببینند که تیغ جهل طالبان بر گلوئی زبان فارسی دری نهاده شده است. و بیشتر سراسر کشور را ببینند که مقصر قوم ستیزی همین اکنون با وابسته گی به سازمان‌های امنیتی بیگانه، مناطق اقوام کشور را غصب و اشغال کرده‌اند. پس اگر حواس شان به سوی بحران اقوام کشور است، طالبان و هم اندیشان تمامیت خواه و قوم ستیز را نشانه بگیرند، نه شخصیتی را که حقیقتی را ابراز کرده است.

داکتر فطرت نام در خشان پرای انقلاب فرهنگی در افغانستان

منیژه نادری

گزارش ویدیویی که از جانب تلویزیون هستی در پیرامون غوغای کتاب «ناشناس ناشناس نیست» پخش شد، مورد واکنش شمار گسترده مردم افغانستان در داخل و خارج کشور قرار گرفت و مقاله‌ها و یادداشت‌های فراوانی از جانب صاحبان قلم و اعضای خانواده فرهنگی افغانستان نیز نشر گردید.

ناشناس نخستین پشتون این‌سوی مرز است که در باره کتاب پته خزانة نظر انتقادی خویش را طی یک کتاب و در مصاحبه‌یی، علنی می‌سازد و گرچه پژوهش‌های زیادی قبلاً به نشر رسیده است، ولی نظر داکتر فطرت به خاطر داشتن مخاطبان فراوان و هم صلاحیت ادبی و علمی در عرصه زبان و ادبیات پشتو با وابستگی نسب-تباری به خانواده عبدالحی حبیبی - نویسنده اصلی پته خزانة - مورد توجه بیشتر قرار گرفت.

فضای رسانه‌های اجتماعی در مورد شماری از نظریات داکتر فطرت مملو از خشونت است که نه تنها راه حل نمی‌تواند باشد، بل مانع جدی ابراز نظریه‌های سودمند نیز می‌شود. چون فیسبوکنگاران و پُست‌اندازان بی‌باک بدون این که مواظب واکنش خود و تخریب جانب مقابل باشند، چند حرف بی‌مصرف خویش را می‌گذارند و از خواندن و پیامک‌های رسیده لذت می‌برند. با در نظر داشت این جو آلوده، دیروز چنین پرسش گذاشتم: «آیا گاهی از خود پرسیده‌ایم که با چه روشی می‌توانیم حساسیت‌های موجود ناشی از عدم آگاهی را فرو نشانیم؟» البته این مسئولیت ماست تا برای دسترسی به حل منطقی مسئله ذهنیت‌ها را آماده مباحثه نماییم که فعلاً ناممکن می‌نماید.

به نظر من مناسب‌ترین شیوه کم ساختن حساسیت‌های دیگران، برخورد منطقی و به دور از اهانت می‌باشد. امروز شماری از کم‌سوادان پشتون بدون آن که غنای ادبی خویش را بدانند تصور می‌کنند که اگر پته خزانة جعلی خوانده شد، دیگر تاراج شده‌اند، در حالی که چنین نیست، ده‌ها شاعر بلندپایه و خوش‌نام در دل تاریخ ادبیات وزین پشتو جا دارند. با دریغ کمتر مواردی را می‌توان سراغ داشت که کوشیده باشند با بحث علمی به این تشنج پایان دهند.

من با اطمینان می‌توانم بگویم: خود شهسوار سنگروال که در برابر ناشناس ایستاد، تا آن زمان سطری از پته خزانه نخوانده بود و همان شعر معروف «زه یم زمري پر دی نړی لما اتل نشته» را هم درست نمی‌شناخت. او در مصاحبه دومی کننده و شکسته آن را خواند. پس از بی‌سوادان چه گلایه؟ آنها فقط تابع هیاهوی شبکه‌های مجازی اند و برای شان مهم است که فریاد بزنند و این حس بیشتر از برخورد نابخردانه آن فارسی زبانانی خلق شده است که برای کشیدن عقده‌های خود دست‌آویزی سراغ می‌کنند و این کتاب و برنامه بیشترین دست‌آورد برای شان داشت. آرزو دارم بعد از فرونشستن هیاهوی پته خزانه، صاحب‌نظران و خبره‌گان مان با پژوهش‌های علمی و اکادمیک این مسئله را به بحث گیرند و رویکردها و اسناد تاریخی لازم ارایه دارند تا به این مشاجرات لفظی و اهانت‌های طرفین نقطه پایان گذاشته شود و تاریخ بدون جعل و تعصب برای آینده‌های مان به میراث گذاشته شود.

بدون شک داکتر فطرت با طرح این موضوع خدمت بزرگی به زبان پشتوکرد و به نسل‌های جوان امروز و آینده اشاره نمود که پایه‌های جعل استوار نیست و با کار مثمر می‌توان زبانی را به شکوهندگی رسانید چنان‌که خودش این ریاضت را در هنر به نمایش گذاشته است.

با شناختی که از داکتر صادق فطرت دارم، آنچه برایم آزاردهنده است شکسته‌نفسی وی در دانش و آگاهی است و هم‌هراسان ساختن او توسط اندک روابط و اشخاصی که حس می‌کنم مایه در دسر داکتر فطرت نیز باشند. موضع داکتر فطرت بسیار استوار و پابرجاست ولی ارایه این حقیقت در برهه زمانی بسیار نامساعد صورت گرفت که فاشیست‌های هر دو جانب با تبر تعصب بر فرق هم‌دیگر می‌کوبند و شاید هم ناشناس در این سال‌های زندگیش دینی را می‌خواهد ادا کند که دیگران از آن عاجز اند، ولی باور دارم که آگاهی و اندیشه داکتر فطرت رهگشای حقایق‌ست که نسل‌های آینده به آن خواهند پرداخت.

تا زمان خلق فضای تحمل و شنیدن نقد مثمر نمی‌توانیم به نتیجه برسیم و این زمینه با فضای سیاسی قوم‌ستیزی و خشونت‌آمیز شاید سالها فراهم نشود ولی بی‌گمان او چراغی را جلوراه هم‌تبارانش افروخت و روزی فرا می‌رسد که فرزندان این سرزمین به وقاحت این بحث و ریش گذشته‌گان خویش می‌خندند و تأسف می‌کنند.

April 23rd, 2019

پته خزانه و ډیګر ان

عباس دلجو

پروفیسور میخاییلویچ ریسنیر نوښته است: «در ۱۹۴۴ از باز یافت پته خزانه اثر شاعرانه افغانی که گویا در سده هشتم نوشته و جمع آوری گردیده، در کابل اطلاع داده شد. افغان شناس شوروی م.گ. اسلانوف به این باورست که پته خزانه اصالت ندارد.» (ایگر میخاییلویچ ریسنیر، رشد فیودالیزم و تشکیل دولت افغانان، ناشر: فرهنگستان علوم اتحاد شوروی، انستیتوت شرق شناسی، چاپ فرهنگستان علوم اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۵۴، برگرداننده به پارسی: امین آقا متین)

تعداد زیادی از شخصیت های علمی و فرهنگی افغانستانی نیز اصالت کتاب پته خزانه را مورد تردید قرار داده و آن را جعلی خوانده اند. به طور نمونه:

۱ - میر محمد صدیق فرهنگ: «عبدالحی حبیبی این راه را انتخاب کرد. راهی که هم با نظر سیاسی قدرت آن زمان مطابقت داشت و هم موضع او را در بین قشر نوظهور روشنفکران پشتون تقویه می کرد. به این صورت، وی در جستجوی آثاری برآمد که برتری زبان پشتو را بر زبان فارسی و دری از نظر اصالت و قدامت و غیره محرز گرداند. از آن جا که به کشف چنین آثاری دست نیافت به جعل آن اقدام نمود. معروف ترین این جعلیات کتابی معروف به پته خزانه است که وی مدعی گردید آن را در کویته کشف نموده است. چون به مرام دولت مطابق بود، بدون آن که به کسی اجازه بحث و انتقاد داده شود، پته خزانه در مطبعه دولتی به چاپ رسید و جزء پروگرام درسی مکاتب و یکی از مأخذ «لا بد منه» در هر گونه تحقیق راجع به تاریخ افغانستان قرار گرفت.» (خاطرات میر محمد صدیق فرهنگ، صفحه ۲۳۹، به اهتمام سید محمد فاروق فرهنگ و سید ضیا فرهنگ، چاپ اول، تابستان ۱۳۹۴ - انتشارات تیسرا)

۲ - استاد نجیب مایل هروی: «باری، آنان که اصلی بودن خزانه پنهان پته خزانه را می خواهند نمایان سازند، به نعل زدن کاری به پیش نخواهند برد. به قول بیهقی دبیر اگر بخواهند که معضل خزانه نهفته، آشفته تر از این نگردد و بر پیکر و تن خوش اندام فرهنگ فارسی و پشتو در افغانستان ضربه نخورد و کارها یک رویه شود، اصل نسخه را در معرض تحقیق و تتبع نسخه شناسان داخلی و خارجی بگذارند و دلایل پا برجای و سخته محققان را بپذیرند.» (مایل

هروی نجیب، تاریخ و زبان در افغانستان، صص ۹۰-۹۶، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، (۱۳۷۱ خورشیدی)

۳- استاد کاظم یزدانی جعلی بودن «پتیه خزان» را در نوشته‌ای تحت عنوان «گنج بادآورده پتیه خزان» در زیر ذره‌بین تحقیق و بررسی «به اثبات رسانده است».

۴- پروفیسور سلطان شاه هماد در مجله حبل‌الله، تهران، شماره ۸۴، ص ۴۲

April 30th, 2019

چرا پته خزانه و چرا انگار از آن؟

صبور رحیل دولت‌شاهی

آیا فارسی‌زبان‌ها پته خزانه را از رشک و حسد و به خاطری که درین کتاب تاریخ شعر و ادبیات پشتو دوصد سال قدیم‌تر از شعر و ادبیات فارسی نشان داده شده، جعلی می‌دانند؟ اگر چنین نیست، چرا بیشتر شخصیت‌های باسواد و تحصیل‌کرده غیرپشتون و به‌ویژه تاجیکان این کتاب را جعلی و بی‌اعتبار قلم‌داد می‌کنند؟ دو پرسش بزرگ درین پیوند: آیا پته خزانه جعل و ساختگی است؟ گیریم جعل باشد، چرا فارسی‌زبان‌ها با آن مخالف اند؟ این کتاب چه زبانی به دیگران دارد؟

پاسخ پرسش نخست را نه تنها داکتر فطرت بلکه بسیاری از قلم‌هایی که به این کتاب با دید انتقادی نگریسته، داده اند. اسناد فراوان درین زمینه وجود دارند و نشان می‌دهند که این اثر هم جعل شده و هم محتویاتش مبتنی بر حماسه‌های دروغینی است که اهداف قومی ویژه را دنبال می‌کرده است.

پته خزانه تنها در مورد شعر و ادبیات نیست، زیرا دست به جعل تاریخ نیز زده است. به گونه نمونه نویسندۀ پته خزانه غور را آگاهانه از حوزه تاریخ، جغرافیا و فرهنگ دزدیده و سپس آن را مصادره قومی کرده است. غور سرزمین تاجیکان است، سرزمین غوری‌هایی که حی و حاضر وجود دارند. این‌ها تاجیک اند و زبان شان فارسی است. اما پته خزانه با جعل شخصیتی به نام امیر کروړ سوری که مرکزش گویا مندیش غور بوده باشد، محل بودوباش پشتون‌ها را از اطراف کوه‌های سلیمان به قلب خراسان و کوهستانات غور می‌کشاند. به این ترتیب، تلاش و تقلا صورت گرفته تا سرزمین غور و سلسله پادشاهان غوری را قورت دهد هرچند ناکام. شیرشاه سوری را نیز پشتون تلقی می‌کنند، در حالی که غوری‌ها و سوری‌ها برخلاف ادعای پته خزانه پشتون نیستند.

سوال بسیار ساده این دروغ بزرگ و شاخ‌دار را رسوا می‌کند. اگر پشتون‌ها در غور حضور و آن‌جا مرکز داشتند، چه شد که امروز هیچ اثر و نشانی از آنان در غور نیست؟ مگر طوفان نوح آمد

یا آفت چنگیز هست و بود و نام و نشان شان را نابود ساخت؟ چه چیزی سبب شد پشتونها چنان از غور گم شوند که حتی جای پای از آنها در جغرافیا و تاریخ و فرهنگ غور به جا نماند؟ روشن است که پته خزانه روی اهداف مشخص سیاسی طرح و جعل گردیده و آن هویت‌سازی برای قوم خاص به منظور دولت‌سازی بر محور هویت همان قوم است. چون حقایق تاریخی برای ساختن چنین هویت کافی نیست و یا با جغرافیای مورد نظر هم‌خوان نیست، دست به جعل تاریخ زده شد. البته جعل تاریخ بخشی از این برنامه بود. اسکان و جابجایی اقوام پشتون در مرکز، شمال و غرب کشور در یک‌سو و حذف و انکار حضور و هویت و اقوام غیرپشتون در جنوبی و شرق بخش‌های دیگر این برنامه بود و گام به گام تطبیق و پیاده شد. پیشینه بافی برای حضور این قوم در مرکز خراسان، تافته جدا بافتن و پشتونی‌سجل کردن این منطقه است. این که پته خزانه در رقابت با زبان، ادب و فرهنگ فارسی جعل گردیده و تلاش شده است که برای پشتو پیشینه ادبی بیشتر از فارسی داشته باشد به جایش، مساله تنها رفع خودکم‌ترینی فرهنگی نیست، جنبه سیاسی و قومی آن بسی عمیق‌تر و مهم‌تر است.

پته خزانه بخش بسیار مهم تلاش‌های انجمن تاریخ افغانستان زیر نظر سردار نعیم و سردار داوود است تا باید برای افغانستان تاریخ پشتونی ساخته می‌شد. بسیاری از آنچه کهزاد، حبیبی و حتا غبار در انجمن تاریخ نوشتند، تاریخ یک قوم است که به نام تاریخ کشور جا زده شد. جنگ‌های کابلیان علیه انگلیس را جنگ افغان و انگلیس خواندند. کلیه رشادات‌ها و قربانی‌های اقوام و ساکنان سایر ولایات کتمان شدند و سه جنگ در برابر انگلیس به دستار و نیفه سرداران محمدزایی بسته شدند. بزرگ‌ترین شکست انگلیس در چهاریکار در هیچ کتاب تاریخ سرکاری نیامد. از ویرانی‌های کابل و قتل عام کابلیان توسط انگلیس درین کتاب‌ها یاد نگردید.

به همین ترتیب، در سراسر تاریخ تنها وقایعی که به نوعی به پشتون پیوند داشت برجسته ساخته شد و هیچ افتخاری و هیچ نشان و جای پای از اقوام دیگر در کتاب‌های سرداری تاریخ رونما نگردید.

این که عبدالحی حبیبی پرکارترین نویسنده در تاریخ پسین کشور است، جای انکار ندارد، اما اهدافش در تاریخ‌نویسی را در «تاریخ مختصر افغانستان» به خوبی مشاهده می‌کنیم که چگونه با مطلق‌گرایی علنی به شرح تاریخ حکام پشتون یا نقش پشتونها درین منطقه می‌پردازند. یکی از کارهای ارزشمند وی شرح و تعلیق نوشتن بر کتاب «سواد اعظم» است.

بسیاری این اثر را نخستین کتاب نثر فارسی می‌دانند که پس اسلام نوشته شده است. سواد اعظم در مورد عقیده و ایمان در مذهب حنفی است. کتاب را حبیبی شرح و مقدمه نوشته و فرهنگستان کشور شاهنشاهی ایران آن را نشر کرده است.

حتی در تهیه همین کتاب نیز حبیبی از روی عرق قومی عمل کرده و در مقدمه می‌نویسد: «این کتاب برای بار اول توسط یک پشتون کتابت شده است». دلیل حبیبی برای پشتون بودن کاتب خنده‌دار است. می‌گوید: کاتب تاریخ کتابت را «ماه حسنی و حسینی» ذکر کرده، چون پشتون‌ها ماه محرم را حسنی و حسینی می‌گویند. ازین رو کاتب پشتون است. اگر آقای حبیبی را مجبور و زیر فشار کارگردانان و سرداران انجمن تاریخ بدانیم، می‌شود چنین انگاشت که شاید او چاپ این کتاب را می‌خواست و برای پذیرش هدفش، افسانه حسنی و حسینی و پشتون بودن کاتب را نیز ماهرانه جعل کرد. مگر می‌شود چیزی نشر شود و بودجه رویش مصرف شود که در آن پای پشتون دخیل نباشد؟

کوتاه سخن: پته خزان بخشی از جعل‌های ستراتیژیک سیاسی برای تأمین هژمونی قومی درین کشور است. به همین دلیل، اظهارات و شهادت صادقانه داکتر صادق فطرت ناشناس بر جعلی بودن این کتاب آتش به کاخ فاشیزم قومی زد. نه تنها فارسی‌زبانان بلکه هر انسان واقعیت‌گرا که خواهان به رسمیت‌شناختن و تأمین حقوق همه اقوام بر مبنای عدالت و حقایق تاریخی باشد، با دروغ‌های پته خزان نمی‌سازد و در افشای آن می‌کوشد. داکتر فطرت با همین روحیه دلیرانه صحبت کرده است. او را گرامی داریم. (۰۲/۰۵/۲۰۱۹)

پټه خزانه (گنجینه پنهان)

کاظم یزدانی

پټه خزانه (گنجینه پنهان) تذکره‌ای است در شرح حال شعرای پشتون و نمونه‌های اشعار شان. مرحوم عبدالحی حبیبی، مؤرخ معروف که خود را کاشف و یابنده آن کتاب می‌داند نوشته است: «نسخه‌یی از آن در شاهوار در بهار سال ۱۳۲۲ هجری شمسی به دستم افتاد. بعد از آن که از اهمیت آن واقف گشتم، آن را به حضور شوق‌مندان ادب ملی و در حلقه‌های ادبی و علمی عرضه داشتم و مورد دلچسپی فوق‌العاده تمام دانشمندان و ارباب ذوق و علم واقع گردید. مخصوصاً والا حضرت سردار محمد نعیم خان وزیر معارف که از جوانان علم‌دوست و ادب‌پرور اند، در انکشاف این کتاب و تصحیح و طبع آن تشویق معارف‌خواهانه فرمودند. (۱) متأسفانه حبیبی ننوشته است که کتاب را چگونه و از کجا و از نزد چه کسی به دست آورده و تا کنون کجا بود. لازم بود چگونگی پیدایش آن را به تفصیل و با تمام جزئیات می‌نوشت و هر نوع شک و شبهه را برطرف می‌کرد. اما او با سرعتی غیرمتعارف از این موضوع عبور کرد و جواب بسیاری از سؤالات را گنگ و مبهم باقی گذاشت.

اصالت پټه خزانه بعد از طبع و انتشار به شدت از سوی دانشمندان و صاحب‌نظران بی‌طرف مورد شک و تردید واقع شد. آقای نجیب مایل هروی نوشت: «هر چند چاپ افست و عکسی از آن کتاب به عمل آورده، از روی عکس به اصل نسخه نمی‌توان پی برد و هم نمی‌توان از لحاظ نسخه‌شناسی و خط‌شناسی آزمون کرد و به محک مرکب‌شناسی زد. لذا پشتو‌شناسی به نام Morgenstierne در مورد پټه خزانه حبیبی و یارانش از نظرگاه زبان‌شناسی و تاریخ‌شناسی ایرادهایی را وارد دانست و گفت: صحت نظریات حبیبی و اصالت این اثر آن‌گاه مقبول می‌افتد که نسخه خطی از لحاظ فیلولوژی بررسی شود. اما حبیبی به جای آن که اصل نسخه را به نمایشگاه جهانی آثار دست‌نویس بفرستد و از پشتودانان معروف که درباره زبان پشتو و دستور آن زبان، تدقیق و تحقیق کرده‌اند، دعوت کند تا از نظرگاه نسخه‌شناسی علمی، اصلی یا جعلی بودن آن را محقق کنند، استنکاف ورزیده‌است.» (۲)

پروفسور سلطان شاه همام استاد دانشگاه کابل ضمن یک مقاله تحقیقی تحت عنوان: «دردهای خراسانیان» که در مجله حبل الله، به چاپ رسیده، بحث مشروحی در باره پته خزان دارد. (۳)
من می‌خواهم متن و محتوای آن را مورد بررسی و مطالعه قرار داده، از این طریق اصلی یا جعلی بودن آن را معلوم دارم.

مرحوم عبدالحی حبیبی فرزند ملا عبدالحق کاکری قندهاری، از مؤرخین بنام افغانستان است. از او کتب و مقالات گوناگون به پشتو و فارسی به چاپ رسیده است، چون تاریخ افغانستان بعد از اسلام، هنر عهد تیموریان، تاریخ خط و نوشته‌های کهن افغانستان، زبان دوهزار سال پیش افغانستان، هفت کتیبه قدیم، تحقیق نوین در باره کابل شاهان، جنبش مشروطه خواهی، حواشی و تعلیقات بر طبقات ناصری و... برخی از نوشته‌های او به انگلیسی و عربی نیز ترجمه شده اند. حبیبی نیز دروس عربی را خوانده با ادبیات عرب، مخصوصاً اشعار عصر جاهلی عرب آشنایی داشت. در زبان پشتو از ذوق و قریحه شعری خوبی برخوردار بود. در ساختن لغات و واژه‌های جدید در زبان پشتو خدمات غیر قابل انکار انجام داده است. از نگاه فکری و طرز اندیشه، نژادپرست و پشتون‌گرای مطلق بود. در تحقیقات تاریخی نیز تا حد امکان تاریخ را بر اساس مفکوره نژادگرایانه تحلیل و توجیه کرده و نظریات مشکوک و بعضاً بی‌اساس زیادی ارائه داده و حتی رجال و شخصیت‌های موهومی تراشیده است. تصحیح نظرات نادرست وی به سال‌ها کار و تحقیق مداوم نیاز دارد.

پیدایش پته خزان: این کتاب زمانی در مطبوعات کشور ظهور کرد که پشتون‌خواهی و ملی‌گرایی در میان تحصیل‌کردگان، روشنفکران، کارمندان دولت و سردمداران رژیم به اوج رسیده بود. آن‌ها حکومت و ثروت ملی را در انحصار داشتند و در پی تحکیم قدرت و بسط و نفوذ پشتونیزم، تلاش بی‌دریغ را آغاز کرده بودند. وحشت و نفرت به سراسر کشور سایه انداخته بود. اقوام غیر پشتون را تضعیف نموده یا عملاً از صحنه سیاست بیرون رانده بودند. بی‌اعتنایی در حق دیگران، به ویژه در باره هزاره‌ها تا آنجا رسید که اسم شان با نفرت و تحقیر ذکر می‌شد و هزاره بودن خود جرم بود.

در مهم‌ترین اثر تألیفی آن روزگار «آریانا دایرة المعارف» که در آن از اقوام و شخصیت‌های شرق و غرب به تفصیل سخن گفته شده، تمام اقوام و قبایل پشتون و شاخه‌ها و شعبه‌هایش با شرح و بسط معرفی شده اند، اما از هزاره‌ها که یکی از پرجمعیت‌ترین، زحمت‌کش‌ترین و سازنده‌ترین قوم افغانستان اند، هیچ نامی نیامده است. گویا قومی به این نام و خصوصیات

در افغانستان وجود نداشته است.

رژیم از سال ۱۳۱۶ [۱۹۳۷] پشتو را زبان رسمی کشور اعلام کرد و تعلیم آن را برای محصلین مکاتب و کارمندان دولتی اجباری ساخت. البته، به زودی متوجه شد که آن زبان از حیث تعداد واژگان، برای زندگی شهری به شدت فقیر و بینواست، لذا به تقلید از ایران دوره پهلوی، به واژه‌سازی پرداخت. لغات جدید زیادی ساخته شدند به حدی که شکل آن زبان را دگرگون ساخت. سازندگان و کاشفان واژه‌های جدید، مورد تشویق و ترغیب بی‌اندازه قرار گرفته و از امکانات مادی و معنوی برخوردار می‌شدند. بودجه هنگفتی به این کار اختصاص یافته بود. در این میان، مرحوم عبدالحی حبیبی یکی از سازندگان واژه‌های جدید، بلکه محور کار دیگر هم‌فکران خویش بود.

پشتویکی از قدیم‌ترین زبان‌های قبایل آریایی است، با آهنگ ثقیل و پیر صلابت واژه‌های زیادی از فارسی، هندی، عربی و ترکی را به عاریت گرفته و در خود حل کرده است. تعداد زیادی از واژه‌های آن مشترک بین فارسی و پشتو است و به زبان فارسی بسیار نزدیک.

باری، پته خزانه با مقدمه، پانویس‌ها و تعلیقاتی از سوی کاشف و یابنده آن جناب حبیبی در سایه کمک و حمایت بی‌دریغ رژیم، در سال ۱۳۲۴ [۱۹۴۵] در کابل به چاپ رسید، بعداً مکرراً تجدید چاپ شد و به عنوان یک منبع جدید تاریخی مورد استناد بسیاری از مورخین قرار گرفت.

حبیبی برای آن، مؤلفی به نام محمد بن داوود هوتکی تراشید که گویا آن را به تشویق و ترغیب شاه حسین هوتکی غلزایی که از شاهان علم‌پرور و دیانت‌گستر بود، در سال ۱۱۴۱ هـ. ق به رشته تحریر درآورده و در ۱۴ شوال ۱۱۴۲ هـ. ق از تألیف آن فراغت حاصل کرده است.

در این کتاب شرح حال پنجاه شاعر پشتو زبان، از سال ۱۰۰ تا ۱۱۰۰ هجری و نمونه‌هایی از اشعارشان گردآوری شده است. از آن جمله ۴۴ نفر مرد و بقیه زن بوده اند. وجود این تعداد زنان شاعر در جامعه بدوی و غالباً چادر نشین، در ابتدا عجیب و حتی تحسین برانگیز به نظر می‌رسد (۴)، اما وقتی زمان پیدایش کتاب یعنی سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۲ [۱۹۳۶-۱۹۴۳] را در نظر بگیریم، می‌بینیم زمانی است که در شرق و غرب سخن از اعاده حقوق زنان و شرکت آنان در مجامع علمی، فرهنگی و سیاسی به میان آمده است. آنگاه وجود چند زن شاعر در چنین کتابی کاملاً طبیعی می‌نماید. گویا کاشف نمی‌خواسته جای زنان در جامعه متمدن پشتون

خالی باشد.

قدیمی‌ترین شاعر پته خزانه، پهلوانی است به نام «امیر کروړ (ه)» پسر امیر پولاد غوری (۶) که در شجاعت و دلاوری گوی سبقت را از رستم ربوده و در شعر و شاعری یگانه زمان خویش بوده است. او در اوایل قرن دوم هجری می‌زیسته و در سال ۱۳۹ هـ.ق در مندیش غور امیر بوده است.

شعرای پته خزانه را می‌توان به چنین تقسیم کرد:

دسته اول: امیر کروړ غوری، شیخ خرشبون، شیخ اسعد سوری، باباهوتک، شکارندوی، شیخ تیمن، شیخ بریخ و عده‌یی دیگر نه تنها وجود خارجی ندارند، بلکه ساخته و پرداخته ذهن جاعل می‌باشند. بعضی از آنها، شخصیت‌های افسانه‌یی هستند.

دسته دوم: دوسه نفر دیگر مانند ابومحمد هاشم سروانی بستی بر فرض که وجود داشته باشند، پشتون نبوده و شعری به پشتو نگفته‌اند. اشعار منسوب به آن‌ها ساخته طبع جاعل‌اند.

دسته سوم: شاه‌حسین هوتک، ملا زعفران، زینب بنت میرویس خان و غیره وجود خارجی داشته و پشتو زبان نیز بوده‌اند، اما به پشتو شعر نگفته‌اند.

دسته چهارم: افرادی مانند خوشحال خان ختک وجود خارجی داشته، شاعر بوده و به پشتو نیز شعر گفته‌اند. در مورد اشعار اینان سخنی ندارم.

مؤلف پته خزانه نهایت تلاش کرده تا ردیابی از شگرد کار خویش برجا نگذارد، اما ناخواسته اشتباهاتی مرتکب شده که پرده از روی کارش بر می‌دارد و جعلش را برملا می‌سازد، مثلاً:

الف: یک‌دست بودن اشعار: با آنکه اشعار مندرجه کتاب به شعرای مختلفی که از حیث زمانی صدها سال باهم فاصله دارند نسبت داده شده، همه یک‌دست‌اند و یک روح، یک تفکر و یک سلیقه بر همه غلبه دارد، درست شبیه یک دیوان از یک شاعر. در اشعار فخریه همان روح و اندیشه حاکم است که در مرثی. گویا همه شعرای آن پشتون‌خواه و نژادگرا بودند، آرزوی سلطه بر اقوام دیگر را در سر می‌پروراندند و از کمبود رجال علمی و هنری در تاریخ شان رنج می‌بردند. در اشعار امیر کروړ قرن دوم همان تفکر و سلیقه حاکم است که در مرثی زینب بنت میرویس خان در قرن دوازدهم.

تأثیر اشعار فخریه عرب عصر جاهلی بر اکثر سرودها به وضوح مشاهده می‌شود. به چند نمونه از اشعار عربی دقت کنید، اشعار حماسی و مراشی و مدحیه پتّه خزانه را با آن‌ها به مقایسه و سنجش بگیرید تا حقیقت مکشوف گردد.

قریط بن انیف گوید: «فلیت لی بهم قوماً اذا رکبوا/ شنو الاغاره فرساناً و رکباناً» (پس ای کاش در عوض این قوم سست و بی‌حال، قومی می‌داشتیم که هرگاه سوار می‌شدند، دشمن را متفرق می‌ساختند و برای غارت‌گری هجوم می‌بردند در حالی که اسب‌سواران و شتر سواران بودند). سهل بن شیبان گفته است: «فلما اصبح الشرّ وامسى و هو عریان/ فلم یبق سوى العدوان دنا هم کما دانوا» (چون فتنه جنگ از طرف قبیله رقیب آشکار شد، پس برای ما جز دشمنی راه دیگری باقی نماند، بر آنها یورش بردیم و جزای سختی دادیم، چنانی که دفعه پیش ما را جزا داده بودند). شاعر دیگر گفته است: «تسیل علی حدالطبات نفوسنا/ ولیست علی غیر الطبات تسیل» (چنان قبیله جنگجو هستیم که همواره جان‌های ما بر نوک نیزه و دم شمشیر جاری بوده و به جز از دم شمشیر، جان‌های ما جاری نبوده‌اند). ابوالحرب شاعر عصر جاهلی گفته است: «نحن بنو خویلد صراحاً/ لا کذب الیوم ولا مزاحاً/ ولا دیاراً اودماً مفاحاً/ ولم یدع بسارح مراحاً// نحن اللذون صحبوا صباحاً/ یوم النخیل غاره ملحاحاً» (قومی هستیم از بنی خویلد از حیث نژاد پاک و خالص، امروز روز دروغ و شوخی نیست. ما بودیم که صبح هنگام به نخیل تاختیم و غارت کردیم و در غارت‌گری اصرار ورزیدیم. نه کسی را باقی گذاشتیم. نه خرو نه چهارپایان در ره‌ایش گاهش ماند که غارت نکرده باشیم)

اشعار مراشی و عاشقانه پتّه خزانه نیز گویا کاپی برگردانی از اشعار عربی‌اند. خیال می‌شود مضامین اشعار عربی را جمع‌آوری کرده، سپس با فرهنگ افغانی آمیخته و به پشتو برگردانده‌اند. وقتی از چیرگی حبیبی بر اشعار عربی عصر جاهلی آگاهی پیدا کنیم، معضل تأثیرپذیری اشعار عربی بر پتّه خزانه بر ما حل خواهد شد.

ب: ادبیات قبل از جامعه: اگر ادعای حبیبی را بپذیریم، نتیجه آن خواهد شد که ادبیات یک ملت، قبل از تشکل و به وجود آمدن خود آن ملت یا به عرصه وجود گذاشته است. این بسیار بعید می‌نماید. نام افغان - اسم دیگری برای پشتون‌ها - اولین بار در تاریخ ابونصر عبدالجبار عتبی - مورخ اوایل قرن پنجم هجری - ذکر شده است. بنابر این میان ادبیات پشتون - به خصوص اشعار امیر کرو - تا تشکل افغانان به عنوان یک ملت، حدود سه قرن فاصله است. گویا شعر پشتو در قرن دوم هجری در اوج کمال و شکوفایی قرار داشته و پشتون‌ها به مراتب از

فارسی زبانان جلوتر بوده‌اند، در حالی که اشعار فارسی در آن زمان از حد تصنیف کودکانه تجاوز نمی‌کرد. وقتی اسد بن عبدالله سردار عرب در سال ۱۰۸ هجری در ختلان از ترکان شکست سختی متحمل گردید و با حال ابتر به بلخ آمد، مردم از روی تمسخر می‌خواندند: «از ختلان آمذیه/ برو تباه آمذیه/ آباره باز آمذیه/ خشک و نزار آمذیه». یکی دیگر از اشعار کهن فارسی تصنیف ذیل است: «آب است و نبیذ است/ عصارات زیب است/ سمیه رو سپید است» گویند امیری شراب خورده، مست و خراب در کوچه افتاده، قی پس آورده بود. کودکان می‌پرسیدند: این چیست؟ او در جواب تصنیف بالا را می‌خواند.

شعر فارسی چنین آغاز شد و پس از چند قرن به کمال نزدیک گردید. گفته می‌شود اولین شاعر فارسی‌گوی - البته شاعر به معنی واقعی آن - حنظله بادغیسی متوفای ۲۲۰ هـ بوده، یعنی یک قرن پس از «زندگی و مرگ» امیرکروم می‌زیسته است.

اگر اشعار پته خزان درست باشد، این سؤال پیش می‌آید که چگونه اشعار پشتو در همان بدو تولد، بدون طی مراحل بعد ناگهان به اوج کمال رسیده بود؟ چرا ادبیات این قوم پس از هوتکیان تا یک قرن دیگر راه انحطاط و تنزل را پیش گرفت؟ چرا اشعار شعرای معروف و شناخته شده‌شان به پای اشعار امیرکروم، بابا هوتک، شکارندوی، شیخ متی غوریاخیل، شیخ اسعد سوری و... نمی‌رسد؟

تردید نیست که غالب شعرای شناخته شده پشتون تحت تأثیر شعر و ادبیات فارسی قرار داشته و این تأثیرپذیری کاملاً در آثارشان مشهود است. اما تأثیر ادبیات فارسی در اشعار پته خزان اندک و ناچیز است و چنین می‌نماید که شعرای آن کلاً با فارسی زبانان میانه خوبی نداشته‌اند. این امکان ندارد؛ مگر این که شاعر همه اشعار پته خزان یک نفر باشد و او بوده که نسبت به فرهنگ و ادبیات فارسی نظر خوشی نداشته است.

ج: سور و سوری: سوری لهجه و تلفظ دیگری است از کلمه غوری (۷). همان‌طور که به ساکنان کوهستان غور، غوری می‌گفتند، سوری نیز می‌گفتند. آل شنسب را به آن جهت سوری می‌گفتند که اهل و ساکن غور بودند. بنابر این «سور» اسم مکان است نه اسم شخص و هرگز کسی در میان اجداد سوریان، سور نام نداشته تا این خاندان منسوب به او باشد. بنابر این اگر به خاندان سوری، خاندان سور گفته شود، مسلماً غلط خواهد بود. چنانچه به خانواده کابلی، خانواده کابل گفته نمی‌شود.

اشتباه حبیبی در آن است که گمان کرده شخصی به نام سور در میان اجداد شنسبیان بوده و در شرح حال «امیرکروړ» موهوم گوید: «او از نسل سور و از اولاد سهاک بود. (۸) «خنده دارتر آن که شعری که به وی نسبت داده و از زبان او می گوید: «دودمان سور را من به سرداری اعتلاً دادم. (۹)»

در شعر دیگری که به شیخ اسعد سوری نسبت داده، باز همین اشتباه را مرتکب شده و از سوری به سور تعبیر کرده است. اشتباه حبیبی از آنجا نشأت می کند که گمان برده کلمات سور و سوری که ریشه در قدیم ترین واژه های آریایی دارند، با واژه «سور» پشتو به معنی رنگ سرخ هم ریشه می باشد. او متوجه نیست که اصل سور، «هور» - به معنی کوه - بود و این کلمه هیچ ربط و پیوندی با سور پشتو ندارد. هور به دو صورت «هار» و «هیر» نیز مشاهده شده اند. تبدیل «ه» به «س» یا «ش» در گذشته رایج بوده و مثال های فراوان دارد، چون سیرجان که در اصل هیرگان بوده است و همچنان: شیروان= هیروان، ماشور= ماهور، سند= هند، پنجشیر= پنجهیر، سومار= هومار، نماشیر= نرماهیر... و به اینگونه سور که همان هور باشد، به تدریج تبدیل به غور شده است.

بنابراین، اشتباه به ظاهر کوچک حبیبی - فرق نگذاشتن میان سور و سوری - به اندازه ای بزرگ است که اگر هیچ دلیل دیگری بر جعلی بودن کتابش نبود، تنها همین اشتباه کافی بود حقیقت را برملا سازد.

د: کلمه «من»: حبیبی از پیوند و نزدیکی پشتو با زبان قدیم هند - سنسکریت - آگاهی داشت و می دانست که پسوند «من» به معنی مرد و یا مطلق انسان، در آن زبان مورد استعمال داشته است. خودش به کمک همین پسوند، واژه های زیادی در پشتو آفریده است. او نام «تایمنی» را که اسم یکی از قبایل چهارگانه اویماق است، به اعتبار بخش دوم آن، واژه قدیمی پشتو تصور کرده، سپس با سرعت دست به کار شده و برای تایمنی های از همه جا بی خبر، پدری تراشیده به نام «شیخ تیمن». تردید نیست که اویماقی ها به گواهی تاریخ آداب، سنن اجتماعی و ساختمان فیزیکی از حیث نژاد ترک هستند - هر چند به فارسی سخن می گویند - و با هزاره از یک تبار می باشند. در میان اقوام ترک و مغول، طوایف زیادی یافت می شوند که نام شان با «من» ختم می شود، مانند ترکمن، تایمن، تومان (۱۰) و غیره. کلمه تایمنی مانند کلمه «اویماق» ریشه در ترکی - مغولی دارد و اصل آن دایمنی است. (۱۱)

ه: واژه های مغولی: حبیبی پته خزانه را بر اساس این فرض جعل کرد که گویا پشتو زبانان

تا قبل از قرن هفتم هجری، هرگز با هیچ یک از اقوام مغولی حشر و نشر نداشته و همجوار نبوده‌اند. پس نباید در اشعار شعرای متقدمین پتِه خزانَه، واژه مغولی به کار رفته باشد. اما او که در شناخت واژه‌های ترکی مغولی معلومات چندانی نداشت، کلمات زیادی را که ریشه در ترکی- مغولی دارند، به تصور واژه پشتو در اشعار به اصطلاح شعرای متقدمین گنجاند و همین موضوع، مشّت او را باز کرد.

مثلاً واژه «ایل» به معنی رعیت و فرمان‌بردار، مغولی است؛ بعد از قرن هفتم وارد زبان فارسی شده و سپس از طریق دری زبانان وارد زبان پشتو گردیده است. حبیبی بدون آگاهی از این حقیقت، آن را واژه پشتو تصور کرده به صورت مصدری آن «ایلایی» در شعر منسوب به شکارندوی که گویا قبل از قرن هفتم زندگی می‌کرد، به کار برده است.

«آغه» به معنی زن اشرافی، زیبا و نازپرورده، ریشه در زبان مغولی دارد و از طریق فارسی زبانان وارد پشتو شده، سپس از آن آغلی (غله‌لی) و آغلیه ساخته‌اند، به معنی دختر خانم قشنگ و زیبا. پسوند «لی» به معنی مشابَهت، در پشتو و فارسی هزارگی کار برد دارد. حبیبی واژه آغلی را دوبار در شعر منسوب به شکارندوی و یک بار به صورت آغلیه در شعر منسوب به شیخ تیمن موهوم به کار برده است.

«تاخون» یا «تاخوم» واژه مغولی است و به نوعی بیماری مزمن مثل یرقان و سل گفته می‌شود. البته مجازاً به غم و غصه نیز اطلاق می‌گردد. این واژه احتمالاً در زمان بابریان وارد زبان پشتو شده باشد؛ اما حبیبی آن را در شعری که به شیخ تیمن نسبت داده، به کار برده است. (۱۲)

«یورغه» و «یورش» ترکی است به معنی تند رفتن اسب، تاختن و یورش بردن، یرغه با حفظ معنی وارد زبان پشتو شده و از آن مصدر یرغل و یرغل را ساخته‌اند. حبیبی، یرغل را در شعر منسوب به امیر کروړ به کار برده است (۱۳) و نیز مکرراً در شعر منسوب به شکارندوی.

وجود واژه‌های مغولی در اشعار پتِه خزانَه، آن هم در اشعار شعرای متقدمین قبل از قرن هفتم هجری بیانگر این معناست که در زمان‌های اخیر ساخته شده‌اند. البته کلماتی، چون چمتو، تلاش، تالان و... نیز ریشه در زبان ترکی- مغولی دارند.

و: واژه‌های ساختگی: زبان را می‌توان به درخت تناوری تشبیه کرد که از یک طرف دایم بر شاخ و برگ آن افزوده می‌شود و از طرف دیگر ممکن است برخی از شاخه‌ها به دلیل نرسیدن

آفتاب یا دچار شدن آفت، بخشکد و از میان برود. بنابر این هرچه از عمر زبان بگذرد، بر تعداد واژه‌هایش افزوده می‌شود. البته، ممکن است تعداد اندکی از واژه‌ها بنابر علل و عواملی متروک و مهجور شوند. شاید یکی از عمده‌ترین علل متروک شدن یک واژه، آن باشد که عملاً مفهوم آن نیز از جامعه رخت بر می‌بندد.

مثلاً «کینه» در لهجه هزارگی به معنی آهن آتش‌زنه است. استعمال این وسیله با آمدن کبریت متروک شد و طبعاً واژه آن نیز به فراموشی نهاده شد. «جهاز» به دستگاهی که با آن روغن دانه‌های چرب را استخراج می‌کردند، گفته می‌شد. با آمدن روغن نباتی در بازار، چون نیازی به استفاده از آن دستگاه نبود، کارش به تعطیل کشید و آن «جهاز» نیز به فراموشی سپرده شد. بنابراین هیچ واژه بدون علت متروک نمی‌شود، مگر آن‌که واژه بهتر یا رساتر جایش را بگیرد.

مؤلف پتیه خزانه واژه‌های زیادی ساخته و آن‌ها را در لای اشعار شعرای موهوم گنجانده، سپس مدعی شده که این واژه‌ها قبلاً در پشتورایج بوده و مورد استعمال قرار می‌گرفتند، اما به مرور زمان - بدون هیچ دلیل و علت - متروک و فراموش شده‌اند؛ مانند این واژه‌های «متروک» که باید از نو احیا گردند: واکمن= پادشاه، سترواکمن= شاهنشاه، پالاز= تخت و اریکه شاهی، رپی= پرچم، سوبمن= فاتح، جگرن= افسر جنگ‌جو، ژیلور= عسکر/ سرباز، پاسوال= پاسبان یا پادشاه/ ختیخ= مشرق، لویدیخ= مغرب، پنخ= جهان خلقت، دریخ= منبر، بل می‌تون= وطن، بیلتون= دنیا، ریژدله= زلزله و زمین لرزه

اگر سخن آقای حبیبی را بپذیریم، سؤال پیش می‌آید: چطور ممکن است پشتون‌های قدیم بدوی و چادر نشین که حکومت و سلطنت نداشتند، برای شاه، شاهنشاه، افسر، عسکر، پرچم، تخت و اریکه سلطنتی، فاتح، نگهبان، مشرق و مغرب، جهان خلقت، دنیا، میهن و زمین لرزه واژه‌های مخصوص داشتند، اما همین که شهر نشین شدند و به تمدن روی آوردند و دارای حکومت و سلطنت و عسکر و لشکر شدند و اشد نیاز به واژه‌های یاد شده یافتند، برخلاف قانون طبیعت، ناگهان همه آن واژه‌ها از صفحه زبان، ادبیات، تاریخ و فرهنگ پشتون حذف گردیدند و صرف چند تا به طور معجزه آسا در پتیه خزانه باقی ماند و بس. گویا این واژه‌های زیرین نیز به همان سرنوشت دچار شده‌اند:

برمل= ظهر، ترممل= شام، لرممل= عصر، خنای= گل، خگوار= صبر و آرام، کرونکی= آبشار، ویرنه= ماتم و سوگواری، ویرمن= ماتمزده/ سوگوار، نمخگی چار= نماز خوان/ نمازگزار،

تورنمیری = سیاه پوش / ماتم گرفته، خاخی و خاخل = فکر و فکر کردن، خلوریغ = رباعی، دوه یغ = مثنوی و...

حبیبی مدعی است که واژه‌های فوق در قرون گذشته در پشتو رایج بوده و استعمال می‌شدند. بعدها بدون هیچ دلیلی وبدون آن که واژه دیگری جای آنها را بگیرد، از میان رفتند. به این ترتیب، او ناخواسته اعتراف می‌کند که تاریخ پشتون سیر قهقه‌رایی داشته است، یعنی در گذشته بسیار مترقی بوده و هرچه زمان به پیش رفته، این‌ها عقب‌گرد کرده اند، قسمی که حتی توان حفظ و حراست از واژه‌های مورد نیاز شان را نداشته اند. مؤلف پته خزانه با خلق واژه‌های جدید، می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند: نخست، واژه‌هایی را که خودساخته، به عنوان قدیم‌ترین واژه‌های پشتو رایج سازد. دوم، قدمت اشعار خودساخته خویش را با گنجاندن آن واژه‌ها به اثبات برساند.

شاید این کار برای افراد ساده لوح، قناعت بخش - و گمراه کننده - باشد، برای اهل تحقیق ارزش ندارد. وضعیت ظاهری واژه‌های مورد ادعای حبیبی، بیانگر تازگی و جعلی بودن آنهاست. وی به تقلید از ایران دوره پهلوی، واژه‌هایی ساخته و به عنوان واژه قدیمی و فراموش شده قالب زده است، مثلاً پاسوال به تقلید از پاسبان فارسی، خلوریغ دقیقاً ترجمه رباعی، دوه یغ ترجمه مثنوی، ختیغ با الهام از واژه خاور ریپدله با اقتباس از زمین لرزه. عجیب تر آن که بعضی واژه‌ها با چنان عجله ساخته شده که با قواعد پشتو سازگاری ندارد. مثلاً پسوند «تون» به مکان کوچک و محدود اطلاق می‌شد و آن هم در یک مورد دیده شده است: به لانه مورچه «میژی تون» یعنی مورچه دان (۱۴) گفته می‌شد. او با الهام از همین یک مورد، از پسوند «تون» واژه‌های بسیاری ساخت: پوهنتون = دانشگاه، درملتون = داروخانه یا درمان گاه، بل می تون = وطن، بیلتون = دنیا، بت تون = بت کده / معبد

پشتو قربات زیاد با فارسی دارد و ریشه بسیاری از واژه‌هایش با فارسی مشترک است. مثلاً پسوند «تون» که در پشتو افاده مکان و ظرفیت را می‌کند، در فارسی به صورت «دان» تلفظ می‌شود، مانند گلدان، جامه دان، یخدان، و غیره. ولی ظرفیت «دان» محدود و کوچک است. در فارسی اگر منظور مکان وسیع باشد، از پسوند مکانی «کده» استفاده می‌کنند، چون بت کده، آتش کده، دانش کده، ماتم کده و... و اگر بزرگتر از آن باشد، از پسوند مکانی «گاه» کار می‌گیرند: دانشگاه، پایگاه، شکارگاه و...

باری، تمام واژه‌هایی که در پته خزانه با پسوند «ن» ساخته شده چون واکمن، سترواکمن،

سوبمن، ویرمن و غیره، ساخت شان تحت تأثیر زبان هندی است. ضمناً واژه «بوللی» که آقای حبیبی آن را پشتو تصور کرده، به معنی قصیده، ریشه در لهجه هزارگی دارد. هزاره ها به ترجیع بندها که با آهنگ خاص خوانده می شود، بوللی و بعضاً بولبی می گویند.

ز: اشتباهی در تاریخ تولد پته خزانه: تألیف پته خزانه نسبت داده شده به محمد بن هوتک که گویا ۲۲۰ سال قبل در قندهار می زیست. از قول او نوشته می شود: «چون به تألیف این کتاب [پته خزانه] شروع کردم، روز جمعه بود، ۱۶ جمادی الثانی سنه ۱۱۴۱ هجری قمری.» (۱۵). این جانب کتابی در اختیار دارم به نام «تقویم تطبیقی ۱۵۰۰ ساله هجری قمری و میلادی» تألیف فردیناندو وستنفلد و ادوارد ماهر ترجمه دکتر حکیم الدین قرشی استاد دانشگاه جامعه ملیه دهلی. در این کتاب، روزهای سال و ایام هفته از همان سال اول هجری تا سال ۱۵۰۰ هـ. ق با دقت با سالهای میلادی تطبیق داده شده اند. من تمام تقویمهای چاپ ایران از سالهای ۶۲ تاکنون (۱۳۷۷) را جمع آوری کرده و با آن کتاب تطبیق دادم و دیدم که با دقت زایدالوصفی مطابقت می کند. به کمک همان کتاب، تاکنون صحت و سقم چندین گزارش تاریخی را روشن کرده ام.

باکمال شگفتی، بعد از رجوع به آن کتاب معلوم شد که ۱۶ جمادی الثانی سال ۱۱۴۱ هجری قمری، نه روز جمعه بلکه روز دوشنبه بود. چنین اشتباه بزرگ هرگز نمی تواند از طرف مؤلف واقعی صورت گیرد. در حقیقت، پته خزانه نوشته عبدالحی حبیبی است. او که می خواست تاریخ تولد این فرزند را تا ۲۲۰ سال جلوتر ببرد، هرگز نمی دانست و نمی توانست محاسبه کند که ۱۶ جمادی الثانی سال ۱۱۴۱ هجری قمری روز دوشنبه بود. لذا چرت انداز آن را «جمعه» نوشت و هرگز فکر نمی کرد که روزی پرده از روی کارش کنار زده خواهد شد. اگر برای جعلی بودن پته خزانه دیگر هیچ دلیلی وجود نداشته باشد، همین یک دلیل کافی است که آن را از آفتاب هم روشن تر سازد.

باری، آقای حبیبی و دستیاران او متأسفانه با جعل پته خزانه نه تنها تاریخ کشور را مخدوش ساختند، بلکه بذر تعصب و نفرت در میان اقوام و ملیت های با هم برادر پاشیدند و ضربه مهلکی به وحدت و همبستگی ملی افغانستان وارد کردند، تا آن حد که اثرات پیامدهای شومش تا کنون درازهان باقی مانده است. (۱۵/۰۵/۱۹۹۷)

پی نوشت‌ها:

۱. حبیبی عبدالحی، پتہ خزانہ، چاپ دوم، کابل، ۱۳۳۹ ش، قسمت مقدمہ، صفحہ ب
۲. نجیب مایل ہروی، تاریخ و زبان در افغانستان، تہران ۱۳۶۲، ص ۹۱
۳. مجلۃ حبیل اللہ، تہران، شمارہ ۸۴، ص ۴۲
۴. در میان بیش از ہزار شاعر فارسی تا قرن ۱۱ ہجری تعداد بسیار اندک زن بودہ است.
۵. نام‌ها بہ دقت انتخاب شدہ اند. کروڑ در زبان پشتو بہ معنی سخت و محکم است تا با نام امیر پولاد ہم خوانی/ ہم آہنگی داشتہ باشد.
۶. در کتب تاریخی برای امیر پولاد غوری پسری بہ نام امیر کروڑ ذکر نشدہ است.
۷. اسامی اماکن می‌تواند در اثر لہجہ و گویش، تغییر شکل یابند، چنانچہ پشتون‌های جنوب شرقی، پشاور را «پخاور» می‌گویند.
۸. پتہ خزانہ، ص ۳۳
۹. پتہ خزانہ، ص ۳۷
۱۰. مانند «غول» کہ در فارسی موجود خیالی و ترس‌ناک است و در مغولی بہ معنی وسط
۱۱. نام قومی است از مردم بہسود
۱۲. پتہ خزانہ، ص ۶۴، سطر ۳ و پاورقی ۵
۱۳. پتہ خزانہ، ص ۳۴، سطر ۶ و نیز پاورقی ۴ همان صفحہ و صفحہ ۵۶
۱۴. پتہ خزانہ، ص ۲۹
۱۵. پتہ خزانہ، چاپ کابل، ۱۳۳۹ ش، ص ۷

پټه خزانه اصل است یا جعل

نجیب مایل هروی

تردیدی نیست که اولین اثر پشتو مربوط است به قرن پانزدهم میلادی و آن سندی است تاریخی در باب غلبه قبایل یوسفزایی بر امارت سوات، نوشته شیخ ملی. [۱] بعد از اثر مکتوب زبان مورد بحث به وسیله پیروان مسلک روشنیان و دیگر کسان روبه فزونی نهاد. به طوری که «خیرالبیان» مؤلفه بایزید انصاری در زمینه مبانی تعلیم روشنیان بوده که آرای «پیرروشن» را بیان می‌کرد [۲] در روزگار متأخر سرایندگان و نویسندگانی در قلمرو این زبان پدیدار شدند و آثاری منظوم و منثور سرودند و نوشتند که بیشترین آثار آنان در افغانستان و پاکستان به چاپ رسیده اند.

آقای حبیبی و یارانش اعتقاد دارند که قدیم‌ترین اثر مکتوب زبان پشتو به قرن هفتم هجری می‌رسد. ادعای آنان بر اساس کتابی است به نام «تذکره الاولیاء» تألیف سلیمان ماکو (۶۱۲ هجری) کتابی که چند ورق آن را آقای حبیبی و اصحابش دیده‌اند و دیگران فقط چاپ عکسی آن را رؤیت کرده‌اند. منبع دیگری که حبیبی و یارانش بدان استناد می‌ورزند پتّه خزانه است، فراهم آورده محمد هوتک، در سال ۱۱۴۲ هجری. این گنج نهفته مانده و تنها بر حبیبی و یارانش اصل نسخه نمایان شده است. هرچند چاپ افست و عکسی از آن به عمل آوردند ولی از روی عکس به اصل نسخه نمی‌توان پی برد یا آن را از لحاظ نسخه‌شناسی و خط‌شناسی آزمون کرد و به محک مرکب‌شناسی زد.

پشتوشناسی به نام مور گنستیرنه [۳] در مورد اشعار کهن تذکره مزبور و خزانه نهفته حبیبی و یارانش از نظرگاه زبان‌شناسی و تاریخ‌شناسی ایرادهایی را وارد دانسته و گفته است که صحت نظریات حبیبی و اصالت این آثار آنگاه مقبول می‌افتد که نسخه خطی از لحاظ «فیلولوژی» بررسی شود.

آقای حبیبی و یارانش به جای آن که اصل نسخه‌ها را به نمایشگاه‌های جهانی آثار دست‌نویس بفرستند و از پشتودانان معروفی که در باب زبان پشتو و دستور آن تدقیق و تحقیق کرده‌اند،

دعوت کنند تا از نظرگاه نسخه‌شناسی علمی، اصلی بودن و یا جعلی بودن خزانه نهفته و تذکره ایشان را تصدیق کنند، چنین می‌نویسد:

«در سنه ۱۸۴۶ مستر نشانیل بلند مقاله‌یی در مجله انجمن آسیایی لندن نوشت و تذکره دیگری را به نام لباب‌الالباب عوفی معرفی نمود که فقط دو نسخه جدیدالکتابه آن اکنون در دنیا معلوم است. اول مخطوطه کتاب‌خانه همایونی برلین، دوم مخطوطه مستر بلند که بعداً در منچستر بود و به وسیله مستشرق فقید ادوارد براون و مرحوم قزوینی طبع گردید و بدین وسیله معلومات ما در تاریخ ادبیات دری افزون‌تر شد؛ مورد شک قرار نمی‌دهیم، در حالی که جز دو نسخه محدث خطی لباب در دست نداریم، و دواوین اکثر شعرای قدیم دری از بین رفته ولی ما به سند عوفی و دولت‌شاه و غیره، اکثر پارچه‌های ادبی شعرای قدیم را که با موازین سبک‌شناسی و وقایع تاریخی مغایرتی ندارند قبول کرده‌ایم و حتی اظهار شک هم نکرده‌ایم. از انصاف دور است که مستشرق محترم مسایل عمیق زبان‌شناسی و تاریخی را در پتّه خزانه ذکر می‌کند ولی به یکی ازین دشواری‌ها شرحی نمی‌دهد و حتی اشاره نمی‌نماید و این غیر از مشوب ساختن افکار عامه چیز دیگری نخواهد بود.

در مآخذ قدیم تاریخ ادبیات فارسی دری بعد از لباب‌الالباب و چند کتاب عربی که بیتی یا جمله‌یی را نقل کرده‌اند، تاریخ سیستان است که نام مؤلف و خود کتاب هم معلوم نیست و انشای آن هم به حکم قوانین سبک‌شناسی از قرن پنجم هجری آغاز و تا ۷۲۵ قمری که پایان وقایع آنست تعلق دارد و بنابراین کتاب قدیم یک‌دست و یک آهنگ و مربوط به یک سبک نگارش و یک مؤلف نیست.

این کتاب هیچ شناخته نشده بود و حتی مؤلف احياءالملوک شاه حسین که از بقایای شهزادگان صفاری سیستان بود تا ۱۰۲۸ ق که کتاب خود را می‌نوشت از وجود چنین کتابی به نام تاریخ سیستان اطلاعی نداشت، ولی هیچ‌کس نگفت که این اشعار را فلان شاعر یا نویسنده یا مورخ تاریخ سیستان به فلان غرض جعل کرده و یا از نظر زبان‌شناسی و تاریخی پروبلم‌های عمیق حل نشدنی را می‌توان حدس زد که از نظر زبان‌شناسی و سبک‌شناسی و وقایع تاریخی درخور قبول نیست مانند این قصیده معروف منسوب به عباس مروزی که گویا در مدح مأمون خلیفه سروده بود: «ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین/ گسترانیده بجود و فضل در عالم یدین» که آثار حدث و جعل بر وجنات قصیده پدیدار است. در همین کتاب که اقدم واضح و معتبرترین تذکره‌های دری شمرده شده شعری را به سلطان محمود در مرثیه

کنیزکی گلستان نام نسبت داده‌اند که ابداً به زبان عصر غزنویان نمی‌ماند: خاک را بر سپهر فضل آمد/ تا توای ماه زیر خاک شدی/ این قضا از خدای عدل آمد/ دل جزع کرد گفتم ای دل صبر/ هر که زوزاد باز اصل آمد/ آدم از خاک بود و خاکی شد

اینکه سلطان معظم و بزرگی مانند محمود مرثیه کنیزک خود را با چنین زبان و الفاظ و ادا می‌سراید، خود مسئله [قابل] تأمل است. در حالی که در همین کتاب معتبر شعر دیگری را هم به سلطان محمود نسبت داده‌اند.

چون ما نسخ قدیم قریب‌العهدا عوفی اکنون در دست نداریم، و هر دو نسخه منقول عنهما بی‌تاریخ اند پس آنچه صاحب بزم آرا، علی بن محمد حسینی در سنه هزارم هجری تمام مطالب لباب‌الالباب را بدون ذکر نام مؤلف یا مآخذ در کتاب خود برداشته، پس آیا مسئله‌یی بوجود نمی‌آید که خلاق این کتاب کیست؟

در صورتی که از نظر سبک ایرادی بر برخی محتویات لباب وارد باشد، و اشعار و آثاری را که درین دو نسخه متأخر لندن و منچستر آمده در سنه ۱۰۰۰ ق در بزم آرا هم می‌بینیم، پس آیا این‌جا ایجاد شکوک و مسئله‌ها نیست؟» [۴]

از گفتار فوق نمی‌توان فهمید که آیا حبیبی وجود تذکرةهایی چون تذکرة دولت‌شاه سمرقندی و تذکرة لباب‌الالباب عوفی را انکار می‌کند و تألیف آنها را به جاعلان نسبت می‌دهد، یا می‌خواهد لغزش‌های تذکرةهای مزبور را یادآور شود یا خطاهای تاریخی و عدم بینش انتقادی در تألیف آن کتب را. منکر شدن از وجود مؤلفاتی چون تذکرة دولت‌شاه و تذکرة عوفی کاری‌ست هم منکر، و هم نامقدور. چرا که سوای آن که از تذکرة الشعرای دولت‌شاه نسخ فراوانی در کتابخانه‌های دنیا وجود دارد [۵]، و غیر از طبع ادوارد براون، سه بار در هندوستان و دوبار در ایران به چاپ رسیده [۶] هر چند که جای طبع مذهب و انتقادی آن خالی مانده است - هم وجود تذکرة مزبور به وجود چند نسخه مخطوط و چاپی منوط نیست، بلکه این تذکرة را «وان همر» در سال ۱۸۱۸ به انگلیسی ترجمه و چاپ کرده، و سلیمان فهمی در اسلامبول این کتاب را به ترکی برگردانید و به نام سفینه الشعرأ به طبع رسانید.

همچو پیوندها و ارتباطات می‌رسانند که تذکرة الشعرای دولت‌شاه دست‌نویس جعلی نیست و از تذکرة لباب‌الالباب عوفی نیز اقتباساتی بعینه صورت گرفته، مانند تذکرة عرفات تقی‌الدین اوحدی و لب‌الباب قمرالدین علی (۱۱۹۴ ق). مؤلفان نامبرده از لباب‌الالباب اقتباساتی داشته‌اند

که خود این دقیقه دال است بر صحت لباب.

نیز سوای دو نسخه که از لباب مرحوم قزوینی و براون در دست داشتند، نسخہ‌یی از تذکرہ عوفی در دست رضا قلی‌خان ہدایت بودہ کہ در تألیف مجمع‌الفصا از آن بهره برده، و از مندرجات آن نیز نقل کردہ است [۷]، اما نہ نگارندہ و نہ هیچ کتاب خواندہ فارسی زبانی در این تردید نمی‌کند کہ در جمیع تذکرہ‌های فارسی اعم از تذکرہ‌های شعرا و تذکرہ‌های صوفیانہ نکته‌های سست و ناروای بسیار راہ یافتہ و لغزش‌های تاریخی روشنی جای پیدا کردہ اند. تذکرہ‌های منتحل نیز زیاد داریم، و تصحیح متون مزبور از سوی مصححان و محققان متون هیچ‌گاہ آن چنان نبودہ، کہ لغزش‌های فوق را نادیدہ انگارند. نگاہی بہ چہار مقالہ نظامی عروضی و تعلیقات دکتر محمدمعین و تذکرہ دولت‌شاہ و انتقادات قزوینی بر لباب‌الالباب نمایندہ بارز این سخن است.

ہر چند تا کنون کمر ہمت بستہ نشدہ و تذکرہ‌های مزبور از نظرگاہ‌های انتقادی واریسی نگردیدہ اند. ہم ذکر اسم و رسم و شہرت بیشترینہ آثار عربی و غیر آن وجود رشتہ و دنبالہ آثار دیرینہ فارسی از آوان دوران اسلامی تا عصر حاضر و معاصر روشن‌گر این است کہ نسخہ‌یی جعل نشدہ و اگر شطاران سوذجو نسخہ «کابوس نامہ» را جعل کردند و غرض آنان بہ دست آوردن پولی بود و دیگر هیچ، و با آنکہ از قابوسنامہ دہا نسخہ مخطوط و یک چاپ انتقادی نیز در دسترس بود، آن نسخہ محدث ہم بعد از اندک زمانی زیر بررسی‌های فیلالوژی آزمون شد و آثار جعلی پیدا گردیدند.

بیشترینہ آثار فارسی از نظرگاہ سبک‌شناسی و تاریخی بررسی شدہ، در حدی کہ دو بخش بودن و مغایر بودن بہرہ نخست با قسمت دوم تاریخ سیستان نیز بر اثر ہمین‌گونہ تتبعات معین و مشخص گردید. نگارندہ نمی‌داند کہ «صداہا پروبلم‌هایی» کہ آقای حبیبی بر متون و اسناد کهن و دیرینہ فارسی می‌بیند، کدام است و چیست؟

پیدا نیست دقیقہ‌یی را کہ بر سرودہ محمود غزنوی گرفته، از بہر چیست؟ آیا نرمی و روانی و زبان نظم مذکور است کہ باید ایشان را بہ دیوان فرخی سیستانی ارجاع داد، و اگر سرایش ابیات فوق را از شأن و جلالت و عظمت محمود غزنوی بہ دور می‌بیند، باید گفت کہ این شغف و ناتوانی فلان تذکرہ فارسی نیست بلکہ ناشی از بینش ناصائب ایشان است نسبت بہ سلطان محمود و سلطان محمودہا.

امروزه بعضی از پاکستانی‌ها و هندی‌ها ناآگاهانه مدفن محمود غزنوی را زیارت‌گاه خویش خوانده‌اند، ولی خواننده دیده‌ور از تعصبات مذهبی، غضب اموال مردم، سیاست مذهبی، دلبستگی محمود به خزاین هند و غارت آن با رنگ اسلامی، استبداد رأی و مال‌دوستی و آزمندی و تملق و کتاب‌سوزان وی بی‌اطلاع نیست. [۸] نگارنده نمی‌گوید که اشعار فوق باید از سروده‌های سلطان محمود باشد، بل می‌خواهد بی‌خبراندازی آقای حبیبی را بنمایاند. (۰۲/۰۳/۱۹۹۲)

پی‌نوشت‌ها

[۱] آقای حبیبی می‌نویسد که کتاب مذکور در باب تاریخ یوسف‌زی نبود، بلکه اثری بوده شامل اصول اجتماعی و اصلاحات ارضی. پتہ خزانہ، محمد هوتک، به‌اهتمام عبدالحی حبیبی، چاپ سوم، ص ۶

[۲] همین شخص خود را مسیح اعلام کرد و پیر روشن نامید. این مسلک به دست خوانین پشتون از بین رفت. مقدمه فقه‌اللغه ایرانی، ای. ام. ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۱۰۳

[۳] پتہ خزانہ، پیشین، صص ۸-۹

[۴] فهرست کتاب‌های چاپی، ج ۱

[۵] لباب‌الالباب، محمد عوفی، تصحیح براون و قزوینی، ج ۲، مقدمه ۵

[۶] فرخی سیستانی، دکتر غلام‌حسین یوسفی، صص ۱۷۰-۲۷۵

[۷] محاکمة اللغتين، نیزر. ک: تاریخ ادبی براون، ۴۹۳/۳

[۸] سیری در زبان‌شناسی: واترمن، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص ۲۰

پته خزانة وا از ژمره متدسات پپرون آوری

منیژه نادری

از برنامه روممایی کتاب «ناشناس ناشناس نیست» در لندن تا امروز واکنش های متفاوتی از طرق مختلف دریافت می کنم. شمار زیادی از داخل و خارج کشور پیام هایی در ستایشم می فرستند. البته، کسانی هم که تصور می کردم حرف هم دیگر را می دانیم، مرا مورد مؤاخذه قرار داده اند که چرا در چاپ چنین کتابی از انتشارات «شاهنامه» همکاری کردم و چرا من کتاب را اصلاح نکرده ام. پیامک هایی در برگه ام نوشته می شوند که گویا من «مغز متفکر این هیاهوی پته خزانة» بوده ام. ایمیل هایی هم برایم می رسند که می گویند گویا من جنایت نابخشودنی تاریخی مرتکب شده ام.

می پذیرم که در برنامه روممایی کتاب «ناشناس ناشناس نیست» پیش گام توضیح یکی از حساس ترین موارد کتاب که جعل خواندن پته خزانة از جانب داکتر فطرت می باشد، بوده ام. البته، بعد از تأمل ژرف در این مسئله بسیار آگاهانه این کار را نمودم. چون این کتاب از جانب انتشارات ما به نشر رسیده و داکتر فطرت این مسئله را هرگز در رسانه ها علنی صحبت نکرده بود، احتمال زیاد وجود داشت که اگر او خود تماسی به این مسئله نگیرد و سندی وجود نداشته باشد، شاید او را بعداً به طریقی مانع ابراز این موضوع شوند و بهتان افزودن آن صفحات به دوش نویسنده (داکتر سیاسنگ) و تا حدی به دوش ناشر کتاب که من می باشم، بیفتد. برای جلوگیری از این مسئله، بدون مشوره با کسی، این بحث را علنی ساختم و در حضور داکتر فطرت و حاضران محفل از آن یادآوری نمودم. این را می دانستم که در برابر این همه واکنش ها قرار می گیرم.

داکتر فطرت دوازده سال پیش این مصاحبه را انجام داده بود. او موضع مشخص دارد و بهانه کهلوت سن و شکسته نفسی درین زمینه صرف به خاطر فرونشاندن غوغای مردم عاری از آگاهی و خرد می باشد.

به پاسخ دوستانی که می پرسند چرا من در چاپ این کتاب همکاری نموده ام، می نگارم که من قبلاً

نوشته‌های فراوانی از نویسنده‌های مختلف خوانده و دریافته‌ام که چگونه همه با سند و مدرک و برهان دلالت به کذب کتاب پتّه خزانه داشته اند. این موضوع همیشه برایم جالب بوده است.

پرسش من از شماهایی که بر من ایراد گرفته‌اید، این است: چرا صرف داکتر فطرت را محکم گرفته‌اید؟ با وجودی که حرف‌هایش سه سطر بیش نیست، اما پژوهش‌های دیگران به صدها صفحه می‌رسند. آیا این واکنش خود ریشه بر تفکر نشنلیستی و قوم‌گرایی شما ندارد؟ بزرگ‌ترین نام پیش‌گام در «مردود خواندن پتّه خزانه» دانشمند شهیر و پژوهش‌گر فهمیم پشاور مرحوم قلندر مومند بود. او در همان آغاز پیدایش پتّه خزانه با وجدان بیدار در برابر این آبروریزی و جفای بزرگ بر قومش، ایستاد و رسالتش را به مثابه یک ادبیات‌شناس متعهد در برابر زبانش ادا کرد تا تاریخ را شفافیت بخشد.

من ساعت‌هایی را که برای کار این کتاب و استدلال با شما گذاشته‌ام، جزء روزهای ارزشمند زندگی‌ام می‌پندارم و خرسندم که سهم بسیار اندک در بررسی اشتباهات تایپی، آرایش روی جلد و زمینه‌سازی چاپ این کتاب داشته‌ام. یادآور می‌شوم که این کتاب کوچک‌ترین درآمد اقتصادی برایم نداشته است و من مسئولیت فروش آن را نیز ندارم، اما پرداختن به آن را دست‌آورد معنوی خود می‌پندارم و تمنا می‌نمایم که برای خریدن آن با من تماس بگیرید.

امیدوارم بتوانیم کتاب پتّه خزانه را از زمره مقدسات بیرون آوریم و به مثابه یک سند و بحث تاریخی در حقیقت‌یابی آن بکوشیم تا گره پتّه خزانه که در قرن آخر شماری از استدلال‌های تاریخ به این تار خام پیوند یافته است، باز شود و نسخه اصل این سند پنهان و ناپدید شده، آشکارا در معرض دآوری و ارزش‌یابی گذاشته شود تا نسل‌های آینده از تشنجات فکری و ابهامات و اوهام در زمینه وارسته گردند.

June 30, 2019

نگاهی به واژه‌های پته خزانه

دکتر حمیدالله مفید

در این پسین روزها پس از نشر کتاب یا نبیک «ناشناس ناشناس نیست» دشواری‌های جدیدی در قلمرو آرامش فرهنگی افغانستان پدیدار گشت. دکتر صادق فطرت ناشناس در نشست روکشایی این کتاب که نخست در هالند و سپس در انگلستان برپا شده بود، گفت که پته خزانه اثر جعلی و ساخته و بافته پوهاند عبدالحی حبیبی است. این سخنان بم‌آسا آرامش فرهنگی کشور را برهم زد و در فرایند، موجب شد تا نویسندگان و خبرنگاران پشتو- نویس ماس دست و آستین برزنند و چنان غریو و غرشی را برپا سازند که آواز آن‌ها از جوزمین نیز فراتر برود. در حالی که راه حل این دشواری غریو و فریاد و داد و وایلا نیست، یکی و ساده باید می‌گفتند: اگر پته خزانه اصلی یا جعلی است، به مثابه یک اثر پیشینه (نه هویت و حیثیت پشتون‌ها) در منابع پژوهشی کشور و جهان کاربرد دارد، کسی خوش است هم دلش و اگر خوش نیست هم دلش.

آغاز شعر و ادب نگارشی پشتو اگر از زمان مغولان هند و در زمان پیرروشان و آخوند درویره آغاز شده، پیشینه‌گی ۴۰۰ ساله این زبان را نشان می‌دهد، در حالی که از ۲۳ زبان مروج در افغانستان چون: شغنایی، بلوچی، پشه‌یی، نورستانی و دیگران هیچ‌کدام تاریخ ادبیات روشن و پیشینه ندارند و آثاری به این زبان‌ها باقی نمانده است، در حالی که در هر کدام این زبان‌ها ده‌ها واژه فرااوستایی و ویدایی چون: سشینه، امشاسپ و غیره بدون تغییر حفظ شده اند پس آنها باید خودکشی کنند! از سوی دیگر زبان پشتو نیز توانسته تا پیشینه‌ترین واژه‌های سانسکرت چون: اتن، هیواد و غیره و پیشینه‌ترین واژه‌های اوستایی چون: آس، سپی، غرو غیره را تا امروز بدون دست خوردگی در خود حفظ کند. چسپیدن به کتابی که بدون شک جعل بودن آن ثابت شده، نه تنها کار عاقلانه نیست، بلکه هویت و شخصیت زبانی زبان پشتو را نیز به بازی گرفتن است. و اما واژه‌ها:

امیر کروړ: امیر و امواژه تازی است، که پس از آمدن تازی‌ها در فرهنگ و زبان ما ته‌نشین شده است و چم آن به روایت و امواژه‌های عبری و تاریخ گزیده امیر کبیر رویه ۵۹ چنین است: «امیر پسر قارن که عموزاده موسی پیغمبر بنی اسرائیل و بر دین او بود.»

در زبان تازی اسم فعیل (Amara) است که در زبان فارسی و پشتو به چم یا معنی صاحب امر و فرمان می‌باشد. از زبان عبری به زبان عربی یا تازی وام شده است و بر طبق دستور زبان عربی گردان می‌شود که از آن واژه‌های (آمر، مامور، امر و امیر چون امیرالمومنین امارات وغیره) نیز ساخته شدند. نخست در زبان فارسی وام شده است و از این زبان بدون شک به زبان پشتو ره گشوده است.

کرور در زبان سنسکرت و هندی باستان به معنی شمارش صدهزار می‌باشد. در اوستایی دیده نشده، مگر در زبان هندی، اردو و پشتو با همین چم یا معنی بازتاب دارد. ابن بطوطه نویسد: نزد هندیان کرور صد لک است و لک صدهزار دینار (از یادداشت‌های ابن بطوطه/ ناظم الاطباء)

سروده منسوب به این شاعر با تقطیع عروضی: بیت نخست: «زه یم زمري پر دی نړی لما اتل نشته+ په هند و سند و په تخار او په کابل نشته» وزن آن: مفاعیلن، فعلاتن، فعلن + مفاعیلن، فعلاتن، فعلن در بحر: مجتث، مثنی، محذوف. بیت‌های دومی و سومی: «بل په زابل نشته + لما اتل نشته» مفعول، مفاعیلن فعولن در بحر هزج مسدس مقبوض محذوف. این نوع سروده با اوزان مختلف عروضی در زبان تازی، فارسی، ترکی و بلوچی پیشین مروج نبود، این نوع وزن در سرودهای جدید نیمایی و هجایی بکار می‌رود، که از اختراعات شعرهای نیمایی و سپید امروزی است. پوهاند حبیبی با استفاده از شعر نوین این سروده را سروده و در پته خزانه به نام امیر کرور جا زده است، که بدون شک قلبی بودن آن را نشان می‌دهد. ریشه شناسی واژه‌ها:

زمري: معنی این واژه در واژنامه اوستایی و پهلوی و فارسی پیدا نشد. در لغت‌نامه‌های سانسکرت نیز دیده نشد، مگر در «قاموس کتاب مقدس» آن را دریافتم و معنی آن چنین است: نام رئیس شمعونیان است (سفر اعداد ۲۵: ۱۴) شخصی از نسل یهودا که سردار ایله بن بعشا بود، پس از آن بر اسرائیل سلطنت یافت (در سروده‌های دوره نخست زبان افغانی- پشتو) در دوره خوشحال ختک نیز پیدا نشد، بجای آن واژه شیرکه در اوستا و سانسکرت به گونه Xshaeir در زبان فارسی و افغانی و هندی و اردو به گونه Shaher همچنان نام یکی از ستاره‌ها ۱۲ گانه (واژه نامه بندهشن) شکل مانوی آن Shāgr بود، دریافتم. این واژه پس از کاربرد در پته خزانه در زبان پشتو کاربرد یافته است، واژه‌های هند، سند، تخار و کابل نام‌ها اند و به آن‌ها پرداخته نمی‌شود.

اتل: این واژه نیز در اثار اوستایی، دیده نشد، در زبان سانسکرت به همین شکل نگاشته شده و معنی آن عذاب شدید و ته‌ترین آتش سوزنده می‌باشد، در هندی نیز اتل کاربرد دارد. مگر نه به معنی قهرمان و پهلوان. نام اتل نخستین بار به معنی پهلوان در پته خزانه کاربرد یافته است و از آن پس در فرهنگ زبان پشتو و نام‌ها بکار می‌رود.

ماکو: این واژه در لغتنامه‌ها اوستایی و پارا اوستایی دیده نشد، در زبان فارسی به معنی دست افزار جولا‌هگان که ماشوره را به آن کنند و با آن جامه بافند و از آن ترکیب هاب ماکوزن، ماکونورد نیز ساخته شده است، مانند «در شتاب سیر بر چرخ قماش/ صورت ماکو هلال‌آسا خوش است». به غیر از همین سلیمان ماکوکسی دیگری این نام را بکار نبسته است. پیداست، که این نام نیز جعلی می‌باشد، زیرا نام سلیمان ماکو به جز در پته خزانه در دیگر هیچ آثار فارسی و تازی و پشتو دیده نشده است.

محمد هاشم سروانی: نام محمد و هاشم دو وام‌واژه تازی یا عربی اند. نخستین به معنی ستوده شده و دومی به معنی شخص پرهیت و صاحب جاه و جلال معنی می‌دهد و از نام‌های بسیار کاربردی در کشورهای اسلامی می‌باشد، زیرا جد پیامبر اسلام نیز هاشم نام دارد. و اما واژه سروانی که اصل اوستایی این واژه Srvaena است که در پهلوی srunde شده است به معنی شاخ و درخت سرو معنی می‌دهد، در زبان فارسی به گونه ساروان و ساربان و شتربان و سروان شده است و به معنی رئیس، سرور و افسر گردیده است. در زبان پشتو گاهی به همین شکل و معنی به کار رفته است. سروانی نیز برای نخستین بار در زبان پشتو در پته خزانه استفاده شده و نام جعلی و ساختگی است.

نازوانا: واژه نازو نوعی از پرندۀ خوش‌آواز قمری، گاهی به معنی درخت کاژ و در برخی موارد به معنی بسیار نازکننده و دارای ناز و نخره باشد. انا وام‌واژه ترکی انزبایجانی است، به معنی مادر می‌باشد، همسوی پشتوی آن مور مورجانی و مورکی و گاهی ادی، نیز می‌باشد. این واژه از دوران مغولیان در زبان پشتو وام شده است و تنها در مناطق پشاور پسان‌ها کاربرد یافته است. در پته خزانه نیز با استفاده از زبان گفتاری پشتون‌ها نگاشته شده، که به هیچ‌روی پشتو نیست و پوهاند حبیبی صاحب این نام را نیز به گونه جعلی در پته خزانه افزوده است. این نام در ادبیات و در سیاست و در فهرست نام‌های خانواده هوتکیان و در تاریخ آنها نگاشته نشده، زیرا هیچ سندی مبنی بر اینکه هوتکیان به زبان پشتو سخن رانده باشند در دوران خود آن‌ها در اختیار نیست، هر چه در زیر نام هوتکیان ذکر شده است در همین دوران جدید و پس از پته خزانه می‌باشد.

پټه خزانه ازی چټک وروژنه

صبورالله سیاسنگ

پټه خزانه پاره سی ویکم قرآن نیست. گیریم باشد، باز هم می تواند نقد شود. اگر آنچه در پی می آید، یاوه است، با یاوه نخواهم توانست بر آیینۀ آن گنج پنهان زنگار افشانم؛ وگر حتا اعشاریه اش درست باشد و بتواند نسیم نازک نقد را سوی جلگه زار ادب پشتو وزاند، پاداشم را خواهم گرفت.

نشانه پرسش گذاشتن در پهلوی نامها، پدیده ها و باورها همیشه ریشه در کین ندارد. می خواهم به پرسش های زیرین پاسخ یابم:

آیا می شود نویسنده یا نویسندگان پټه خزانه را شناسایی کرد؟ چرا باید این گزینه در ۱۹۴۳ می شگفت، نه پیش از آن؟ اگر پټه خزانه ناب است، گراف شعر پشتو در هزار سال پسین نمایانگر چیست؟ پیش رفت چشم گیر، اُفت قهقهه رایی یا درهم برهمی مکرونی؟ ۳۳۳ سال پیش نازو توخی - مادر میرویس هوتکی - دوهزار بیت داشت و همه ناگهانی ناپدید شدند، ولی یگانه رباعی وی با چنین مایه شگفت انگیز سرشار از رونق سورریالیزم گم نمی شود:

سحرگه وه د نرگس لیمه لاندۀ خاڅکی خاڅکی یی لسترگوڅڅیده

ما ویل څه دی کنبلی گله ولې ژاړی ده ویل ژوند می دی یوه خوله خندیده

(بازتایپ متن قلمی پټه خزانه/ برگ ۹۶)

برگردان [حبیبی]: سحرگه چشم نرگس تر بود/ قطره قطره از چشمش می چکید/ گفتمش چیست ای گل زیبا چرا می گریی/ گفت زندگانی من یک دهن خنده است

کمابیش ۲۰۰ سال پس از مرگ نازو، محمد اقبال لاهوری - ندانستن پشتو و نشناختن آن بانوی هنرمند هیچ - با کدامین معجزه، سوژه رباعی وی را قاپید و سرود: «شبی زار نالید ابر بهار/ که این زندگی گریه پیهم است/ درخشید برق سبک سیر و گفت/ خطا کرده ای خنده یکدم است»

باید در رشته خوش‌باوری دکترا داشته باشم تا بپذیرم که افزون بر پنج سرود همگون از پنج سرودپرداز دیگر پته خزانہ در سده‌های گوناگون، در همین هوا با همین کلیدواژه‌ها (سحرگه، گل، بهار، شب‌نم، شگفتن، پژمردن، خندہ، گریہ، خزان، ریزان و...)، آفریدہ علامہ اقبال ہم توارد و تصادف است؛ مگر اینکه نازو توخی سه سده پیش نزیسته و نمرده، بل خوانندہ هوش‌مند و پیرو شیوہ اقبال ہفتاد ہشتاد سال پیش باشد.

چرا شماری از پنجاہ‌ویک شاعر پته خزانہ - زن و مرد، بی‌آنکہ اشعار ہم‌دیگر را بشناسند - در جغرافیا و تاریخ پراکنده ہزار سال، معتاد سه وزن مشخص عروضی ہستند؟ چرا تقریباً ہم‌زمان از آن رخ برتافتند؟ گرایش مستزاد- سرایی و مشتقات شکستہ آن پیش از الفبای زندگی رودکی سمرقندی و دقیقی بلخی از کدام لوح و قلم برخاستہ بود؟ چرا این بافہ زیبا امروز در پشت‌آز چشم افتادہ‌است؟

آیا ترانہ ۲۲۰ سال پیش بہادر خان کہ احمَدولی ہنرمند افغانستان آن را خواندہ (البتہ با واژہ «اور» [آتش] بہ جای «زور») و نمونہ عبداللطیف اڅکزی را می‌توان پایان این ساختار خوش‌بافت پنداشت؟

بیلتون د زوردی ترلیمومی سہار نم خاخی / لکہ شب‌نم خاخی

دا سرہ یاقوت می پلمن کنس ستا پغم خاخی / پہ غم الم خاخی

(متن قلمی پته خزانہ، برگ ۶۴/ بازتایپ: سیاسنگ)

برگردان [حبیبی]: فراقت غالب است و سحرگہ از چشم نم مانند شب‌نم می‌چکد/ در غمت این یاقوت احمر بہ دامنم با کمال الم می‌چکد

از کجا آغاز شد؟ نیاز نیست روآوریم بہ مقالاتی کہ علیہ پته خزانہ نگاشته شدہ‌اند. لایہ‌سنجی سخنان زیرین می‌تواند چراغکی باشد: ماجرا از تکاندن غبار چند برگہ بازیافتہ از رف کنار منبر مسجد روستای آدم خان/ ناوہ ہیرمند در ۱۹۳۲ رنگ گرفت.

• «پنجاہ سال پیش مسجد بہ مسجد در جست‌وجوی کتاب‌های کهنہ می‌گشتم و تاقچہ‌های خاک‌آلود حجرہ‌ها را می‌پالیدم تا مگر چیزی شایستہ نگہ‌داری بہ دست آید. با ہمین آرزو و امید، نگاہم افتاد بہ نسخہ فرسودہ، کرم‌خورده و بی‌سراپای «کنزالدقایق فقہ حنفی» چاپ ہند و در میانش چہار ورق دگرگونہ، نبشہ با خط زشت کہ دست‌خوش تاراج موریانہ‌ها نشدہ بودند. در نگاہ نخست دانستم کہ پشت‌وست و در شروع خواندم «هذا کتاب تذکرۃ الاولیاء».

این یافته ده سال نرزم ناخوانده ماند، زیرا برایم دشوار بود. در ۱۹۴۱ که جلد نخست کتاب «پشتانه شعر» را چاپ می‌کردم، توانستم آن را بخوانم. مؤلف کتاب سلیمان فرزند بارک خان از قوم ماکو سابی، باشندۀ ارغستان کندهار است.» (مقدمۀ پشتو «تذکرۀ الاولیا»، عبدالحی حبیبی، کابل - دهم می ۱۹۸۲/ برگردان: سیاسنگ)

پاراگراف بالا که گرایش شورانگیز و تلاش خستگی‌نشناسانۀ حبیبی بیست ساله در راه یافتن شناس‌نامه نیاکان را نمایش می‌دهد، چند پارۀ کلیدی در خود دارد.

• «هنگامی که کتاب «تذکرۀ الاولیا» کشف و چند برگش پخش شد، ادب پشتو را از نگاه تاریخ خیلی باقداامت معرفی کرد. بعد از آن خواستم که سلسلۀ جست‌وجو و کاوش نگسلد و همیشه به این امید بودم: خدا کند ذخیرۀ خوب دیگر و وثیقۀ محکم‌تر از آن بیابم که اصالت و قداامت و عظمت ادبی ما را بسیار زیاد سازد و پردۀ ستر و اخفا را از رخ روشن تاریخ زبان ما بردارد.» (برگهای ۱۶۶ و ۱۶۷، «کابل مجله»، شماره پنجم، عبدالحی حبیبی، کابل - ۱۹۴۳/ برگردان: سیاسنگ)

پاراگراف دوم ناآگاهانه می‌پردازد به رازهایی که باید پنهان می‌شدند: (۱) چهار برگ کهنۀ سلیمان ماکوگرچه پیشینۀ ادبیات پشتو را به ما شناساند، بسنده نبود. (۲) پس از آن خواستم جست‌وجو و کاوشم دنباله یابد، زیرا (۳) امیدوار بودم و می‌گفتم: خدا کند ذخیرۀ خوب دیگر و وثیقۀ محکم‌تر ازین بیابم، تا (۴) اصالت و قداامت و عظمت ادبی ما را بسیار زیاد سازد و (۵) پردۀ ستر و اخفا را از رخ روشن تاریخ زبان پشتو بردارد.

آیا آمیزۀ پنج تکه یادشده خواننده را به یاد این دو مصراع غز اسدالله غالب نمی‌اندازد: «بے‌خودی بے‌سبب نہیں غالب/ کچھ تو بے جس کی پردہ داری ہے» (برگردان: خود را به ناآگاهی زدن، بدون دلیل نیست/ چیزی هست که پردہ‌پوشی می‌شود)

به گمان زیاد، پتہ خزانہ پیش از نوشتن آن پاراگراف، در میان ۱۹۳۸ و ۱۹۴۰ «پیدا» بود و در جای مصون نگهداری می‌شد، ورنه حبیبی علم غیب نداشت تا نشانه‌های ظهور آن را چنین مینیاتوری رونمایی کند: «چهار ورق تذکرۀ الاولیای پشتو بسنده نیست. باید جست‌وجویم جاری باشد و با آنکه امیدوار هستم، خدا کند آنچه که یقیناً به زودی می‌یابم، ذخیرۀ بهتر و وثیقۀ محکم‌تر از تذکرۀ الاولیای پشتوی یافته از هیرمند باشد.»

گزینش واژگان «ذخیرۀ بهتر» به معنای خزانۀ خوب‌تر و «وثیقۀ محکم‌تر» همانا سند استوارتر

از یادداشت‌های سلیمان ماکو با چشم‌داشت از آنچه هنوز پیدا نشده (ولی همین‌که به دست آید، باید «اصالت و قدامت و عظمت ادبی» ما را زیاده‌تر سازد و پرده پنهان از رخ روشن تاریخ زبان پشتو بردارد)، جایی برای اگر و مگر و شاید نمی‌گذارد.

• «علامه عبدالعلی آخندزاده خالوزی کاکر را از ده سالگی می‌شناختم. این عالم بزرگ و شاعر متفکر با شعرش انگیزه اندیشه فلسفی را در جوانی به من بخشید. در زمستان ۱۹۳۵ می‌خواستم هند بروم. در بازار کویته [پاکستان امروزه] آخندزاده را نشسته در دکان طبابت دیدم. «طلوع افغان» چاپ کندهار که من مدیرش بودم، به او فرستاده می‌شد. مرا شناخت و پیشنهاد را بوسید. نخستین بار او را دیدم و با هم درد دل کردیم.

چهار سال پس از آن (۱۹۳۹) پیغام علامه عبدالعلی به من رسید: «یک تذکره کهنه پشتو یافته‌ام، اگر امکان چاپ شدنش در کندهار باشد، خواهم فرستاد». این پیام برای من که تشنه یافتن یک ورق یا یک بیت پشتو بودم، مزده تولد پسر بود. گفتم: «خودم به کویته خواهم آمد و آن را خواهم دید».

خوب! خوب! کارهای خداوند بود که نرفتم. در ۱۹۴۰ از کندهار به کابل آمدم و در این‌جا «د پشتو ټولنی مشر» (گرداننده انجمن پشتو) شدم و سرگرم کارهای رسمی، چنانی که تا پایان ۱۹۴۱ برای سر خاریدن هم وقت نداشتم. در بهار ۱۹۴۳ کویته رفتم و آشنای دیرین و بزرگوار مهربان عبدالعلی آخندزاده را دیدم. او کتاب را نشانم داد. همین‌که چشم به آن افتاد، یک پته خزان (گنج پنهان) بود که قبلاً نه من آن را دیده بودم و نه دیگری آن را دیده بود. به روان شاد آخندزاده گفتم: این به راستی هم پته خزان / گنج پنهان است. اگر به من بدهی، چاپش خواهم کرد و به جهان نمایان خواهد شد.

خداوند بر آخندزاده رحم کند با شنیدن سخنم زیاد خوش شد. پیشانی او باز و لب‌هایش خندان گشت و گفت: برای تو نگهداشته بودم. بگیر و چاپش کن. ولی کتاب دشوار است حواشی و توضیحات می‌خواهد. باید چنان چاپ شود که هر کس آن را بداند.

پس از آن پته خزان نمایان شد. چندین بار چاپش کردم. تاریخ ادب پشتو را تا هزار سال پیش رساند. آن نسخه قلمی اکنون در کتاب‌خانه نسخ خطی کابل محفوظ است.

مگر آخندزاده به دلیل مصلحت‌های خاص از من خواهش کرد که در چاپ کتاب نام او را یاد نکنم. تا زمانی که آن مرحوم زنده بود، نامش را نگرفتم. این راز امانت او بود. پس از وفاتش،

اگر کسی پرسیده، حقیقت را پنهان نکرده‌ام. این سطرها را به یاد روان شاد عبدالعلی آخندزاده می‌نویسم و می‌پذیرم که اگر آن مرحوم این کتاب را در کویته و پشین نمی‌یافت، اکنون دست زبان و ادب پشتو از داشتن این خزانه تاریخی تهی می‌ماند.

نمی‌دانم علت آشکار نساختن نام علامه مرحوم چه بود. مگر تا زنده بود، اخلاقاً مکلف به برآورده ساختن خواستش بودم. اینک که از جهان رفته، حقش را می‌پذیرم و روانش را شاد می‌خواهم.» (برگهای ۳۰۲ تا ۳۰۴ «پته خزانه چا، چیری او خنگه پیدا کر؟» (پته خزانه را چه کسی، در کجا و چگونه یافت؟) مجموعه مقالات «تاریخی پلټنی»، عبدالحی حبیبی/ کابل - ۱۹۷۵/ برگردان: سیاسنگ)

از هر کنج این نوشته پرسش می‌روید. آیا عبدالعلی آخندزاده از شیفتگی دوست جوانش به زبان پشتو سوءاستفاده کرده بود؟ چرا نگفت که این گنج پنهان را از کجا و چگونه یافته‌است؟ زیانم لال، آیا کتاب پته خزانه پرونده ننگین جنایی، بسته هیرویین، کاپیتال کارل مارکس یا شش‌گانه نظامی مائوتسه دون بود که آخندزاده تا دم مرگ نخواست با نام خودش پیوند یابد؟ از آوردن پته خزانه به کابل در مارچ ۱۹۴۳ تا چاپ و بازچاپ سالانه آن هر بار با شمارگان ۵۰۰۰، سی و دو سال گذشت. در درازنای سه دهه، علامه عبدالعلی آخندزاده - یابنده و نگهبان اصلی «گنج پنهان» - را در افغانستان کسی نمی‌شناخت، زیرا حبیبی نامش را بر زبان نمی‌آورد و می‌گفت:

«نسخه کنونی کتاب [پته خزانه] در ۱۱۲ برگ با دست‌نویس معمولی محمد عباس کاسی در شهر کویته در ۱۳۰۳ هجری برای حاجی محمد اکبر هوتک از روی نسخه‌ی که در ۱۲۶۵ به قلم نور محمد خروتی برای مرحوم سردار مهردل خان مشرقی سردار ادیب و شاعر ادب‌پرور استنساخ شده، نقل گردیده‌است. مالک نسخه کنونی مرحوم حاجی محمد اکبر خان هوتک بود که بازرگان صاحب ذوق بود و به شعر ملی علاقه خوب داشت و ۶۰ سال پیش کتابخانه خوبی از کتاب‌های پشتو گرد آورده - بود و پشتو را خیلی خوب می‌نوشت. از طریق فرزندانش برخی کتاب‌های مهم کتابخانه او را دیده‌ام و این نسخه را همان بازرگان دارای ذوق ذریعه کاتبی استنساخ کرده‌است.» (آخرین دیباچه پته خزانه - ۱۹۵۰/ برگردان: سیاسنگ)

حبیبی با شادمانی و سپاس در پیشگاه دربار سلطنت می‌نویسد: «پشتو ټولنه نسخه این اثر قیمتی را در ۱۳۲۲ [۱۹۴۳] به دست آورد و به امر و هدایت ع.ج.ل.ع سردار محمد نعیم

خان وزیر امور خارجه و معاون صدارت عظمی که در آن وقت عهده وزارت معارف را به کف داشتند، بعد از تصحیح و ترجمه فارسی و تحشیه و تعلیق به طبع رساند.»

با سپیده دم دهه ۱۹۵۰ تندباد آشوب‌های تازه سیاسی در کشور وزید و ریگ زیر دندان طلایی سلطان شکست. حبیبی با آگاهی بلندی که داشت، پیامدها را ناگوار یافت و به پاکستان رفت. آن‌جا حزب «آزاد افغانستان» را پی ریخت و از سنگر نخستین شماره ارگان «آزاد افغانستان» (بیست و سوم دسمبر ۱۹۵۱) فریاد جمهوری خواهی - به بهای سرنگونی سلطنت - سر داد. واکنش دستگاه شاهی ازین سو، اعلام سلب تابعیت حبیبی بود. آن سو، پاراگراف فارسی زیرین به خامه حبیبی در مقاله «کرشمه‌های استبداد» چندین ناپرسیده را پاسخ داد:

«من نمی دانم خاندانی که اجداد شان به خیانت و وطن فروشی از خاک افغانستان رانده شدند و اولاد شان در دیره دون هند پیدا و تربیه گردیدند و هنوز هم زبان دری و پشتو را زبان مادری خود نمی دانند و نه روان صحبت کرده می توانند و در خانه‌های خود هندی گپ می زنند و تا دیروز به سبب خیانت‌های خود از خاک افغانستان رانده شده بودند، با آن سوانح ننگین و اجنبی پرستی‌های تاریخی، چگونه به خاک افغانستان صادق شدند، ولی امثال ما مردم که عمری را در تنویر اذهان و خدمات علمی و ادبی کشور عزیز صرف کرده ایم و زبان مرده و نامرتب پشتو را زندگی ادبی و تاریخی بخشیده ایم و به علت این که ملت آزاری، ستم‌گاری، یغماگری و چور و چپاول آل یحیی را انتقاد می کنیم، از شرف افغانیت و وطنیت و ملیت محروم شویم. عجب! مدتی برعکس باشد کارها/ شحنة را دزد آورد بر دارها» (شماره دوم هفته نامه «آزاد افغانستان»/ شنبه، هفتم جدی ۱۳۳۰/ بیست و نهم دسمبر ۱۹۵۱)

امتداد آزرده‌گی عبدالحی حبیبی در شماره شصت و یکم همان هفته نامه (جمعه، هفدهم جوزا ۱۳۳۳/ هفتم جون ۱۹۵۳) تندتر به چشم می خورد: «شما بگویید: که بود زبان شما را از حالت بدویت محض به صورتی انکشاف داد که امروز از تاریخ یک هزار سال و چند قرن واقف اید و افتخار دارید که زبانی را دارا هستید که اقلاً قبل از رودکی هم اشعار جذاب و گیرنده داشت؟»

آیا پیش از کارکردهای حبیبی، پشتو زبان مرده و نامرتب بود؟ آیا پته خزان یگانه گنجینه فرهنگی افغانستان است؟ اگر هدف پته خزان نیست، آنان با کدام تلاش‌ها «زبان مرده و نامرتب» پشتو را زندگی ادبی و تاریخی بخشیدند؟ آیا هنرمندان، پژوهش‌گران، نویسندگان و دست‌اندرکاران پیکار فرهنگی با کارها شان بر مردم احسان می کنند و حق دارند بر آنان منت گذارند؟

کابوس خواب تاریخ افغانستان را آشفته می‌ساخت. حبیبی که در ۱۹۵۱ گفته بود: «سوانح ننګین، اجنبی پرستی‌های تاریخی، ملت‌آزاری، ستم‌گاری، یغماگری و چور و چپاول آل یحیی را انتقاد می‌کنیم»، در ۱۹۶۰ از پاکستان برگشت و در سایه شاه که خود را سایه خدا می‌پنداشت، به کمک محمد هاشم میوندوال از سوی دربار بخشیده شد.

پته خزانه بار دیگر در کابل شگفت و پانزده سال - مانند روزهای آغازین - سرزبان‌ها افتاد تا اینکه در کنفرانس ویژه (کتاب‌خانه دانشگاه کابل/ ۱۹۷۵) نام عبدالعلی آخندزاده کاکر در نقش سرچشمه «گنج پنهان» نخستین بار شنیده شد. حبیبی در پاسخ آنانی که خواهان آگاهی بیشتر بودند، گفت: «آخندزاده به دلیل مصلحت‌های خاص خواهش کرد که در چاپ کتاب نام او را یاد نکنم.»

حبیبی که به گفته خودش «تشنه یافتن دو مصراع پشتو» بود، چرا به شادمانی برابر با «مژده تولد پسر» از یافتن چنان امانت ارج‌ناک که تنها برای او نگه‌داری می‌شد، خونسردانه پشت کرد و چهار سال برای دیدن آن کتاب نرفت؟ او رئیس اکادمی پشتو بود و می‌توانست رسماً به هزینه دولت برود یا کارمند دیگری را بفرستد. اگر در جریان سال‌های تغافل و انتظار، موسسید بیماری به نام عبدالعلی خالوزی می‌مرد، سرنوشت پته خزانه به کجا می‌کشید؟

مالک پته خزانه چرا چهار سال چشم به راه دوستی که باید از افغانستان بیاید، نشست و خواست این اثرگران بها را به چاپ‌خانه سنگی شهر کویته ببرد و با کمترین پول هزار نسخه به دست آورد؟ حبیبی که در نخستین دقیقه تماشای کتاب گفت: «همین که چشم به آن افتاد، دریافتم که یک گنج پنهان بود»، چرا فراموش کرده بود که اسناد قلمی از سوی کارشناسان بررسی می‌شوند تا اصالت و بداهت شان به شیوه علمی روشن گردد؟ این پژوهش هنر و فرهنگ چرا در نخستین دیدار با پته خزانه شتاب‌زده فرمود: «قبلاً نه من آن را دیده بودم و نه دیگری آن را دیده بود»؟ گیریم خودش ندیده بود، از کجا دانست که «دیگری» هم آن را ندیده‌است؟

چگونه باور کنم کتابی که می‌گویند در ۱۷۲۸ نگاشته شده و سپس از قندهار تا کویته بارها کاروان به کاروان، منزل به منزل و صندوق به صندوق دست به دست گردیده، در جریان ۲۱۵ سال (تا مارچ ۱۹۴۳) کسی آن را ندیده باشد؟ آیا عبدالعلی آخندزاده آخرین مالک پته خزانه کس نبود؟ مگر دو مالک پیش از وی (حاجی محمد اکبر هوتک و سردار مهردل خان مشرقی) هم پته خزانه را داشتند و هم ندیده بودند؟ آیا نور محمد خروتی در ۱۸۸۶ و محمد عباس کاسی در

۱۹۲۴ دوصدیازده صفحه را با چشمان بسته رونویسی کرده بودند تا آن را نبینند؟

حبیبی می نویسد: «از دیر زمانی در تاریخ زبان و ادبیات ملی مطالعه داشتم و به ریشه یابی آثار قدیمی این زبان مصروف بودم. تلاش های کنجکاوانه ورزیدم، ولی دست آورد پانزده سال مطالعاتم نتوانست تاریخ ادب پشتو را بیشتر از سه چهارصد سال معلوم سازد. ثمره تحقیقاتم را اولین بار در «طلوع افغان/ ۱۹۳۵» با عنوان «تاریخچه شعر پشتو» به فارسی نوشتم.» (آخرین دیباچه پته خزان - ۱۹۵۰/ برگردان: سیاسنگ)

با آوردن «پانزده سال» تلاش، سپس چاپ و پخش دریافت ها در ۱۹۳۵، آشکار می گردد که حبیبی آغاز پویش هدف مندش را از ده سالگی در ۱۹۲۰ آغاز کرده بود. به گواهی تاریخ، «نخستین مکتب ابتدایی قندهار به نام «شالیمار» در ۱۹۱۹ گشایش یافت. عبدالحی حبیبی پانزده ساله در ۱۹۲۵ از شالیمار شهادت نامه کامیابی به دست آورد و در مکتب دیگری معلم مقرر گردید.»

نوجوانی با همچو پیشینه دانایی حق دارد از ده سالگی دنبال تاریخ زبان مادری بیفتد. پرسشی به میان می آید: دانشمندی با این دانایی و بزرگی چگونه پذیرفت که پهلوانی به نام امیر کروړ هزار و چندصد سال پیش «ویارنه» (مباهات نامه) زیرین را سروده است:

من شیرم بر روی زمین پهلوان تری از من نیست

در هند و سند و در تخار و کابل نیست

در زابل هم نیست/ پهلوان تری از من نیست

تیرهای اراده و عزم من مانند برق بر دشمنان می بارد

در جنگ و پیکار می روم و می تازم برگریزندگان

و بر شکست خوردگان/ پهلوان تری از من نیست

فلک با افتخار زیاد بر خود ظفرهای من می چرخد

سم های اسب من زمین را می لرزاند و کوه ها را زیر و رو می سازم

مملکت ها را ویران سازم/ پهلوان تری از من نیست

هاله شمشیر من هرات و جروم را فرا گرفته

غرج و بامیان و تخار نام مرا برای درمان دردها ذکر می کنند
در روم روشناس و معروفم/ پهلوان تری از من نیست
تیرهای من بر مرو می بارد و دشمن از من می ترسد
بر سواحل هریوالرود می روم و پیاده ها از پیشم می گریزند
دلاوران از من می لرزند/ پهلوان تری از من نیست
زرنج را به سرخ رویی شمشیر فتح کردم
دودمان سور را به سرداری و آقایی اعتلا دادم
عموزادگان خود را بلند بردم/ پهلوان تری از من نیست
بر مردم خود مهربانی و رواداری دارم
با اطمینان آنها را تربیه و پرورش می کنم
همواره نشو و نما می دهم/ پهلوان تری از من نیست
حکم من بدون تعطیل بر کوه های شامخ جاری است
دنیا از آن من است، ستاینندگان بر منابر نام مرا می ستایند
در روزها، شب ها، ماه ها، سال ها/ پهلوان تری از من نیست
[برگردان: عبدالحی حبیبی]

(بازتایپ دست نویس پتّه خزانه: سیاسنگ)

زه یم زمري پردي نړۍ لما اتل نسته/ پهند و سند و پر تخار او پر کابل نسته/ بل په زابل
نسته/ لما اتل نسته/ غشي د من مې ځي بریښنا پر میرځمنو باندې/ په ژوبله یونم یرغالم پر
تښتیدونو باندې/ په ماتیدونو باندې/ لما اتل نسته/ زما د بریو پر خول/ تاویری هسک په نمځ
و پیویار/ د آس لسوو مې مځکه ریردي غرونه کاندې لتار/ کرم ایوادونه اوجار/ لما اتل نسته/
زما د توري تر شپول لاندې دی هرات او جروم/ غرج و بامیان و تخار بولي نوم زما په اودوم/
زه پیژندویم په روم/ له ما اتل نسته/ پر مرو زما غشي لوني پارې دښن راڅخه د هربوالرود
پر څنډو ځم تښتې پلن راڅخه/ رپي زږن راڅخه/ لما اتل نسته/ د زرنج سوبه می در توری پمخ

سور وکړه/ پباداری می لوړوی د کور د سول وکړه/ ستر می تربور وکړه/ لما اتل نسته/ خپلو وگړو لره لور پیرزوینه کوم/ دوی پډاپینه ښه بامم ښه یې روزنه کوم/ تل یې وډنه کوم/ لما اتل نسته/ پر لویو غرو مې وینا درومې نه پخښو پټال/ نړۍ زما ده نوم مې بولي پر دریغ ستا یوال/ پورڅو شپو میاشتو کال/ لما اتل نسته

از مقاله «پټه خزانه فی المیزان» (حبیب الرحمان قلندر مومند/ ۱۹۷۶) تا امروز، بیشتر از چهل نوشته در پیرامون سرود بالا نگاشته شده اند. آیا می توان باز هم نوشت؟ آری.

(۱) «شیخ کته متی زی غوریا خیل در کتاب «لرغونی پښتانه» (افغان های قدیم) نقل می کند از کتاب تاریخ سوری: امیر کروړ فرزند امیر پولاد در سال ۱۳۹ هجری در مندیش غور امیر شد و وی را «جهان پهلوان» می گویند.» (برگ پانزدهم متن قلمی پټه خزانه/ برگردان: سیاسنگ) حبیبی نه تنها سر نوشت دو کتاب ثبوت سازنده وجود امیر کروړ (لرغونی پښتانه و تاریخ سوری)، بلکه نژده اثر دیگر یاد شده در پټه خزانه را درین سطر رسوا تعیین می کند: «دا کتابونه چی تراوسه مونږ ته نه وه معلوم، د زمانی په تیریدلو سره ورک شوی دی»: این کتاب ها که تا کنون به ما معلوم نبودند، با گذشت زمان گم شده اند. (آخرین دیباچه پټه خزانه - ۱۹۵۰/ برگردان: سیاسنگ)

کاربرد واژه «ورک» (گم) درنگ می خواهد. نمی گوید «نابود»، می گوید «گم» شده تا پنجره مزده آینده باز باشد. از همین رو، صدیق روهی می نویسد: «برخی کسان بر مآخذ پټه خزانه انگشت می گذارند و می گویند: این ها کجا هستند؟ البته، این موضوع پژوهش جداگانه می خواهد. این جا بسنده خواهد بود یادآوری شود که شاید بعضی ازین مآخذ از بین رفته باشند و بعضی دیگر شان شاید پیدا شوند...» («د پټی خزانی ارزښتونه»/ «ارزش های پټه خزانه»، کابل - ۱۹۸۴/ برگردان: سیاسنگ)

(۲) فرمانروایی که به تنهایی صد جنگ آور را نقش زمین می ساخت (چگونه؟)، کاخ های بالشتان، غور، خیسار، تمران و برکوشک را چشم برهم زدن فتح می کرد، نه تنها هری رود بل سراسر هرات، جرم، تخار، کابل، زابل، غرجستان/ بامیان و مرو را زیر نگین داشت، راست تا سند (هندوستان) و چپ تا روم (ترکیه یا ایتالیا؟) روشناس بود، چرا برون از پټه خزانه در یک سند خاور و باختر یافت نمی شود؟

همه هیچ، این عنقای غورنشین هزار و چند صد سال پیش، نام شهر روم را از کجا شنیده - بود و چگونه می دانست که در آن گوشه جهان (ترکیه یا ایتالیا) نیز شناسا و پرآوازه است؟

(۳) هنرمندی که ۱۳۰۰ سال پیش، واژگان نوین اتل (قهرمان)، برېښنا (برق)، میرخمن (دشمن)، یونم (می‌روم)، یرغالم (می‌تازم)، تېښتیدونو (گریزندگان)، ماتیدونو (شکست-خوردگان)، نمغ و ویاړ (سپاس و افتخار)، اوجاړ (ویران)، د تورې شپول (هاله شمشیر)، زړن (دلیر)، مخسور (سرخ‌روی)، لورای (بلندا)، پاپینه (باورمندی)، دریغ (منبر)، به ویژه «پیژندوی» (سرشناس پرآوازه) را در ساختارهای گرامری برتر از اکنون سروده بود، با چنان استعداد در نغزگرایی، چرا پیش از نیمایوشیج، احمد شاملو، یدالله رویایی و نوپردازان دیگر، به جای گزینش کلیشه‌های وزن عروض و آهنگ ترانه‌وار، «فلک را سقف» نشگافت و درگستره سرایش «طرح نو» درنیداخت؟

(۴) آیا نویسندۀ چکامۀ «زه یم زمري پر دې نړۍ لما اتل نسته» (من شیر هستم در این جهان، پهلوان‌تری از من نیست) این مصراع منسوب به بهرام پنجم فرزند یزدگرد یکم - شاه ساسانی - را کش نرفته‌است: «منم آن شیر ژيان و منم آن ببر يله»؟

(۵) شناختن امیرکروړ دشوار نیست. این جهان پهلوان کاغذی آمیزۀ چهار عنصر است: توان رستم زال، پیکار ابومسلم خراسان، آرمان آرش کمانگیر و زبان خوشحال ختک. به بیان دیگر، امیرکروړ بازتاب چهرۀ سینماسکوپ هنرپیشۀ رؤیایی هشتاد سال پیش، بر پرده نمایش‌گاه هزاروسه صد سال پیش‌تر است. اگر می‌گویید نیست، نگاهی بیندازید به چند مصراع ناب زیرین و آن‌ها را بگذارید کنار خودپرستی امیرکروړ تا این نهنگ غنوده در پیاله را بهتر بشناسید.

نن به شپه زما د یار په کوم مکان وی؟ / جلوه گر به په کوم هټ په کوم دکان وی؟

«حمید مومند»

امشب نگارم در کجا رخت افکنده باشد؟ / در کدامین بازار جلوه نما خواهد بود؟

راځه چې یوه جوړه کرو جونگره په ځنگل کې / تر هغه گورو یو بل ته، چې ورک شو په یو بل کی

«حمزه شینواری»

بیا سرپناهی سازیم در میان جنگل / چنان چشم در چشم بنگریم تا در یک‌دیگر گم شویم

ما خوب لیده په خدایرو چی زه ته سره پخلا یو / خوړی خوړی خبری د زړه حال یو بل له وایو

«خوشحال ختک»

به خدا! خواب می دیدم که من و تو آشتی هستیم
 حال دل را با سخنان شیرین به یکدیگر می گوئیم
 ای عشقه! نامراده! تا خه په غمو سرکرم/ عالم زیست و روزگار کا، زه تل خون جگر خورم
 «ملنگ جان»

ای عشق! ای نامراد! به چه بلاهایی گرفتارم ساختی؟
 مردم به زندگی و روزگار می رسند، من پیوسته پریشانم
 و گوره ته ما ته، ستا نظر کی خنگه بنکارم/ زه د خپلو او بنکو سمندر کی خنگه بنکارم
 «سلما شاهین»

نگاهم کن، در دیدگاهت چگونه می نمایم/ در دریاب اشک های خودم چگونه می نمایم
 په لویو غرو باندې راتاو شول توفانونه/ بلی وریږي، مځه دلته شپه وکه، پاتې شه باران دی
 «عبدالله غمخور»

توفان ها بر فراز کوه های بزرگ تاب خوردند
 ژاله می بارد. مرو، امشب همینجا بمان. باران است
 خنگه مینه زما وستا وه، خنگه هیر شو د یو بل نه
 زه خو گل ستا د پیکی وم، خنگه پریوتم اور بل نه
 «زاخیل»

میان تو و من چه عشقی بود و چگونه فراموش یکدیگر شد؟
 من که گل کاکلت بودم، چگونه از گیسویت فرو افتادم؟
 چی په خندا ورته د خوژ زړه پرهارونه نشی/ چیری دی هم ستا د شایست غوتی گلونه نشی
 «رحمت شاه سائل»

هرگز شگفته مباد غنچه زیبایی هایت/ گر زخم های دلم را به خنده باز کردن نتواند
 (۶) در برگ ۱۷۱ «پته خزانہ فی المیزان» نوشته قلندر مومند می خوانیم: «پروفیسور رشاد

در مقاله «د خیرالبیان لیکدود» (آیین نگارش خیرالبیان) در ۱۹۷۴ می‌گوید: «ساختار مروج کنونی خ که بر حرف «ح» همزه «ء» کشیده شده، ساخته وزیر محمدگل مومند است که سپس همه‌پذیر شد و این سو و آن سوی سرزمین پشتون خوا رواج یافت. پژوهش دانش‌مند آگاه [رشاد]، بسیار مهم است زیرا هنگام تألیف تحقیقی کدام کتاب، بزرگواران مرحوم حبیبی و مرحوم بینوا همکارانش بودند. تا امروز [۳۱ جولای ۱۹۸۸] همین بخش مقاله یادشده از سوی این دو بزرگوار آشکارا تردید نشده است. لذا، ناگزیریم پژوهش دانش‌مند آگاه پروفیسور رشاد در پیرامون «آیین نگارش» را موقف همگانی افغانستان بشماریم.» (برگردان: سیاسنگ)

گرچه خوانندگان خواهند دانست، حرف خ - با تلفظ نوک زبان و نازک‌تر از «ز» - آمیزه تک‌سیلابی «ت+ز» است، مانند: خلاند (نزدیک به: زلاند)، خم (نزدیک به: زم)، خمکه (نزدیک به: زمکه) و ...

از گفتار علامه عبدالشکور رشاد - یار و یاور محمدگل مومند - درمی‌یابیم که «خ» تازه در آستان نود ساله شدن است، زیرا ریشه می‌رساند به کتاب بزرگ «د پښتو ژبی لیاره» (لیکونکی: محمدگل مومند/ «راه پشتو» (نگارنده: محمدگل مومند/ چاپ لاهور، پاکستان - ۱۹۲۸) و باز هم چند پرسش:

- این حرف نودساله چگونه توانست در شعر ۱۳۰۰ سال پیش امیرکروړ رونما گردد؟ (می‌توان روآورد به نگاره دست‌نویس پته خزانه و پنج «خ» تنها در برگ‌های ۱۶ و ۱۷. در سراسر پته خزانه بیشتر از هشتاد بار آمده است.)

- شاید امیرکروړ چنین نوشته بود و کار کار محمد هوتک باشد. عبدالحی حبیبی می‌گوید: پته خزانه یادگار قلمی ۱۷۲۹ است. این سنه خواننده را ۱۵۶۱ سال پیش از زاده شدن محمد گل مومند/ متولد ۱۸۸۵ می‌برد. سرکلاوه چگونه یافت شود؟ آیا او ۱۲۰ سال پیش از پیدایش «خ» این حرف را نوشته بود؟

- گیریم محمد هوتک درست نوشته بود و نورمحمد خروتی هر جا حرف «ز» دیده، آن را دل‌سوزانه «خ» ساخته باشد، دوباره درست نمی‌آید، زیرا در ۱۸۸۶ محمد خورشید خان و همسرش نخستین سالگره فرزندشان (محمدگل مومند) را جشن گرفته بودند. کودک یک ساله را با الفبا چکار؟

- می‌ماند محمدعباس کاسی (کاتب سوم) که به گفته حبیبی کتاب «پته خزانه را در ۱۹۲۴

رونویسی کرده بود. سنجش زیرین، بی‌گناهی کاسی را به تماشا می‌گذارد: تاریخ پایان نگارش پته خزان به دست وی نیز چهار سال پیش از ایجاد حرف «خ» می‌رود. مگر نه؟

• قلندر مومند با پیغاره به نویسنده پته خزان می‌افزاید: «دو مهربان بزرگوار [حبیبی و بینوا] - هم‌کاران دست‌اندرکار تألیف «د خیرالبیان لیک‌دود/ آیین نگارش خیرالبیان» - با خاموشی پس از چاپ کتاب علامه رشاد ثبوت کردند که با وی هم‌نوا هستند. سخن علامه رشاد ارزش گواه شاهانه دارد.»

(۷) خوش‌باوری: حبیبی می‌پذیرد که امیر کرویر هزار و چندصد سال پیش با تکنیک‌ها و واژگان امروزی چکامه بلندی در آهنگ ترانه‌وار سروده بود. آیا این خوش‌باوری نیست؟ می‌پذیرد که سه سده پیش ناز و توحی دوهزار بیت ناپدید داشت، ولی یگانه رباعی وی گم نشده است، زیرا در آن نمونه نغز، به جای کاربرد واژه پذیرفته شده «خندا» (خنده)، به هنجار گرامر دست برده و حاصل مصدر «خندیده» (از فعل «خندیدل»/ خندیدن) را قافیه گرفته است. آیا این خوش‌باوری نیست؟ می‌پذیرد که بیست سال پیش از رونمایی پته خزان، اقبال لاهوری در گزینه «پیام مشرق» چهار مصراع دارد: صددرصد همخوان با رباعی پیش‌گفته. به بیان دیگر، با دیدن برگردان پشتوی شعر فارسی از زبان نازو ۲۰۰ سال پس از مرگش، هزار کیلومتر دور از قندهار - در لاهور - آب از آب تکان نمی‌خورد. آیا این خوش‌باوری نیست؟ می‌پذیرد که سطرهای پته خزان همانند آیات قرآن معجزه دارند. آیا این خوش‌باوری نیست؟ زیرا در برگ‌های ۴۶ و ۴۷ این کتاب، افسانه «به ستوه آمدن مردم قندهار از ستم گرگین و پناه بردن میرویس هوتکی به فال دیوان رحمان بابا» را چنین می‌خواند:

«چی اسمان ی مخ پت کړی پسحاب و/ خدای و ماوته ښکاره کړ هغه نمر بیا/ نقل کا چی د خدای په قدرت دغه ورځ پر اسمان اوریځ هم وه چی حاجی میر مرحوم دا بیت ولوست هغه گری نمر ښکاره سو اوریځ ی له مخ هسته سوه خلقو همدغه یو الهی مدد وگاڼه او بیا نو جنت مکان حاجی میر خان خلقوته وویل دادی د خدای تعالی مهر او لطف هم زمونږ ملگری دی»

«که آسمانش چهره در ابر پنهان کرده بود/ خداوند همان آفتاب را باز به من نمایان ساخت. گویند که به قدرت خدا همین روز بر آسمان ابر هم بود. چون حاجی میر خان این بیت را خواند، همان دم آفتاب آشکار شد و ابر از رویش کنار رفت. مردم آن را هم مدد الهی پنداشتند. سپس حاجی میر خان جنت - مکان به مردم گفت: اینک مهر و لطف خداوند تعالی هم رفیق ماست.» (برگردان: سیاسنگ)

خواهید گفت: «این‌ها یادگار روزگار جوانی حبیبی اند. او در پختگی چنان نبود». نه! او تا دم مرگ به «یافتن معجزه‌آسای گم‌شده‌ها» گرایش داشت. از زبان خودش می‌شنویم:

«من یک چشم‌دید خودم را برای تان نقل می‌کنم. دل تان که باور می‌کنید یا نمی‌کنید. در آن سال‌هایی که من در پشاور در غربت به سر می‌بردم، یک روز دوستی به دیدنم آمد. بسیار پریشان و مضطرب می‌نمود. پرسیدم که چه حادثه رخ داده است. گفت تفنگش را دزدیده‌اند و هر چه جست‌وجو کرده، اثری از آن نیافته است. افزود که تفنگ مال سرکار اوست. اگر پیدا نشود، کیفر سختی خواهد داشت. پرسیدمش که حالا چه کار خواهد بکند. گفت: می‌روم نزد پیری که مردم می‌گویند در یافتن مال‌های دزدی‌شده می‌تواند کمک کند. من هم که به موضوع علاقه‌مند شده‌بودم، همراه با دوستم به دیدن آن پیرمرد رفتم که در حاشیه شهر، در کلبه فقیرانه، زندگی می‌کرد و لباسی شبیه درویشان داشت. دوستم ماجرا باز گفت و زاری‌کنان تاکید کرد که اگر تفنگ یافت نشود، کیفری سختی در انتظارش خواهد بود.

پیرمرد چشمانش را بست و مدت درازی خاموش ماند. ما بی‌حرکت و بی‌صدا، انتظار می‌کشیدیم که چه خواهد گفت. سرانجام، بدون آن‌که چشم‌هایش را باز کند، دوستم را خطاب کرد و گفت که در فلان جای، نزدیک تخته سنگ بزرگ، تفنگ را زیر خاک کرده‌اند.

ما هر دو برآمدم و به آن جایی که پیرمرد نشانی داده بود، رفتیم. تخته سنگ بزرگ را یافتیم. در گوشه نزدیک همان تخته سنگ، خاک نرم شده بود. معلوم می‌شد تازه آن‌جا خاک ریخته‌اند. دوستم با پارچه‌سنگی خاک‌ها را دور کرد و چیزی را که در نمد پیچیده شده بود، بیرون آورد. تفنگ خودش بود. استاد حبیبی، باز هم لبخندی زد و گفت: این رویدادی است که من به چشم خود دیده‌ام. به چشم خودم دیده‌ام.» (اعظم رهنورد زریاب، برگ‌های ۱۰۱ و ۱۰۲ «شمعی در شبستانی و سیزده نبشته دیگر»، چاپ دوم، کابل، انتشارات میوند/۲۰۰۶)

پیرمرد با همچو غیب‌گویی، به جای یافتن تفنگ مرد ناشناس (اگر خودش آن را ندزیده و زیر خاک پنهان نکرده بود)، چرا در یافتن پتّه خزانه و ده‌ها کتاب ناپیدای دیگری که پتّه خزانه آن‌ها را «ورک مآخذونه/ مآخذ گمشده» می‌نامد، کمک نفرمود، تا حبیبی وام‌دار احسان و منت‌پذیر دین علامه عبدالعلی آخندزاده خالوزی کاکر نمی‌ماند؟

هنگامی که شمشیربازی کورکورانه پهره‌داران بی‌پروا در میدان رسانه‌ها را تماشا می‌کنم، می‌بینم که خود را افکار ساخته‌اند، بدون آن‌که به تار موی دیگران آسیب رسانده باشند.

نگاهی بیندازیم به این پیام که در بیشتر از بیست سایت مانند توده سبوس باد می‌شود: «آنانی که زبان پشتو را «زبان مرده و نامرتب» می‌گویند، جاسوسان نژادپرست اند. پشتوستیزانی که ادعا می‌کنند حرف غ ساخته و پرداخته مرحوم محمدگل مومند است، با دیدن دیوان شاعران قدیم که قرن‌ها پیش، آن حرف را به کرات استعمال کرده اند، باید تا آخر عمر عذاب وجدان بکشند.»

نویسندگان آن سطرها پشتوستیزان نیستند، عبدالحی حبیبی و قلندر مومند هستند: هر دو پشتون و هر دو دوست‌داران پشتو. اگر نمی‌توانید باور کنید، نگاهی بیندازید به جدول الفبای پشتو در برگ‌های سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم «د پشتو لومړی کتاب/ نخستین کتاب پشتو» تالیف معلم صالح محمد قندهاری (آموزگار پشتو: مدرسه حبیبیه دارالسلطنه کابل/ ۱۳۳۳ هجری قمری [۱۹۱۴]/ چاپ مطبعة سنگی لاهور/ پاکستان - ۱۳۳۶ هجری قمری [۱۹۱۷]) تا دریابید که حرف «غ» در آن به چشم نمی‌خورد.

یکی از نشانه‌های زیانبار به تاوان محمد هوتک، هندسه نوشتاری کتاب پته خزانه است. در نخستین ماهی که «گنج پنهان» رونما گردید، شماری بر روش و بافت نگارشی آن انگشت نهادند و گفتند: نویسنده دربار شاه حسین هوتکی در سال‌های میان ۱۷۲۰ و ۱۷۳۰ چگونه می‌توانست با پدیده تازه اروپایی «پاراگراف» آشنایی داشته باشد؟

سخن از قندهار، بخارا، تهران، لاهور و کلکته نیست، پاراگراف کمابیش ۱۴۰ سال پس از تاریخ پته خزانه نیز در گنجینه‌های قلمی و چاپی خاورزمین راه نگشوده بود. به ویژه، از پهنه عربستان تا هندوستان، سطرهای بیشترین کتاب‌های عربی، فارسی، هندی و اردو در بخش پایانی شان میلان انباشتگی داشتند. به بیان بهتر، دو سه واژه پایان هر سطر، نردبانی روی هم‌دیگر نشانده می‌شدند. البته، گاه در دو گوشه راست و چپ متن میان صفحه، دو نوار نازک با حروف کوچک‌تر از اندازه متن، به نام «حواشی مایل» به چشم می‌خوردند.

پاراگراف‌نگاری پته خزانه به زودی از مرزهای افغانستان بیرون زد. نخستین کسی که آن را موشگافانه بررسی کرد و با بازتاب گسترده‌تر - از پاکستان به افغانستان - فرستاد، قلندر مومند بود. او نوشت:

«اهتمام کارگیری پاراگراف‌ها حاصل تلاش و کوشش قرن بیست است و شاید در اثر تتبع روایت و نقل متن انگلیسی، خود را در ادب تمام جهان جا زده باشد. به همین دلیل، در

زبان‌های فارسی، پشتو، هندی و عربی نامی برای پاراگراف نیست. در عربی و فارسی معاصر الفاظ «جز» و «قطعه» به همین معانی استعمال می‌گردند، ولی با آن‌هم مفاهیم جدید اند و در قاموس‌ها یاد نشده اند. /.../ پته خزانه شاید یگانه کتابی باشد که یا با املائی معیاری امروز کاملاً یک‌سان است یا تفاوت بسیار خفیف در آن وجود دارد. بر بنیاد تمام کتاب و کم از کم تا سرحد املا، به آسانی ثبوت می‌گردد که پته خزانه مطابق بر معیارهای جدید املائی نوشته شده است.» (برگ‌های ۳، ۴، ۱۱۴ و ۱۱۵ «پته خزانه فی المیزان»، جولای ۱۹۸۸/ برگردان: دکتر عبدالاحد وفا معصومی، می ۲۰۰۷)

(۸) کشته شدن رحمان بابا در پته خزانه: بی‌هوده نمی‌گویند: «بازی بازی، با ریش بابا هم بازی؟»، زیرا بخشی از ویرانی پته خزانه ریشه در برخوردهای شتاب‌زده با زندگی رحمان بابا دارد:

«ذکر محبوب سبحان عبدالرحمان علیه‌الرحمه. محمد رسول هوتک در بیاض خود نگاشته است که عبدالرحمان بابا از قوم مهمند بود، در پشاور زندگانی می‌کرد، پدرش عبدالستار نام داشت و باشندۀ بهادر کلی بود. عبدالرحمان بابا در ۱۰۴۲ [۱۶۳۲] هجری پیدا گردید و /.../ به سال ۱۱۱۸ هجری [۱۷۰۶] وفات یافت.» (برگ‌های ۴۴ و ۴۵ پته خزانه/ برگردان: سیاسنگ) سال‌های یادشده در پاراگراف بالا نادرست اند. روزگار عبدالرحمان از روی سرودهایش دانسته می‌شود. او از رخدادهای تاریخی و زمام‌داران سرشناسی چون سلطان شهاب‌الدین محمد شاه جهان (۱۵۹۲ - ۱۶۶۶)، عبدالمظفر محی‌الدین اورنگ‌زیب بهادر عالم‌گیر (۱۶۱۸ - ۱۷۰۷) و قطب‌الدین محمد معظم شاه عالم بهادرشاه (۱۶۴۳ - ۱۷۱۲) در چند مصراع یاد کرده‌است. کسی که در نیمۀ دهۀ نخست ۱۷۰۰ مرده باشد، چشم‌دید کارزار پس از دهۀ ۱۷۱۰ را چگونه بنویسد؟

چنان‌چه محمد هوتک نویسندهٔ راستین پته خزانه باشد، این گنج پنهان را بیست سال پس از وفات عبدالرحمان نگاشته است. گرچه در همچو نزدیکی زمانی، نادرست‌نگاری زمینه ندارد، او با لغزش نابخشودنی، رحمان بابا را چندین سال پیش از مرگش، لای برگ‌های پته خزانه کشته بود.

پژوهشگری که توانست غبار آوازه‌ها را از رخ عبدالرحمان بسترده، دوست محمد کامل است. پژوهش‌گران زیرین نیز در بازشناساندن زندگی هنری وی کارهای ماندگاری به انگلیسی، عربی و اردو دارند: Henry George Raverty, Jens Kristian Enevoldsen, Thomas Patrick

حمزه شینواری و امان الله صافی. در همین راستا، تلاش‌های قلندر مومند، رسول رسا، فریق بخاری، رضا همدانی، مومن خان و پروفیسور طه نیز ستودنی اند.

دوست محمد کامل می‌نویسد: «سال تولد رحمان بابای پته خزانة [۱۶۳۲ یا ۱۶۳۳] را نمی‌پذیرم. سال وفاتش [۱۷۰۶ یا ۱۷۰۷] نیز بدون اگر و مگر نادرست است. گذشته ازین‌ها، پته خزانة در متن کارنامه دیگران نیز تبصره‌های نادرست و روایات ناتوان دارد.

اشرف هجری فرزند خوشحال ختک در یکی از قصایدش عبدالرحمان را «شاعر بزرگ» خوانده‌است. آگاهی او از جایگاه شاعرانه عبدالرحمان باید به سال‌های پیش از ۱۶۵۵ پیوند داشته باشد، زیرا کمال شاعری نمی‌تواند سن پایان‌تر از ۲۵ تا ۳۰ را نشان دهد. فرضاً با سنجش سخت‌گیرانه، عبدالرحمان در ۱۶۵۵ بیست/بیست‌وپنج سال می‌داشت، چشم گشودنش برمی‌گردد به سالیان پیسین فرمان‌روایی شاه‌جهان، به سخن دیگر این‌سو و آن‌سو ۱۶۵۵ تا ۱۶۶۰. (برگ‌های هشتم، نهم و دهم «رحمن بابا»، پشاور/ پاکستان، اپریل ۱۹۵۸/ برگردان: سیاسنگ)

نگارنده پته خزانة را شتاب‌زدگی به چاله افکنده، زیرا او ندانسته عبدالرحمان را هم‌زاد و هم‌سال اشرف هجری می‌پندارد. درین سنجش نیز تاریخ تولد عبدالرحمان با یادداشت‌های پته خزانة نمی‌خواند، زیرا جورج راورتی سال تولد اشرف هجری را ۱۶۳۴ و دوست محمد کامل آن را مارچ ۱۶۳۵ می‌داند.

واکنش حبیبی: «تاریخ قابل غور دیگر در پته خزانة که اولین بار آقای دوست‌محمد کامل محقق پشاور آن را برجسته ساخت، سال وفات رحمان بابا (۱۱۱۸) است. دلایلی که آقای کامل برای اثبات نادرستی آن نوشته، همه درست و پذیرفتنی اند. باید در متن نیز تصحیح گردد و تاریخ ادبیات، ۱۱۱۸ را سال وفات وی بشمارد، زیرا درین اعداد سهو کاتب دخیل است و عدد ۲ را مانند عدد ۱ نوشته است. تاریخ درست ۱۱۲۸ است. دلایل صحت این تاریخ را آقای عبدالشکور رشاد به شما تقدیم خواهد کرد.» (یادنامه محمد هوتک/ جمهوری دموکراتیک افغانستان، برگ دوم انتشارات اکادمی علوم، کابل - ۱۹۸۳/ برگردان: سیاسنگ)

یگان بار آدم با راست گفتن بی‌جا در دام بلا گرفتار می‌ماند. دریای صداقت حبیبی هنگام پرده‌پوشی عیب محمد هوتک، ندانسته به زیان خودش سرازیر گردید و به دست قلندر مومند

ابزار داد. این پژوهش‌گر پشاورى با اشاره تلخ وانمود ساخت که ناممکن است محمد هوتک و عبدالحی حبیبی در فاصله بیشتر از ۱۹۰ سال تفاوت، در کدام گوشه افغانستان یا پاکستان دیدار و همکاری نداشته باشند:

«مدون و مصحح پتہ خزانه آقای عبدالحی حبیبی، پیش از چاپ پتہ خزانه (بر برگ‌های ۱۵۳ و ۱۹۳ جلد اول «پشتانه شعرا» [شاعران پشتون]، چاپ کابل/۱۹۴۱) زندگی رحمان بابا را از ۱۰۵۰ تا ۱۱۲۰ قیاس کرده و سه بار متوسل به عین غلطی شده بود. به این ترتیب، عمر رحمان بابا هفتاد سال بوده است. به روایت پتہ خزانه نیز بابا هفتاد ساله می‌شود، زیرا در ۱۰۴۸ پیدا شد و در ۱۱۱۸ چشم از جهان پوشید! .../ بر بنیاد شهادت داخلی پتہ خزانه اصرار می‌ورزم که نوشتن تاریخ وفات رحمان بابا در ۱۱۱۸ اشتباه کتابت نیست، بلکه این عقیده مرحوم حبیبی و محمد هوتک بود». (برگ‌های ۱۵۳، ۱۷۴ و ۱۷۵ «پتہ خزانه فی المیزان»، برگردان: دکتور عبدالاحد وفا معصومی)

سوی عبدالحی حبیبی دیوار، هوتک هوش‌پرک که سال‌های زندگی و مرگ شاعر هم‌عصر پدرش را نادرست می‌نویسد، سخنان دیگرش مانند «نام پدر عبدالرحمان عبدالستار بود، از ملا محمد یوسف یوسفزی فقه آموخت، بارها به هندوستان رفت و چندی در کوهات زیست» چگونه و چرا باور شود؟ رویدادنویس ناکامی که شناس‌نامه کوتاه بابای پراوازه دو سه دهه پیش از خود را درست نگوید، سالیان زندگی، مرگ، جنگ، پیروزی، شکست و هنرنمایی ده‌ها آزاده، هنرمند و فرمان‌روای هزار سال پیش را با ویژگی‌های آثار هزار ساله در باره امیر کرو، شیخ ملک‌یار، شیخ اسعد سوری، شکارندوی، ابو محمد هاشم سروانی، خلیل خان نیازی، اسماعیل خرشپون، شیخ بستان، شیخ متی، علی سرور لودهی، حمید لودی، عیسی مشوانی، سلطان بهلول لودی، و نشان چندین سده بانوانی چون نازو، حلیمه، نیک‌بخته، زینب، زرغونه و رابعه چگونه راست خواهد گفت؟

از مرگ قلندر مومند سال‌ها می‌گذرد. این پژوهش‌گر پشتون مانند دوست محمد کامل از روز رونمایی پتہ خزانه تا کنون، در افغانستان ممنوع‌القلم است. با کاری که آنان کرده‌اند، به ویژه قلندر مومند، خانه هفتاد پشت گردانندگان پشتو‌تولنه آباد که هر دو را هفتاد سال پیش ممنوع‌الحیات نکرده بودند.

قلندر مومند این‌گونه آغازید: «هنگامی که نخستین واکنش در برابر پتہ خزانه را نوشتم (۱۹۷۶)، آشنا و رهنمایم دوست محمد کامل هم‌نویسی نشان داد و گفت: «فراخ‌تر بنویس و

با روشن‌گری فزون‌ترش به ملت پشتون پیش‌کش کن.» اگر برخی نویسندگان در باره پته خزان به باور نادرست نعوذبالله لاریب فیه، پافشاری نمی‌کردند، شاید به نوشتار یکم و دوم بسنده می‌کردم و به شمار بدخواهانم نمی‌افزودم. برخورد هم‌روزگاران مرا واداشت یکایک دشواری‌ها را گردن نهم و راه را برای آیندگان روشن گردانم. سپاس‌گزارم از محسن حقیقی، صاحب‌زاده امتیاز احمد، صاحب‌زاده فاروق، مبشر احمد بنگش، تقویم‌الحق کاکاخیل، سید محمود ظفر، انوار الحق داوودزی و مصطفی کمال، زیرا بدون یاری و یاورى آنان «پته خزان» فی‌المیزان «چنین نگاشته نمی‌شد.» (پشاور/ ۳۱ جولای ۱۹۸۸) و افزود:

«محمد هوتک وانمود می‌سازد که برای فراهم آوردنش سی سال رنج برده، سرزمین‌های پشتون‌نشین را گشت زده و پژوهش کنونی را آماده ساخته است. (آیا این تکه یادآور «بسی رنج بردم درین سال سی/ عجم زنده کردم به این پارسی» نیست؟) ولی خواننده پس از دیدن پته خزان نومیدانه درمی‌یابد که سرایا دروغ خوانده است، زیرا ثبوت ادعاها را نمی‌بیند. آنچه در کتاب گنجانده شده، نگارش زنجیره گفتارهای دست‌داشته و کار «روی میز» است نه پیامد کاوش و پژوهش.

(۹) زیاده‌ترین جاهای کتاب چنین می‌آغازند: «نقل می‌شود» (از کجا، وز چه کسی یا کدام سرچشمه؟ روشن نیست.) «می‌گویند» (چه کسانی در چه سندی؟ پیدا نیست.) «پدرم محمد داوود هوتک به من چنین حکایه می‌کند» (این همه سرود و سخن را چندین سال چگونه در کجا نگه داشته بود؟) آیا انبوه نام‌ها، سرودها و تاریخ‌ها به وی الهام می‌شدند؟ اگر آری، این انبار چسان به فرزند سپرده می‌شد: گفتاری یا نوشتاری؟ اگر پدر راست می‌گوید، فرزند به سی سال سرگردانی درون مرزی و برون‌مرزها برای بازیابی یافته‌ها چه نیاز داشت؟ اگر داشته‌های پدر نوشته شده بودند، آن گدام هفتاد من کاغذ چه شد؟ وگر زبانی بودند، رسوایی‌های زیرین را کجا پنهان کنیم؟

محمد هوتک می‌نویسد: «پدرم متولد ۱۰۲۹ و متوفای ۱۱۳۶ هجری است.» و به دنبالش، در ۱۱۴۲ می‌افزاید: «سی سال احوال بسا شاعران پشتون را گردآوردم.» انگار، در میان سال‌های ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ نوسان داشت و در پایان نوشت. درین سال، پدر مولف هشتاد و دو ساله است.

آیا توانا‌ترین پیر هشتاد و چند ساله می‌تواند ۹۹ پارچه شعر - برخی به درازای ۴۵ بیت یعنی ۹۰ مصرع - را بدون کاست و فزود - با سال‌های سرایش، تاریخ‌های تولد و وفات شاعران، نام‌های راویان، نقالان، دودمان، خویشاوندان، بیان جزئیات رویدادهای چندین سده در هر

جغرافیا، مشخصات کتاب‌ها، نامه‌ها، فرمان‌ها و دست‌نویس‌هایی که تنها یک بار در خانه کسی دیده و محتوای گوناگون شان را سطر به سطر به یاد سپارد؟ چهارده پارچه شعر بلند از سده هفتم، سی پارچه دیگر تنها از شیخ متی باز هم سده هفتم، هشت پارچه از شیخ تیمن در سده دهم، سیزده پارچه از شیخ بستان در سده سیزدهم، بیست و یک پارچه از زرغونه انا در سده یازدهم، شش پارچه از حلیمه حافظه در پایان سده یازدهم و آغاز سده دوازدهم، بیست و یک پارچه از بی بی نیک‌بخت در سده دهم، دوازده پارچه از نازو در سده دهم و ...

اگر او چندین بار در بیان زندگی نامه کوتاه هنرمندان هم‌روزگار خودش دچار لغزش‌ها شده باشد، چرا باید پذیرفت که تاریخ سده‌های پیشتر را امانت‌دارانه آورده است؟

می‌نگارد: «پدرم مدت زیاد از قندهار بیرون رفته و از کوه‌های کسی/ سلیمان، ژوب، دیره‌ها[ی اسماعیل‌خان و غازی‌خان]، پشاور، پشین و مناطق دیگر دیدن کرده است. او در جنگ‌های میان علیین مکان میرویس خان و گرگین خان در قندهار با میرخان همراهی داشت. پس از ۱۱۲۰ که لشکر پادشاه صفوی بر قندهار یورش آورد، پدرم به هرات، فراه، سیستان و گلستان و جاهای دیگر رفت، پشتون‌ها را به کمک میرویس خان فراخواند، با همان پشتون‌ها گفت و شنودها راه انداخت، بسیاری از پشتون‌های نورزی، بارکزی و اسحاق‌زی را با خود همراه ساخت و بر خسروخان یورش آورد. درین جنگ‌ها پدرم از سوی حاجی میرویس خان جنت‌مکان سپه‌سالار بود.»

قلندر مومند در کنار این پاراگراف چند یادداشت می‌گذارد: (۱) تاریخ را زیر و رو کنیم، گزارشی از جنگ میرویس و گرگین نمی‌یابیم. (۲) آیا پسر می‌داند که پدرش در ۱۱۲۰ چند سال داشت؟ نود و یک سال! آیا فرمان‌روای هوشیار نظامی به نام میرویس هوتک برای همچو کارزار سرنوشت‌ساز، موسپید نود و چند ساله را سپه‌سالار ارتش برگزیده بود؟ (۳) گستره دانش و آگاهی محمد داوود هوتک به گفته پسرش، ادبیات و فرهنگ بود. این هنرمند با کدام سوابق نظامی سپه‌سالار شد؟ و آن هم پس از رسیدن به نود سالگی؟ (۴) محمد داوود هوتک که در اوج مبارزه آزادی‌خواهانه میرویس هوتک سی و پنج سال داشت و از پختگی اندیشه و آزمون برخوردار بود، بر بنیاد گفتار پسرش، در کشاکش موج مبارزاتی پشتون‌ها موضع «بی‌طرفی مطلق» اختیار کرده بود. آیا او به پادشاه همین سنگ‌گیری نابخشودنی - بی‌طرفی مطلق - در نود و یک سالگی سپه‌سالار گردید؟

(۱۰) محمد هوتک می‌نویسد: «از پدرم احکام دین، فقه و اصول و تفسیر و علوم فصاحت

مانند قافیه، عروض، بیان، معانی و غیره آموختم. چون پدر وفات یافت، به خواست پادشاه ظل الله دامه سلطنه به قندهار آمدم و تا کنون زیر نظر کیمیا اثر پادشاه اسلام شادم و به هرگونه احسان و مرحمت این خاندان عالی شان سربلندم. چند کتاب نوشتم: یکی پته خزانه. کتاب دیگر «خلاصة الفصاحة» که تمام علوم فصاحت را به زبان پشتو برای طالبان پشتون خلاصه کردم. کتاب دیگر نوشتم در بیان طبابت و علاج به نام «خلاصة الطب» که در ۱۱۳۹ هجری به حضور شاه عالم پناه مدظله تقدیم داشتم و صد طلا به من صله فرمود. نیز «دیوان اشعار» شامل غزلها، قصاید و رباعیات دارم. اکنون مردف و مدون شده است. وقتی طبع قاصر میل شعر و سخن کند، اشعاری می نویسم و موزونان روزگار آنها را می پسندند. ستایش خود خوب نیست و دانش مندان از آن عار دارند.»

آموزش علوم ادبی تا هژده سالگی از پدر درست، گیریم سی سال برای «حصول معلومات ضروری» در زمینه اشعار و شعرای پشتون نیز پذیرفتنی باشد، درین میان، چگونه، چند سال و نزد چه کسانی طب خواند، به درجه تخصص درین رشته رسید، چنانی که توانست کتاب آموزش طبابت برای شاگردان نیز تالیف کند؟ پدر مؤلف اهل طبابت نبود تا بپذیریم که الفبایش را مانند اساسات قافیه و ردیف از وی فراگرفته باشد. علم طب با زندگی و مرگ آدمها سروکار دارد و در چند هفته یا چند ماه به شکل تصادفی آموخته نمی شود. سخن از بدیهیات روزمره تجاوز طبابت و «کمکهای اولیه» نیست. با آموزش نامه طبی نگاشتن و در برابرش زر سرخ شاهانه دریافتن، شوخی نمی شود.

دکترای باورنکردنی محمد هوتک در رشته طبابت را رها کنیم و کلیات اشعار شامل غزلها، قصاید و رباعیات او را پی گیریم. مگر نباید دست کم این دیوان دسترس می بود؟ چرا نیست؟ هرچه گم می شود، شود، دیوان نویسنده پته خزانه که کارش نگه داری اسناد و جلوگیری از نابودی آنها بود، چرا تا همین دم به چشم نمی خورد؟

چرا دهها کتاب هزارساله و چندین اثر کهن که محمد هوتک و پدرش دیده و خوانده اند، از روزگار امیر کروړ تا شاه حسین صفوی در هرکنج قندهار یافت می شدند، ولی فردای نگارش پته خزانه، بسیاری از اسناد یادشده یکی پی دیگر ناپدید گشتند و تا امروز نشانی از آنها دیده نمی شود؟

(۱۱) سفر پدر مؤلف به پشاور: اگر محمد داوود هوتک به خاک پشاور گام گذاشته بود، باید در جوانی (میان ۱۰۵۰ و ۱۰۶۰) خورشیدی رفته باشد. آنگاه بدون اگر و شاید، با خوشحال

ختک و رحمان بابا دیدارها می داشت و دست پُر بر می گشت، زیرا به همین هدف راه افتاده بود. مگر نباید درست ترین یادداشت ها در پیرامون این دو هستی بزرگ و شاعران هم روزگار را به پسرش می داد؟

هوادران پته خزانه خواهند گفت: «پس از مرگ خوشحال و رحمان بابا رهسپار آن دیار شده بود.» مبادا چنین گویند! زیرا ناخواسته می رسند به گرداب مرگبار گردونه دیرتر از ۱۱۲۸ که نمایانگر وفات میرویس هوتک و پیرتر شدن محمد داوود هوتک است.

آیا می توان باور کرد؟ محمد داوود هوتک ۹۸ ساله هم سپه سالار لشکر میرویس هوتک در میدان نبرد قندهار باشد و هم خدمت نظامی را خودسرانه رها کرده و به «سیاحت طولانی فرهنگی» بیرون از کشور پردازد؟ سپس، در آستان صد سالگی، به خانه برگردد و کوهی از اطلاعات ذخیره در حافظه را پاره پاره بیرون آورد و به فرزند بازگوید؟

پرسش قلندر مومند هنوز پابرجاست: گذشته از سفر پشاور در جوانی یا پیری محمد داوود هوتک، مولف پته خزانه چرا نتوانست تاریخ درست وفات رحمان بابا را از منابع آسان به دست آورد، مثلاً از رحمت هوتک (عموزاده) که وانمود می شود در ۱۱۳۰ پشاور رفته بود و در جریان یک ماه بود و باش آنجا با محمد یونس شاعر دیدار داشت؟ اگر او در سالیان نشانی شده پشاور را می دید، باید حمید مومند، سعید ختک، کامگار ختک و نجیب را هم می شناخت. حمید مومند کجاست؟

(۱۲) پرده نازک ململ فرسوده افگندن روی زخم خون چکان پته خزانه - گویا اشتباه قلمی نوشتن عدد ۱ به جای ۲ در تاریخ وفات رحمان بابا که حبیبی آن را پذیرفت و نوشت، نه تنها نارسایی نخستین را چاره نکرد، بلکه مایه تباهی زیادتر محمد هوتک گردید، زیرا نتوانست سنگینی گناه بزرگتر از «سهو قلمی» را از روی قفسه سینه اش بردارد:

عبدالرحمان زنده و آفریننده در «بخش فال دیدن حاجی میرخان از دیوان رحمان بابا - ۱۱۱۹» - آگاهانه از زبان میرویس هوتک و بدون نادرستی نگارشی از خامه محمد هوتک، «قدس سره» (پاکیزه باد گورستانش) یعنی صاف و ساده «مرحوم» شده است. (برگ ۶۶ پته خزانه) ... و دیده می شود که اعداد بیکاره ۱ به جای ۲ و ۲ به جای ۱ دیگر کوچک ترین نقش چاره ساز ندارند.

(۱۳) اگر معیارهای ناموسی امروزی روستاهای افغانستان و پاکستان، به ویژه خیبر

پختون خوا (گسترهٔ میان دروازهٔ تورخم، دهانهٔ مانسهره، چترال و دیره اسماعیل خان) را از چشم بیندازیم و در خم یکی از کوچه‌ها از کسی بپرسیم: «نام زنت چیست و سال تولدش کدام است؟ خواهرت و دختر جوانت چه نام دارند و چند ساله هستند؟»، چندین مشت به دهان خواهیم خورد. و اگر همین جغرافیا - از حرم‌سرای پرده‌نشینان قندهار تا حريم خانواده‌های پشاور - را چهار سده عقب ببریم و - بدون ارج گزاردن به هنجار سخت‌گیری‌های ناموسی - به یکی از باشندگان بگوییم: «نام‌های زن، خواهر و دختر جوانت را با سال‌های تولدشان کار دارم.» آیا زنده برخورد خواهیم گشت؟

سرزمینی که امروز دختران ده یازده ساله‌اش از نزدیک‌ترین خویشاوندان، و عروسان تا دم‌پیری از نزدیک‌ترین اعضای خانواده (برادرشوهر) رخ می‌پوشانند یا به اصطلاح «روی می‌گیرند»، رویارویی زن و مرد بیگانه پیش از ۱۷۰۰ و ۱۶۰۰ چگونه بوده‌باشد؟

محمد هوتک مولف پته خزان، پدرش محمد داوود هوتک و عموزادهٔ جوانش رحمت هوتک ازین آزمون خونین نه تنها زنده بلکه پیروزمند برگشتند و خزانهٔ سوم پته خزان را با جزئیات سوانح بانوان زیرین آراستند: نازو توخی، حلیمه حافظه، بی‌بی نیک‌بخت، بی‌بی زرغونه و رابعه.

پدر مولف پته خزان - گویی لایسنس معافیت ناموسی در دست داشت - هر سو می‌رفت، ریزترین رخدادهای نهانی زنان مردم را به دست می‌آورد و می‌گفت:

• «عصمت پناه نازو مادر میرویس هوتک است. این زن مردروی - مردانه صفت - صالحه و عابده در ۱۰۶۱ هجری چشم به جهان گشوده بود. صدها مسافر مهمان را می‌پرورانید (روزل؟). فرزندان خود را در تمام عمر با وضو شیر می‌داد. وقتی حاجی میرخان علیین مکان تولد گردید، خواب دید که شیخ بیتنی رحمت‌الله علیه به وی می‌گوید: «این فرزند را خوب تربیه کن چون بزرگ گردد، کارهای بزرگ خواهد کرد و از نسل وی پادشاهانی پیدا گردد که دین را روشن خواهند کرد». نازو انا افزون بر سخاوت و شجاعت و عبادت در مناجات خدا اشعار زیادی می‌گفت، دیوانش دوهزار بیت داشت. اشعاری سروده بود «چه نارینه‌یی هم نشی ویلای» (که مردها نیز نمی‌توانند بسرایند) و این رباعی «آری! همان رباعی ظاهراً سه سده پیش ولی برگرفته از اقبال لاهوری سدهٔ بیست ...

پرسش کهن: چرا هر کتابی که محمد هوتک، داوود هوتک و رحمت هوتک می‌بینند، به شمول دیوان‌های خودشان، بی‌درنگ گم می‌شوند؟ این چگونه تصادف یکنواخت و زنجیری است؟

ناپدید شدن ۶۹ اثر تاریخی و ادبی را با دیدگان بسته پذیرفتم، دیوان دارای دوهزار بیت مادر پادشاه از میان ارگ چگونه ناپدید شد؟ یادداشت‌های تاریخ تولدش گم نمی‌شود، رقعۀ کوچک رباعی گم نمی‌شود، کتابی که از نگاه اندازه باید شش برابر پتۀ خزانه ضخیم و حجیم باشد، ناگهان نیست و نابود می‌گردد. چرا؟

• دُر شهوار عصمت حافظه حلیمه دختر خان علیین مکان خوشحال خان: پدرم حکایت کرد که وقتی من به بنورفتم این عصمت‌مآبه زنده بود. در عصر حیات پدر علوم مروجۀ را آموخت و بعد از آن مریدۀ شیخ سعدی لاهوری عیله‌الرحمه گردید. روایت کنند که بی‌بی حلیمه زن فاضله و عارفه است و در سرپرده عصمت نشستۀ و شوهر نکرده عبادت خالق می‌نماید. به زنان درس می‌دهد. به پشتو اشعار خوبی هم می‌سراید، موزونان پشتو اشعارش را می‌پسندند، همه کتب تصوف و طریقت را خوانده است. مشکلات مثنوی شریف و مکتوبات حضرت امام ربانی قدس سره را حل می‌کند. این غزل وی را پدرم به من گفت که در خزانه داخل می‌کنم: «د آشنای په فکر خوبښه هسی شان شوم/ نه پوهیرم چی ممتاز که نورجهان شوم» ...

پیش از آن‌که ببینیم قلندر مومند حباب این دروغ را چگونه می‌ترکاند، چند پرسش: اگر خوشحال ختک دختری با این نام و هنر و دانش داشت، چرا هرگز از وی یاد نکرد؟ در ۳۰۰ سال پسین، چه در زندگی و چه پس از مرگ پدر و دختر، چرا یک نویسنده یا پژوهش‌گر نام حلیمه حافظه را بر زبان نیاورده است؟ دیوان چند هزار بیتی او چرا از میان خانۀ سراپا شعر و هنر پدر گم شود؟

حلیمه حافظه اسم مستعار محمد هوتک و به بیان بهتر نوزاد ذهن مؤلف پتۀ خزانه است. آوردن نام‌های «ممتاز و نورجهان» در مصراع دوم برای اثبات دوشیزه بودن، ترفند مردانه است و نمی‌تواند کلیشه‌های کهن مذکر همان غزل چون «سرفرازی در راه عشق، پارسایی به دربار خالق، پیوند چنانی محمود با ایاز، فنا در تماشای دیدار یار، خروج فکر غیر از حریم دل، همسان‌پنداری دوست و دشمن، مکر و غمزۀ غماز و بی‌نیازی از ناز» را بپوشاند. گفته‌اند: برای راست و انمود ساختن یک دروغ باید یازده دروغ دیگر بافت.

و فرود آمدن تیر قلندر مومند بر پتۀ خزانه: «بی‌بی حلیمه چگونه می‌توانست مشکلات مثنوی شریف و مکتوبات حضرت امام ربانی قدس سره را حل کند؟ مکتوبات امام ربانی مجموعه سه دفتر به نام‌های دارالمعرفت، نورالخلايق و معرفة الحقایق الثالث حضرت مجدد الف ثانی،

دو صد سال پس از مرگ حلیمه حافظه مرتب و چاپ شده اند.»

قلندر مومند می پرسد: هنگامی که مولف پته خزان می گوید «خوشحال خان بیگ پسران زیاد داشت و همه شاعر بودند»، چرا نام یکی از پسرانش را ننوشت؟ (برگ های ۲۲۷، ۲۲۸ و ۲۳۷ «پته خزان فی المیزان»، جولای ۱۹۸۸/ برگردان: دکتر عبدالاحد وفا معصومی)

• عارفه کامله بی بی نیک بخته دختر شیخ الله داد مموزی: «پدرم روایت کرد که امام الدین غوریاخیل در کتاب «اولیای افغان» چنین نوشته است: «و به دنبالش زندگی نامه بانو با سال های ازدواج، تولد پسر و نشر کتاب «ارشاد الفقراء» که - طبق معمول - پدرم آن را به چشم خود دیده، چند غزل و یک مثنوی بیشتر از چهل مصرع را در حافظه دارد. و دیوان؟ با افسوس دیوان ناپدید شده است!

• بی بی زینب دختر میرویس هوتک در جوانی کتب مشهور فارسی را ضبط نمود، دیوان چند هزار بیتی داشت و مانند دیوان مادر بزرگ در میان ارگ نابود شد، ولی مرثیه دلخراش در بیشتر از ۶۰ مصرع به مؤلف پته خزان رسیده است. از کجا، چه کسی و چگونه؟ روشن نیست. چرا کتاب های پشتوی دستیاب در هر گوشه قندهار را نگرفت و تنها آثار فارسی را برگزید؟ نزد چه کسی خواند؟ روشن نیست. چرا نام شخصیتی به این ویژگی ها در کتاب های تاریخ به چشم نمی خورد؟

• شاعره برگزیده زرغونه: خواندن واژه نوین «برگزیده» از زبان محمد هوتک شگفت است و سپس کاربرد فارمولای همیشه: «زما پلار هسی وویل» (پدرم چنین گفت): زرغونه دختر ملا دین محمد کاکر بود و در پنجوایی می زیست. پسران غیرتمند داشت. خطش نهایت خوب بود و کاتبان از حسن خط او اقسام خط را می آموختند. «پدرم چنین گفت»: در سال ۱۱۰۲ هجری به خط زرغونه «بوستان پشتو» را دیدم و اشعار خود را به چنان خط خوب نوشته بود که گوهر به آن عاجز می ماند. دیوانش موجود نیست، ولی حکایت معروف «اوریدلی می قصه ده/ چه لشاتو هم خوره ده»؟

برگردان «شنیدم که وقت سحرگاه عید/ ز گرمابه آمد برون بایزید» از بوستان سعدی است و پختگی آن از دوردست پشت سده ها فریاد می زند: کار سده بیستم هستم.

• عفت همراه رابعه: حال این شاعره به من معلوم نشد. اما اندک آنچه که نمایان شد چنین است که این شاعره از قندهار بود و گویند که اشعارش زیاد بود و دیوانی داشت. این یک

رباعی را صدیق و رفیق محمد طاهر جمریانی گفت من آن را درین خزانه نقل می‌کنم: «آدمی
مُحْکِی و ته راستون کا/ پاور د غم ی سوی لړمون کا/ دوزخ ی روغ کا پر مخ د مُحْکِی/ نوم یی
د هغه دلته بیلتون کا»

برگردان: آدم را به زمین فرودآورد/ جگرش را به آتش غم سوزاند/ بر روی زمین دوزخ ساخت/
نامش را این‌جا فراق گذاشت

مفهوم رباعی چسپانده شده به نام رابعه قندهاری، برگردان و برگرفته از مثنوی معروف «شب
فراق» امیر خسرو است: «شبی چون سینه عشاق پر دود / ز تاریکی چو جان‌های غم اندود /
فلک دودی ز دوزخ وام کرده / سرشته زاب غم شب نام کرده». اگرش «شتر دزدی و خم خم»
ننامم، چه نامم؟

باید خوش‌باورترین آدم روی زمین باشم تا چنان یادداشت بی‌ریشه و لرزان را از زبان گمنامی
چون محمد طاهر جمریانی بشنوم، بپذیرم شتاب‌زده بیایم خانه و به پسریم بگویم: «بگیر! یک
شاعر بدون دیوان دیگر هم یافتم. به شماره‌ها بیفز تا پته خزانه بیاماسد».

آیا تاریخ ادبیات جغرافیای کنونی ما در درازنای بیشتر از هزار سال - از امیرکروپ تا رابعه
قندهاری - به همین شمار زن شاعر پشتو داشت؟ آیا همچو پندار خام خوار شمردن گنجینه
هنر و فرهنگ نیست؟ آیا سیمانگاری ساختگی شش بانوی ناپیدا و جاسازی در کتابی که هر
پاراگرافش سند تباهی سرنوشت مؤلف است، در پایان به زیان زبان پشتو انجامید یا به سود
آن؟ آیا گنجاندن شش زن گروگان از سده‌های هفدهم و هژدهم در برگ‌های پایانی پته خزانه،
ریشه در سرآغاز و زش نسیم جنبش روشنفکری با یادآوری نقش برانزده بانوان در زندگی
اجتماعی افغانستان پس از ۱۹۱۹ و نمایان شدن ملکه ثریا در پیش‌گاه مردم ندارد؟

سخن کوتاه: انگیزه و اندیشه نگارش پته خزانه از دامنه پنج سال - ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۰ - نه پس
می‌رود و نه پیش می‌آید. محمد هوتک هر که باشد، نویسنده دربار محمد ظاهر شاه است، نه
کاتب درگاه شاه حسین هوتکی.

قلندر مومند که با کبریت یادداشت‌های کوتاه آتش می‌زد به انبار باروت دل‌خوشی‌های واهی،
به دانش‌آموزان پشتو اکادمی/ پشاور می‌گفت: «می‌توانم نقد را درازا بخشم، ولی افزایش
شمار برگ‌های کتاب «پته خزانه فی‌المیزان»، نه برای شکیبایی خواننده خوب خواهد بود و
نه برای کیسه خریدار.»

ملیون‌ها خواننده آگاه دوسوی دیورند، به ویژه آنانی که از دیدگاه استوانه تونلی بیزارند، پس از خوشحال ختک او را پاسدار راستین زبان و ادبیات پشتو می‌نامند و ارج می‌گذارند. ژرف‌نگری قلندر مومند زبانزد دوست و دشمن است. آوردن کمترین نمونه‌ها از خامه وی نیز کار بسیار می‌دهد:

(۱) «آنچه در دیباچه - برگ سوم - پته خزان به عنوان القاب شاه حسین هوتکی به کار رفته، یکی «ابن قاتل‌الرفضه» (فرزند قاتل رافضیان) است. بیشترین بخش زندگی مرحوم عبدالحی حبیبی در سایه نظام پادشاهی افغانستان سپری گردیده و در پیرامون رسوم دربار آگاهی زیادتر از من دارد. با دریغ، او دریافته که پادشاهان برای خود نام و القاب برمی‌گزینند و نمی‌گذارند کسی - مگر شاعران درباری - خودسرانه برای شاه القاب تعیین کنند. مداحان سلاطین تنها در قصاید یا اضافات به همچوگستاخی مبادرت می‌ورزند. این تکلف رسمی پس از مرگ شاه نیز جریان دارد.

در سراسر آثار تاریخی یک ثبوت یافت نمی‌شود که میرویس هوتک «قاتل‌الرفضه» خوانده شده باشد یا پسرش «ابن قاتل‌الرفضه». اگر از جنگ‌های میرویس با ایران چنین گمان سرزده باشد که پادشاهان و باشندگان آن سرزمین یک‌سره شیعه مذهب اند یا میرویس همه جا دشمن شیعه بوده، قهقرای ناآشنایی با تاریخ را به نمایش خواهد نهاد. محمد افضل ختک مورخ معاصر در «تاریخ مرصع» رابطه میرویس و قزل‌باش‌ها را برخلاف گرگین پس از فتح قندهار، «رعایت اتحاد و عنایت امنیت عام به قزل‌باش‌ها» می‌نویسد. داشتن همچو روش و سلوک فیاضانه با رافضیان از سوی قاتل‌الرفضه طبق معمول نمایانگر نادرستی آگاهی محمد هوتک است.»

(۲) «از شان نزول بیت‌های منسوب به بابا هوتک علیه‌الرحمه برمی‌آید که گویا او جنگ را سوی مغل برده است: «بابا هوتک اقوام خود را فراهم آورد و در سورغر بر مغل‌ها تاخت». (برگ‌های پنجم و ششم پته خزان) گویا پشتون‌ها بر مغل‌ها یورشگرانه تاخته‌اند، ولی مصراع‌ها خلاف ادعا را ثابت می‌سازند: «پرکلی کور باندی مغل راغی/ هم په غزنی، هم په کابل راغی» (بر هر روستا و خانه مغل آمد/ هم به غزنی، هم به کابل آمد) آیا در آن روزگار، مغل بر منازل و دهات غزنی و کابل تاخته بود؟ به گواهی برگ برگ تاریخ، تا مرگ بابا هوتک در ۷۴۰ هجری، یورش‌های که غزنی و کابل هم‌زمان شکار مغل‌ها گردیده و از سوی بابا هوتک و خویشاوندانش واپس زده شده باشند، رخ نداده است.»

(۳) «در قصیده شیخ اسعد سوری (برگ ۱۹ پته خزانه) واژه «پلاز» آمده و مرحوم حبیبی می نویسد: «این واژه با سکون «پ» در گذشته های دور به معنای تخت یا اریکه بود.» (اکنون در افغانستان به پایتخت می گویند: «پلازمینه»)). باید همچو واژگان در نظم یا نثر جاهای دیگر نیز نشان داده می شد تا باور می کردیم. اینک، ناگزیریم واژه ذاتی و نفسی قاموس عبدالحی حبیبی و محمد هوتک را بپذیریم! پلاز را به چهار شیوه می توان تلفظ کرد. حبیبی تلفظ صحیح واژه نابود شده را از کجا فراگرفت؟»

(۴) «در دو شعر منسوب به شکارندوی که معاصر سلطان شهاب الدین غوری (۱۱۷۴ تا ۱۲۰۷) وانمود می شود، واژه «اتک» به معنای اباسین کار رفته است. (برگ ۲۴ پته خزانه) اتک از سوی جلال الدین اکبر (۱۵۵۵ تا ۱۶۰۵) نام گذاری شد. آیا چهارصد سال پیش از پیدایش نام اتک به معنای اباسین، شاعری آن را چنین ستوده و سروده بود؟!»

مومند برای ثبوت گفتارش هفت سند می آورد: برگ های ۵۲۰ و ۵۲۱ جلد یکم «اکبرنامه» ابوالفضل ابن مبارک با برگردان انگلیسی Henry Beveridge، برگ ۳۰۱ جلد دوم «منتخب التواریخ»، برگ ۱۰۱ جلد اول «توزک جهانگیری» با برگردان Alexander Rogers، برگ ۹۳ «طبقات اکبری»، برگ ۴۱ ماثر عالم گیری» با برگردان Sir Jadunath Sarkar و برگ ۷۳ ریاض السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی. افزون بر این ها، برگ ۳۷۴ «تاریخ مرصع» و برگ ۲۹۹ «بیاض» خوشحال ختک که نشان می دهند «اتک» در پشتو هرگز به معنای اباسین کاربرد نداشته است.

(۵) «مولف از زبان محمدرسل هوتک می نویسد: «عبدالرحمان در میان پشتون ها به رحمان بابا مشهور گردید.» شهکاری بی مانند نادرست گویی! خوشحال ختک، حمید مومند و عبدالرحمان در میانه سده بیستم «خوشال بابا، حمید بابا و رحمان بابا» نامیده شدند. شاعران بزرگی چون اشرف خان هجری، محمد یونس، نجیب، کاظم خان شیدا، معزالله مومند، پیرمحمد کاکر و شمس الدین کاکر بار بار از عبدالرحمان نوشته و او را رحمان بابا نگفته اند. پس از آنان، شمس العلماء میراحمد شاه رضوانی و پروفیسور عبدالمجید افغانی - در آغاز سده بیست - در مقالات شان رحمان یا عبدالرحمان نوشتند، نه رحمان بابا. دانشمندانی چون Mountstuart Elphinstone، Henry George Raverty و Thomas Patrick Hughes هرگز رحمان بابا نگفتند. نخستین کسی که او را رحمان بابا خواند، عبدالعظیم رانیزی است درین شعر: «د بابا عبدالرحمان مومند په شان/ جوړه کره ما د غم کتاب د مرگ د لاسه»

(برگردان: مانند عبدالرحمان بابا مومند/ از دست مرگ کتاب غم ساختم)

۶) «ومی افزایش:» میرویس هوتک در دیوان رحمان بابا فال دید، زیرا کلیات بیت‌ها و غزل‌های رحمان بابا موجود است و زیاد زیاد پیدا می‌شوند.» سپس می‌افزاید: «پادشاه جهان ظل‌الله شاه حسین کاتب‌ها را فرستاد. آنان از پشاور نقل‌های دیوان رحمان بابا را آوردند. در قندهار علماً و زهاد آن را نگاشتند و حالا بسیار است.»

اگر دیوان رحمان بابا در میان ارگ شاهی بود و نیز در قندهار زیاد زیاد پیدا می‌شد، چرا شاه حسین کسانی را فرستاد تا آن را از پشاور بیاورند؟ و اگر پیدا نمی‌شد، میرویس هوتک در کدام کتاب به نام دیوان رحمان بابا فال دیده بود؟

۷) «مولف پتہ خزانہ دو مصراع زیرین را به شیخ اسعد سوری باشنده غور در سال ۱۰۲۰ تهمت می‌بندد: «کله غرځوی واکمن له پلازونو/ کله کنبینوی پخاورو کنبی بادر» (برگردان: گاه فرمان‌روا را از اورنگ‌ها براندازی/ گاه باداری را بر خاک‌ها نشانی) ... و رحمان بابا هفت‌صد سال پس در پشاور سرود: «څوک له خاورو ایرو پاڅوی تخت ورکړی/ څوک له تخته د ایرو په پیران ولی» (کسی را از خاک و خاکستر برداری و بر تخت نشانی/ کسی را از تخت به انبار خاکستر اندازی)

رحمان بابا پارسای پاک‌نهاد و هنرمند بزرگ بود. مفهوم، محتوا و واژگان بابا هفت سده پیش از زاده شدنش چگونه در دیده شدند؟ مگر نباید شیخ اسعد سوری نام مستعار محمد هوتک باشد؟

۸) قلندر مومند بیشتر از ۴۰۰ نادرستی چشمگیر واژگانی، گرامری، تاریخی، و بالاتر از هشتاد ناسازه (ضدونقیض) متن پتہ خزانہ را برون کشیده و همه را در یک سطر چنین فشرده‌است: «هر نارسایی نشانی شده این‌جا، کار باهمی محمد هوتک و مرحوم عبدالحی حبیبی است.»

• ژرفا، پهنا و درازای «شرایط حساس تاریخی» افغانستان

قلندر مومند نخستین بار نقد خزانہ را در ۱۹۷۶ به کابل فرستاد و چنین پاسخ گرفت: «اظهار شک و تردید در باب حقانیت این کتاب با مصلحت‌های ملی افغانستان مطابقت نمی‌کند. این شرایط حساس تاریخی وقت مناسب برای همچو نوشته‌ها نیست.»

از ۱۹۷۶ تا کنون در افغانستان بیشتر از هفت فرمان‌روا آمدند و رفتند، هفت کابینه رهبری جاها شان را به هم‌دیگر گذاشتند، هزاران دلو آب «مصلحت» از آسیاب مملکت افتاد، دریای

خون از سر پُل و زیر پُل منافع علیا و سفلی کشور گذشت و هنوز با دیدن نقد پتِه خزانه - به آواز بلند - گفته می‌شود: «اظهار شک و تردید در باب حقانیت این کتاب با مصلحت‌های ملی افغانستان مطابقت نمی‌کند. این شرایط حساس تاریخی وقت مناسب برای همچو نوشته‌ها نیست.»

آیا پس از سخنان بی‌پرده داکتر فطرت - از زبان عبدالحی حبیبی - که مانند x-ray از دیباچه تا پابرج پتِه خزانه می‌گذرد و شکستگی‌های استخوان نویسندگان را در پرتو نیون نمایان می‌دارد، باز هم چشم به راه باشم تا دریابم که این وقت ناپدیدارتر از لیلة القدر در کدام هفته ماه چندم کدامین سال نهفته است؟

کانادا، چهاردهم فبروری ۲۰۱۵

ټو آتشګ مایې، ټو آواز مایې ۰۰۰

عبدالاحد تارشی

دکتور محمد صادق فطرت را همه می‌شناسند. به تعبیر سیاسنگ "ناشناس ناشناس نیست". این هنرمند کم‌نظیر در قلب ملیون‌ها تن از عاشقان آوازش نه تنها در افغانستان، بلکه در کشورهای همسایه و سایر مناطق جا دارد. آواز ناشناس را تا حد جنون دوست دارم و این کلمات پریشان را به عنوان هدیه‌ی ناچیز تقدیم حضورش می‌دارم:

تو آواز خود را به کوه و دمن‌ها	تو جادوی آواز خود را
به باغ و چمن‌ها	به شب‌نم بدم تا شود بحر مستی
به جولانگه‌ی لاله‌ها، نسترن‌ها	بریزد از آن آبشاران باده
بیفشان بیفشان	بجوشد از آن چشمه‌ی می‌پرستی
که آواز گردد بهاران سراسر	
که هستی شود نغمه‌ی جان سراسر	تو آواز خود را
	فشان در دل بذر باران
تو آواز خود را به بلبل بیاموز	کز آن در زمین کهکشان‌ها بروید
که از نغمه‌اش بوستان‌ها شکوفد	ازین خاک آغشته در خون
زهر بوستان جان عشاق خیزد	دل آبی آسمان‌ها بروید
زهر جان جهان‌ها شکوفد	
	تو آواز خود را
تو آواز خود را	روان کن به جوی شکفتن
بده وام یک لحظه بهر قناری	که گل‌ها بدون قدم بهاران
و آنکه نگه کن	برویند از دامن کوهساران
که یک خانه را بی قناری نبینی	

و از دست سحر آفرینت بنوشند	تو آواز خود را
تو آواز خود را ببر در نیستان	به دفترچه عشق بنویس
که رومی ازان در زمین ادب نی بکارد	که حسن جهان سوز با یک جهان شوق
در آواز تو شمس را پابرهنه بجوید	به گلزار اشعار هر شاعر آن را بجوید
و در خواندن تو نشانی بیابد	برای حصولش
از انسان که می جست او را به پای تمنا	غزل های شیرین عشاق یکسر بخواند
و یک دست در زلف دلبر	به دنبال عشق افتد اندر بیابان
و جامی ز آواز مستی فزای تو در دست دیگر	در اقلیم پهناور ساز و آواز
بر قصد برقصاند این عالم خسته جان را	کمیت خرام از پی خواندن دلنواز توراند
زمین را، زمان را	
ز یک ذره تا عالم کهکشان را	تو آواز خود را به میخانه ها بر
	که مستان خسته ز نوشیدن می
تو با شمع و پروانه در مجلسی عاشقانه	بگیرند جام پیاپی
بینداز شوری ز چنگ و چغانه	ز شوق و طرب پای کوبان و رقصان
که تفسیر دیگر کنند این دو جان سوخته	فروزنده صهبای خم ها بنوشند
آیه سوختن را	چنان چشمه جوشند و دریا بنوشند
شراری ز معنای دیگر گذارند در سینه	
الفاظ افروختن را	تو شیرینی حسن را غزل کن
در آواز تو دیده ام دلبران جهان را	که در جام عشاق اگر ریخت
که سرگرم دل بردن از عاشقانند	فلک زهر غم را
که دنیای نازند و عشوه	ز تریاق آواز تو بهره گیرند
که قلب اند و عشق اند و جان اند	ز جان بخشی ساز تو بهره گیرند
در آواز تو دیده ام عاشقانی	تو در بزم دل دادگان نغمه سرکن
که در کوره عشق شان آسمان آب گردد	که دنیا و عقبای خود را ببخشند
ز یک آه شان کهکشان آب گردد	به یک ناله نی، به یک جرعه می
	که از تو نباشند

گر آواز تو شعر گردد	تو دیگر نه ای آشنا ناشناسی
فقط عشق حافظ، فقط علم سعدی	که روییده ای جاودانه
فقط ناله مولوی از گلوگاه غم پرورنی	به دشت شنیدن
فقط خامه شاعرانی که پیغمبرانند	و جا کرده ای خوش
عشق و غزل را	به دل ها: به جای تپیدن
تواند چنین شعر زیبا سراید	
چو تو با یکی ناله آتشی	ترامی شناسند عشاق محزون
معمای دل را سراپا سراید	که با دست آواز در نیمه شب ها
	زدودی سرشک غم از روی ایشان
اگر عشق آواز گردد	نشستی به پهلوی ایشان
به لب های شور آفریند	ترامی شناسند دل دادگانی
دلی را نیایی که عاشق نگردد	که بر دفتر شب غزل ها نوشتند
چو تو فطرتش پاک و صادق نگردد	و آن را تو موزون نمودی
تو گر جام مهتاب را پر ز آواز سازی	به دریا، به صحرا
همه نوریان مست آواز گردند	ز غم قصه کردی
همه ساز دلکش، همه شعر زیبا	ز لیلی حکایت به مجنون نمودی
همه رندی و عشق بازی	
همه ناز گردند	تو در عالم مهوشان آشنایی
	که از شاخه نوبهار صدایت
تو حتا اگر برکه بسی تحرک ترین شعر را	نهادند گل های رنگین به گیسو
به دست سرودی سپاری	نمودند مشکین
از آن قامت رقص، مستانه خیزد	ز عطر نوایت
جهانی ز امواج دیوانه خیزد	سراپای خود را
ز هر سو یکی مست با جام باده	در آواز تو غرق کردند دنیای خود را
به پا کرده هنگامه، رندانه خیزد	

تو در وسعت "عشق راه" ترنم
 که فرش است با یک جهان دل
 روانی و لبخند ریزی
 به دامان عشاق گل نغمه هایت
 که هستند راهی
 قدم در قدم با صدايت
 تو پژواک آواز خویشی
 به کهسار زیبای کشور
 به دشت فریبای کشور
 به امروز و فردای کشور
 تویی قلب ملت
 تویی جان میهن
 ز گلریزی بوستان صدايت
 بود بهره ور جاودان دشت و دامان میهن

Nov. 20, 2007

تو در حلقه عارفان نام داری
 که رقص و سماعی
 و هر یک ترا گوید ای جان
 تو آهنگ مایی، تو آواز مایی
 تو در قالب نغمه دل نشینت
 به خلوتگه یارب ما
 به شب های مملو ز تاب و تب ما
 انیس دل ما و دم ساز مایی
 تو روزی نهال گلوی هنرمند خود را
 به باغ هنر غرس کردی
 و آن را ز باران زیباترین شعرها آب دادی
 و گرمای خورشید آواز خود را
 به رگ های آن، خون سبز شگفتن نمودی
 کنون آن نهال است بستان پُر برگ و باری
 که صدها بهار گل افشان
 به هر شاخه اش لانه دارد
 جهان ها، جهان ها
 هواخواه دیوانه دارد

تو روزی پرستوی آواز شیرین خود را
 به دامان پرواز کردی رها در سپهر ترانه
 به اوج غزل های جان پرور عاشقانه
 به پهنای موسیقی جاودانه
 کنون زین پرستو پُر است آسمان عروجت
 بلندای نامت، صعود مدامت

The Ambiguity of

Putā Khazana (Hidden Treasure)

Dr. Sadiq Fitrat and the Cultural Awakening of the Pashtuns

Compiled by Manizha Naderi

Shahmama Publishing, Holland

June 2023



The Ambiguity of Putā Khazana

(Hidden Treasure)

Dr. Sadiq Fitrat
and the Cultural Awakening of the Pashtuns

Compiled by: Manizha Naderi